

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سداحمد مرآن حیرکہ خاطر نیو است ، آخر آمد پس پرودہ تقدیر پرید

فیصل رحمانی انداویر وانی بامیں بی

(☆ حصہ پنجم دفتر اول ☆)

کتاب الف و الف ثانی

حضرت محمد و الف ثانی
الشیخ احمد سرہندی قدس

بانتہام و صحیح خاکسار احمد عفا اللہ عنہ لیسری ثم لیسری

مطبع دیوبند

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات قدسی آیات حضرت امام ربانی مجید الفناء فی حصہ پنجم

صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب
۲	کتاب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۳	روحانیان کہ درین نشانی بریت لبریت تاملند	۲۳	بہتیمی و عدم التفات بہ شہادت سفلی کہ تعلق ہر ایسے
۳	۲۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۴	واشبات کلام و کلامہ با حق تعالیٰ چنانچہ ۱۴۰ احکام	۲۴	کثرت دارد۔ ۲۳۔ مع مولانا احمد برک جملہ اشعار
۴	۳۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۵	علماء در رویت انس و در شب معراج حق را غفل	۲۵	مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب
۵	۴۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۶	تجلیق کلام لفظی و نفسی بودن ہر ایک کلام حق	۲۶	و در تحریفین تعلیم علوم شرعیہ و نشر احکام فقہیہ
۶	۵۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۷	جل و علا و کفر نکات۔ ۱۵۔ باید و نیست وجودیکہ	۲۷	از عدم اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود در
۷	۶۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۸	مکانات اثبات سکینہ وجودت ضعیف در رنگ	۲۸	آرا رہا باشند و آراہیل جی اسلی نہ اند
۸	۷۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۱۹	سائر صفات ممکن الخ ۱۶۔ انبیا و پیارے از احکام	۲۹	قدیم اول درین راہ است کہ غیر حق را بیچ نہ
۹	۸۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۰	در رنگ علم زندگانی سکینہ الخ ۱۷۔ نقل است کہ	۳۰	و اینجالت معبر لقا است ۲۵۔ مکتوب دوست
۱۰	۹۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۱	چون یکے از دو زبان فریادگر گنج سے مرویگفت	۳۱	و ہفتاد و ششم در بیان حکمت و تشاہات قرآن
۱۱	۱۰۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۲	کہ سگ بچہ مرد است و چون فرزند بید البشر	۳۲	در بیان علماء از حقین و کالات ایشان
۱۲	۱۱۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۳	فوت کرد بر دے گرید کہ زندہ الخ ۱۸۔ ایمان انبیا	۳۳	لب کتاب تشاہات آہ و حکمت کتاب نشر
۱۳	۱۲۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۴	و اصحاب و اولیاء الخ اصحاب اند بعد از شہود و	۳۴	آن لب ۶۶۔ علماء و نشر و نشر خیر سنا و کلمات
۱۴	۱۳۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۵	فیبت تکرار یافتہ است ایمان علماء آخرت ہر چند حبیب	۳۵	الکفایت نمودہ الخ ۲۷۔ مکتوبان خام و صمد
۱۵	۱۴۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۶	است ایمان غیبی بر اسطہ نور شاعت انبیا علم	۳۶	آفتاب کہ گرد ہائے خور از در رفتن شریعت برارند
۱۶	۱۵۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۷	حدس پیدا کردہ است ایمان غیبی عامیہ و نشان	۳۷	و بیان معنی و اعتبار رب حق با یقین الیقین۔
۱۷	۱۶۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۸	بہترین اقسام و ایمان ہے کہ بتقلید انبیا و	۳۸	عارفان و عبادت محتاج تر از نسبت بہ بتیان
۱۸	۱۷۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۲۹	سوال علماء فرمودہ اند ایمان استدلال بہتر است از	۳۹	علماء و ظاہر بہ قشر شریعت کفایت نمودہ اند علماء
۱۹	۱۸۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۰	ایمان تقلیدی الخ جواب آن ۱۸۔ سوا بر حسب	۴۰	را حقین قشر البلب جمع ساخته۔ ۲۸۔ تاہ تھا
۲۰	۱۹۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۱	استدلال کہ ایمان را بحد و حد لال حاصل نماید تقلید	۴۱	این فقیر تاویل تشاہات با مضیق علم حق نیست
۲۱	۲۰۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۲	انبیا تناید۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب	۴۲	آخر کار چون حضرت حق بجنس فضل شہداء و اولیاء
۲۲	۲۱۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۳	در بیان انکساک است کہ بہترین طریق شیخ خود باشد	۴۳	مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب و بیان علم
۲۳	۲۲۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۴	و این طریق مشایخ دیگر التفات کنند و اگر قائل بر خلاف	۴۴	الیقین عن الیقین و حق الیقین و این از
۲۴	۲۳۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۵	آن رود ہند اصحابا کہست۔ ۱۹۔ جواب از انکہ	۴۵	علوم سابقہ است الخ ۲۹۔ تفسیر علم الیقین۔
۲۵	۲۴۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۶	یا از آن و قائل آن سرور و دیدہ اند کہ ازین ہر کہ	۴۶	قول خواجہ حبیب کہ سیر و دفع است مستطیل
۲۶	۲۵۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۷	سویہ بسیار معنی اند ۱۹۔ سوال جواب متعلق این	۴۷	و ستدیر الخ ۳۰۔ تفسیر عن الیقین۔
۲۷	۲۶۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۸	مضمون و بیان عدم تشبہ شیطان بعورت آن	۴۸	تفسیر حق الیقین ۳۱۔ فرق میان تجلی صوری
۲۸	۲۷۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۳۹	سرور علیہ السلام ۲۰۔ روز سید البشر بحسب	۴۹	و میان حق الیقین۔
۲۹	۲۸۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۰	و ہند و صفات و توفیقش آنجا حاضر بودند انس و جبرہ	۵۰	مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب و بیان انکہ
۳۰	۲۹۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۱	و انجم برایشان انجوا الخ ۲۱۔ منع از مخالفت حق	۵۱	ہر کہے بعد از تصحیح عقائد و عمل مقتضائے شریعت
۳۱	۳۰۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۲	خواہ آن مخالفت بسبب و قص بود خواہ بموجب	۵۲	سلامتی قلب لازم است از غیر حق تعالیٰ و دعا
۳۲	۳۱۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۳	شیخ توانی چه و معول بطلب خاص این طریق ترک	۵۳	طریقہ نشدہ۔ یہ وہ تحریف برادر ہوسٹہ۔
۳۳	۳۲۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۴	این اوست ۲۲۔ قول خواجہ بزرگ مانہ این کار سکینہ	۵۴	سلامتی قلب و تفسیر مسیر شود کہ در قلب ماسوا
۳۴	۳۳۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۵	و نہ انکہ سکینہ و بیان مراد از ان۔	۵۵	حق نفسی مخطو کہند اگر وقتاً ہزار سال نیات
۳۵	۳۴۔ مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب بر آفتاب	۴۶	مکتوب دوست و صفت و نعم و در غیب و بیان	۵۶	و فاکند الخ ۳۲۔ اقرب طرف از ہر احوال

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۳۱	باین دولت عظمی در قیام تقی بنده است چه این برگزیده گواران الخ ۳۱۳ - فان ایشیت کالغریق	۳۹	مکتوب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و وجود و نقص و بعضی اشعار که بر جملی دارند	۳۸	در استنباط مابین انکار از مطلق علماء نمودن همه را مطعون سافقین سبیل انصافی محض است الخ
۳۲	نقطه و نحوه تفسیر و دلالت این اواخر از حدیث مکتوب و بیست و هفتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۰	جاءه که بقلب احتمال متصف اند سماع و وجود ایشان را این است و ارباب تجلیات و ادبیه محتاج بسماع	۳۸	استقارات معنیه بآثاره همین معتقدات علماء الخ است اگر چه بعضی صوفیه را در انکار راه الخ -
۳۳	نعت و دلالت کردن ما حسن بر طریقه تقی بنده و اظهار شکر نعم خداوندی جل جلاله	۴۰	و وجودیست - ۴۰ - آری که سماع از منتسبان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان این نکت است	۳۸	از جمله مخالفات بعضی از مطلقا حکم بحدوث و وجود و احاطه و قرب و حدیث ذاتی و انکار از وجود و صفات
۳۴	مکتوب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۰	سؤال جواب و بیان حق قول انشیرلی مع وقت الخ - ۴۰ - سؤال جواب و بیان حدیث	۳۹	در سماع بجز و زاید - ۴۹ - و از جمله مخالفات ان بعض حکم بعضی است که سماع را بیجا و بیجا
۳۵	استقامت و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	قرع عیسى فی الصلوة ۴۱ حدیث ابراهیم الصلوة فی الصلوة ۴۱ انکار از دوم	۴۹	بسیار است گفتار که بعد از امکان الهی و تقی بعدم ارجاع الکامل - ۵۰ - پس سماع باید که پیش
۳۶	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	وقت علامت ماسالی است ۴۱ این نوع اکمال ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر چه از قرون	۵۰	آن امور بیان ایشان است و تحقیق سماع قضای که ظاهرش اینجاست است و امثال اینها از مخالفات
۳۷	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	عالمی از سماع منور گردد الخ ۴۱ مکتوب سماع و وجودیست و مثنای عروج چرب	۵۰	تقلید علماء الخ حق و الاثر و دانه الخ - ۵۰ - و بعضی چنانکه اعتقاد بموجب کتاب است مکتوب و بیست
۳۸	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	بشیر الطاهر شود ۴۱ بکمال سماع شود سلطان واقع است و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع	۵۰	علی محققان آن بر وجهیکه آمده مجتهدین از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۳۹	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع است لیکن ایشان الخ ۴۱ مراد از آنکه	۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	گفته اند که سیر فی الدرر انما یست و بعضی بسیار است که سیر است الخ ۴۱ - بیان	۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	تتمه نه فوق العرشین بودن آن کشف از عالم ارواح و بودن عالم ارواح و عالم حقیقی	۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۲	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و سوادت نسبت روح با جمیع اکنه - باید که روح هر چند نسبت به عالم حیوانت اما نظر	۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۳	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	به بیچون تحقیقی در داخل آنکه چو کشت گیاه بر رخ است میان عالم حیر و میان حق جل و علا	۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۴	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	مطابق تحقیقی و در عالم علم و مراتب اسما و شیوانات طی و صلی و کونی و الهی باید جست	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۵	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	در عالم حیر و در عالم علم و مراتب اسما مکتوب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۶	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع صمیمی اخذ از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۷	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع صمیمی اخذ از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۸	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع صمیمی اخذ از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۴۹	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع صمیمی اخذ از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع
۵۰	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۴۱	و بعضی از منتسبان را - ۴۱ - سماع صمیمی اخذ از کتاب و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع	۵۱	و بیست و هشتاد و چهارم در بیان احکام سماع

صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب
۵۲	بیان آنکہ ترقی و عروج و سبند برع است بیا آنست کہ اعمال را دو جزو است امتثال اول و انہما از منہای الخ و سوال جواب متعلق بآن	۶۱	دیگر را بتوسط ششویات ملا فرق میان صفات ششویات بس و دقیق است بطور اکلاک احکام از اکلا و لیا و بحکم صفات در	۴۳	علا و حقیقہ اگر چہ را حصول مطلق را بر اطلاق گذارد و اور و ایات حمل مطلق بر تشبہ جائز ملک
۵۲	اثبات آنکہ طریقہ نقشبندیہ اقرب طرق است	۶۵	خارج موجود اند بر وجود زائد و ششویات مجر و اعتبار در ذات الخ - ۶۵ بیان اختلاف و جواز وجہ	۴۴	لازم دانستہ اند کہ حاکم را بیام و دانش متجز کجاست و مکروہ را حسن پنداشتند کہ بر تشبہ
۵۳	و سوال جواب متعلق باین ۵۳ و جامعہ مآثرین کہ درین طریق احادیث را کرده اند و سماع و قصہ چند اختیار کرده اند - مکتوب دو صد و هشتاد و	۶۵	و اصل عدم جوانان و بیان حق اندرین باب بیان اختلاف در زوال اثر وجود و سالک بعد	۴۴	اذان پالان است ۵۳ تحقیق حق تقدیری کہ در بعضی روایات شرط ملک است بجهت نوافل
۵۳	و مفسر در بیان جذبہ و سلوک و معارفیکہ متالیفات و مقام اند - ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰				

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۹۲	باین احوال خودی بصورت آورده و بحیرت بران	۱۰۰	یادداشت این هر دو و این شهر و چه پروه را برقی	۹۳	در وقت معلوم گردانیدند که این شهر و این
۹۳	و این منزیه ذات حق است ۹۳ و جاعه که حضرت	۱۰۱	گفته اند ۱۰۰ یعنی نسبت و نهایت مراتب آن	۹۴	ایشان را شکر توحید وجودی میدانند ۹۴ چون
۹۴	حضرت خواجه مرکاب مکمل دانسته اهل بیت تعلیم	۱۰۲	و نهایتاً خصوصیت آن بشانخ این طریق	۹۵	طریق فرمودند اند ۹۵ بدانکه حاصل طریق این
۹۵	حضرت انصاف اهل سنت است و اتباع	۱۰۳	شیخ ابوسعید است و خودی پرسید که این حدیث	۹۶	حضرت انصاف اهل سنت است و اتباع
۹۶	اصطفا و اقبال است و عمل بحیرت	۱۰۴	را نمی باشد است تا گویند باشد شیخ باز پرسید	۹۷	اصطفا و اقبال است و عمل بحیرت
۹۷	و اعتزاز و عمل بخصوت و استیلا و محمل	۱۰۵	و همان جواب می یابد اند ۱۰۰ بیان آنکه نهایت	۹۸	و اعتزاز و عمل بخصوت و استیلا و محمل
۹۸	اولاً و حیرت جذبه ۹۵ بیان عدم وجود	۱۰۶	مطلق و راه و راه است و بیان حیرت کبر	۹۹	اولاً و حیرت جذبه ۹۵ بیان عدم وجود
۹۹	عدم وجود و فنا در اصطلاح این حضرت	۱۰۷	و مقام معرفت و حصول ایمان حقیقی بعد از کفر	۱۰۰	عدم وجود و فنا در اصطلاح این حضرت
۱۰۰	قول حضرت خواجه بزرگ که وجود عدم وجودی	۱۰۸	حقیقی و مقام دعوت و کمال متابعت آن سر	۱۰۱	قول حضرت خواجه بزرگ که وجود عدم وجودی
۱۰۱	عوم و یکند اما وجود فنا وجودی شریعت هرگز عوم	۱۰۹	جذب این عزیزان و نوعی است نوع اول حضرت	۱۰۲	عوم و یکند اما وجود فنا وجودی شریعت هرگز عوم
۱۰۲	نمی کند ۹۵ صاحب وجود عدم وجودی	۱۱۰	صدیق رسیده است نوع دوم که سبب ظهور آن	۱۰۳	نمی کند ۹۵ صاحب وجود عدم وجودی
۱۰۳	راه است اما از نهایت کار آگاه است	۱۱۱	درین طریق حضرت خواجه نقشبند اند ۱۱۲ سلوک	۱۰۴	راه است اما از نهایت کار آگاه است
۱۰۴	اطلاق فنا و بقا و تجلی ذاتی و ظهور ذاتی نزد	۱۱۲	بعد از حصول این جذب حضرت صدیق است هم	۱۰۵	اطلاق فنا و بقا و تجلی ذاتی و ظهور ذاتی نزد
۱۰۵	بعضی از شیخ ۹۶ این قبیل است فنا و بقا	۱۱۳	و نوعی است بلکه انواع است ۱۰۲ قول امام	۱۰۶	بعضی از شیخ ۹۶ این قبیل است فنا و بقا
۱۰۶	و تجلی ذاتی و ظهور ذاتی و وصل و باور داشت کرد	۱۱۴	جعفر صادق و اهل فرایق کجرتین ۱۰۲ و جود	۱۰۷	و تجلی ذاتی و ظهور ذاتی و وصل و باور داشت کرد
۱۰۷	کتاب فقرات حضرت خواجه احرار واقع است	۱۱۵	حضرت امیر باب مدینه و پیدا کردن حضرت صدیق	۱۰۸	کتاب فقرات حضرت خواجه احرار واقع است
۱۰۸	و نیز ازین قبیل است رساله سلسله الاحرار که بر طریق	۱۱۶	قابلیت فلت ۱۰۲ لیکن متخلف از خلیلا	۱۰۹	و نیز ازین قبیل است رساله سلسله الاحرار که بر طریق
۱۰۹	کلام خواجه احرار است در باب عیانت شریعت است	۱۱۷	لا تخذلت ابابک خلیلا ۱۰۳ رسیدن این	۱۱۰	کلام خواجه احرار است در باب عیانت شریعت است
۱۱۰	که خواجه امام باقر باقی نوشته اند ۹۷ بیان بعضی	۱۱۸	نسبت مرکبه از امام بتدریج باقی آن که خواجسه	۱۱۱	که خواجه امام باقر باقی نوشته اند ۹۷ بیان بعضی
۱۱۱	از اصطلاحات مخصوصه حضرت خواجه احرار	۱۱۹	عبدالحق محمد دوانی است ۱۰۳ باز ظهور آن	۱۱۲	از اصطلاحات مخصوصه حضرت خواجه احرار
۱۱۲	قول خواجه احرار است زبان امرات و دست	۱۲۰	نسبت بوقت خواجه نقشبند ندس سره و رسیدن آن	۱۱۳	قول خواجه احرار است زبان امرات و دست
۱۱۳	و دل امرات و روح و روح امرات تحقیق انسانی	۱۲۱	بخلفاء ایشان ۱۰۴ تفصیل اقسام نسبت	۱۱۴	و دل امرات و روح و روح امرات تحقیق انسانی
۱۱۴	و تحقیق انسانی امرات حق ۹۷ و نیز قول خواجه	۱۲۲	فزیت و بیان آنکه نسبت طلبیت حضرت جعید	۱۱۵	و تحقیق انسانی امرات حق ۹۷ و نیز قول خواجه
۱۱۵	احرار است اولاد ذات بعضی اکابر و جعید است	۱۲۳	را از شیخ سمری سقطی رسیده است و نسبت نسبت	۱۱۶	احرار است اولاد ذات بعضی اکابر و جعید است
۱۱۶	کردن سیکه آنکه هر چه نویسم جدید بود و دیگر چه	۱۲۴	از شیخ محمد تصاب ۱۰۴ بعد از خلفای خواجه	۱۱۷	کردن سیکه آنکه هر چه نویسم جدید بود و دیگر چه
۱۱۷	گویم مقبول بود ۹۸ بعضی را اگر حق تعالی	۱۲۵	نقشبند چراغ این خاندان خواجه احرار بودند	۱۱۸	گویم مقبول بود ۹۸ بعضی را اگر حق تعالی
۱۱۸	بعد از حصول جذب سلوک مشرف گردانیدند	۱۲۶	بیان تفاوت علوم حضرت خواجه احرار بواسطه	۱۱۹	بعد از حصول جذب سلوک مشرف گردانیدند
۱۱۹	جذب ساقی پنجاه هزار ساله را باندک مدت توان	۱۲۷	تغایر چنین ۱۰۵ حضرت خواجه احرار نسبت از آبا	۱۲۰	جذب ساقی پنجاه هزار ساله را باندک مدت توان
۱۲۰	قطع نمود ۹۸ بیان معنی سیرانی و سیرانی	۱۲۸	مادری خود نیز حاصل کرده اند و از مقام انقلاب	۱۲۱	قطع نمود ۹۸ بیان معنی سیرانی و سیرانی
۱۲۱	و عین ثابت ۹۸ فرق میان و مصلان سائر	۱۲۹	اشنا عشر حضرت خواجه را نصیب وافر است	۱۲۲	و عین ثابت ۹۸ فرق میان و مصلان سائر
۱۲۲	ارباب سلوک و اکابر این خاندان و بزرگ	۱۳۰	بعد از ایشان احیای طریقت این بزرگواران	۱۲۳	ارباب سلوک و اکابر این خاندان و بزرگ
۱۲۳	سوال و جواب متعلق بمضمون سابق ۹۹	۱۳۱	در ماکاب هندوستان بطور ارشاد و پناهی خود	۱۲۴	سوال و جواب متعلق بمضمون سابق ۹۹
۱۲۴	شهر و امرات صورت است یا در امرات معنی	۱۳۲	صحیح باقی است ۱۰۶ مکتوب و وصود و نو و کیم	۱۲۵	شهر و امرات صورت است یا در امرات معنی
		۱۳۳	در بیان مراتب توحید وجودی و ظهوری و محار		
		۱۳۴	متعلق آنها ۱۰۶ بیان منشأ اول توحید وجودی		
		۱۳۵	که عمارت مراقبات توحید است و ظهور در این توحید		
		۱۳۶	خواطر و سواوس باشد		

سفر	مضمون کتاب	سفر	مضمون کتاب	مضمون کتاب	صفحه
۱۱۴	بر فضیله و فضیلت سید از بنو سبطیه و خود تصویب اگر چه در واقع بنی که فیض از مشایخ دیگر رسیده	۱۲۵	ممد است و تکی دیگران در رده صفات ۱۲۵ سوال و جواب متعلق به شهود انبیا و دیگر اولیای راست محمدیه	حق من علا و نفی تعدد تعلق آن با شیار و آنکه این معرفت در یک طور نظر عقلی است و باین معقول این معنی را هرگز تخریب نمینمایند و بیان مثال آن در مکتوبات و سوال و جواب متعلق بآن	
۱۱۵	بعینه از مریدان را میبرد که در بعضی از امور الهامی	۱۲۵	بیان در شهود انبیا و دیگر وصول آن در شهود علی	کتابت دو صد و نود و نهم در تحقیق احوال و مریدان حق تعالی و توضیح آن با مثله در رعایت حفظ مراتب و جوابی در امکانی ۱۲۵ مکتوب و دو صد و نهم	
۱۱۶	پیر طحان کند - ۱۱۶ - گفته اند شیخ عیسی بن عیسی احیاء امانت از نوام مقام شیعی است مراد از احیاء	۱۲۵	سبیل الترقی و عدم تحقق آن مضاف ۱۲۵ بیان آنکه	در بیان وصول بنیایت کار بطریق اشارت و صبر است لطیفه و برسان به غیر از محمد مزاده کلام پنج کس اطلاع نیافته ۱۲۵ مکتوب و دو صد	
۱۱۷	وامانت روحی است نه جسمی -	۱۲۵	باش که بحضرت ذات تعالی رسیده است از حقیقه کفایت	دو صد و نهم در غرضه صعبیت و ولایت بر مبرور رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون در بیان آنکه در از آن طاعون گفته که بکبر است در رنگ فراز و یوم رخت	
۱۱۸	کتابت دو صد و نود و نهم و در جواب سوال آن حدیث فی حق الله وقت و نیز از قول شیخ الطائری	۱۲۶	با وجود کامل بودن تعین منقذ الحیوة و در راه حقیقت	مکتوب سه صد و بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۱۹	جیلانی - تلامذ علی علیه قتی کل ولی الله و بیان مراد ازین قول حضرت شیخ - ۱۱۹ - جمیع	۱۲۶	احتمال و صلح عریان چون بود و تکی ذات چنانچه	مکتوب سه صد و یکم در بیان قرب نبوت و قرب ولایت در آنجا که به قرب محبت موصولند ۱۴۱ حاصل کلام	
۱۲۰	از مریدان حضرت شیخ عبد القادر قدس سره در حق حضرت شیخ غلامی بنیاید و حضرت	۱۲۶	و جواب آن ۱۲۶ تحقیق محمود بحال آن نظری است	نبوت مراد از طریق تعین و در ذات بعد از نبوت خاتم الرسل مثانی غایت اوست ۱۴۱ را بر سینه سودا که کلمات نبوت و واداره اول دور در است	
۱۲۱	شیخ را از جمیع اولیا مقدم و نام از افضل سید و غیر از انبیا و دیگر بر معلوم نیست که بر شیخ فضل	۱۲۶	یا عینی در رد جامع که از انبیا نیست که بی خیال کرده اند	در راه و بی شایه است و اقرب است به وصول - باید دانست که بعد از وصول بر راه دویم به حذ کلام منفصله مقام ولایت بصورت پیوسته است اما در	
۱۲۲	سید مهندس این از افراط محبت ایشان است	۱۲۶	سوال تو در بعضی از مسائل خود نوشته گفت که اخفی	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۳	سوال و جواب متعلق بآن و بسیار که گفت ظهور کر است بر انصافیت دلالت ندارد -	۱۲۶	مخصوص بر ولایت محمدیست معنی آن سخن نیست جواب	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۴	اسی بر او بنشیند خوار و عادت بر او نوبت نوع اول علوم و معارف آتی است و نوع ثانی	۱۲۶	تحقیق با تقدم الخ ۱۲۶ سوال متعلق نداشت که هر چه	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۵	کشف معجزات و احوال و کیفیات -	۱۲۸	بنی از کلمات حاصل آید کمال تابان او را نیز نصیب	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۶	میان قول شیخ الاسلام هر وی در زمر است	۱۲۸	است پس از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۷	اصل معرفت و فراست اهل ریاضت	۱۲۸	آن نبی در میان حال است جواب بیرون نشی در وصل	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۸	مکتوب و دو صد و نهم و چهارم در بیان معارفیکه	۱۲۸	عریان الخ ۱۲۶ سوال فرق چیست که در راه کامل	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۲۹	بصفات ثمانیه واجب الوجود تعلق دارد و در	۱۲۸	تابان نبی وصل عریان و تکی ذات اطلاق میکنند	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۰	تحقیق مبادی تعینات انبیا و سایر خلایق	۱۲۸	و در انبیا و دیگر این اطلاق تجزیه نمیکند جواب تجویز	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۱	و حق جزئی یکی و عدم انتقال جواز جزئی یک یکی	۱۲۸	این اطلاق الخ ۱۲۶ باید دانست که اصالت تعین	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۲	یکی دیگر و فوق میان تکی و شهود انبیا و اولیا	۱۲۸	در بیان انبیا با تقدم و کمال تابان این است موجب	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۳	و در بیان اصل عریان که کل تابان را با وجود توسط	۱۲۸	افضلیت انبیا است هر چند بر تابان اطلاق	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۴	انبیا و تحقیق لفظ محمود و حلال ۱۲۳ صفات	۱۲۸	وصل عریان جمیع است نه بر مقتضای الخ ۱۲۶ سوال	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۵	ثمانیه بنیاید واجب الوجود و قسم اندیشه است که	۱۲۸	مقدم است که گفته شود تا فرمایش عالم خاتم الرسل است	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۶	تعلق آن به انبیا نیست و قسم دیگر که افاده دارد آن	۱۲۸	و زوگفتی دولت وصول مراد از انبیا را بطریق صحت	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۷	که از انبیا است و قسم ثالث که انبیا است و قسم	۱۲۸	است نه تعین است و بعد آن چه باشد جواب همچنین که	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۸	که از انبیا است و بعد از انبیا تعین نیست ۱۲۳ مراد از	۱۲۸	محمد و رسل الدار الخ ۱۲۶ سوال در آیت عرفی	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۳۹	زیر قلم است چون خواند میگویند که فلانی بر	۱۲۸	از مرتبه صفه الحیوة نیز نصیب کمال حسنه باین جواب	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۰	قدم محمد است شهود محمدیه بر دو تعینات است	۱۲۸	است سوال و جواب دیگر متعلق بآن -	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۱	و شهود دیگران در پرده تعینات و تکی ذات	۱۲۸	مکتوب و دو صد و نهم و پنجم در بیان وصول تفر	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۲		۱۲۸	طریق تفرقه به بیعت نظر بر تقدم و حوش - در صد	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۳		۱۲۸	سفر و درین و اندیشه و در آنجا ۱۲۶ بیان	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۴		۱۲۸	چهار معانی نظر بر تقدم و بیان معنی هوش - در صد	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۵		۱۲۸	در وطن ۱۴۱ بیان معنی غلوت در آنجا بیان	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۶		۱۲۸	آنکه در بعضی اوقات از تفرقه تا هر چاره نه بود -	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	
۱۴۷		۱۲۸	مکتوب و دو صد و نهم و ششم در بیان باطلت صفات	مکتوب سه صد و یکم در بیان امر از غرضه و ساری غیره بلسان مراد اشاره و آیت از مقام تاب نوین	

ردیف	موضوع کتاب	صفحه	موضوع کتاب	صفحه	موضوع کتاب	صفحه
۱۳۴	انفصال است بعضی از اعضا معارف که بنوعی تعلیق دارد و ولایت عبارت از قرب آتی است -	۱۵۴	نسبت بیان مامون حق جل و علا ۱۵۴ سوال جواب	۱۶۵	و کیفیت اشار و واثبات منطرب و نفس اشار	
۱۳۵	نوع بیان حصول بیان آنکه نوع روکشی در محبت است و ولایت و بقا و کاشی نمایم مرتبه	۱۵۵	سطقن بکشدن علم مامون حق با علم حق معلع علا	۱۶۵	سوال و جواب متعلق بکشدن و جمع بین الیه و الیه	
۱۳۶	نبوت ۱۴۵ نبوت از اصل ولایت چاره نموده	۱۵۵	در یک وقت و بیان بنوعی بودن اول علم حصول	۱۶۵	بیان هر دو از قول امام عظیمه و اگر چه همیشه مخالف	
۱۳۷	وجه تفرق بیان راه اعتبار از راه انابت و قول حضرت	۱۵۵	و ثانی بنوعی ۱۵۵ مکتوب صد و هفتم در بیان معنی	۱۶۶	قول من بیاید قول مراد ترک کشید ۱۶۶ اگر گویند	
۱۳۸	خواه نقشبند و اندلسی هم ۱۴۶ و مقام ولایت است	۱۵۵	کلیه بیان اندک بعد ۱۵۵ بر چهار بنسب و کمال	۱۶۶	عدها و نقشبند بر چهار اشارت نیز فرمودی و او اندک	
۱۳۹	از بنیاد آخرت باید شست ۱۴۷ بیان آنکه در تشریح	۱۵۶	و عبارت بلکه در عالم شفق پیشود راجع بنحای قدس او	۱۶۶	اگر تعارض در جواب از عدم جواب ۱۶۶ بیان آنکه	
۱۴۰	کلمات نبوت گرفتاری آخرت و درو آن گریه	۱۵۶	تعالی بر هر چه از جنس تصور در عبارت است بلکه در تفصیر	۱۶۶	این چهار در رفع برین که احادیث رفع و عدم رفع	
۱۴۱	و نال آنکه در احوال آن محلول است آنکه در توسط	۱۵۶	در عالم همه حاکم نفس و دایره ممکنات است - ۱۵۶	۱۶۶	متعارض اند باقیاس این احادیث عدم رفع در تشریح	
۱۴۲	و اول مقام نشانسان از بنیاد آخرت و بر سر گرد	۱۵۶	سوال جواب متعلق با کبر حدیث آمده است بجهان	۱۶۶	میاید یک مبنای صدقه بر سکون است -	
۱۴۳	نوعی است را با شیخ و بنای هیچ مناسب نیست	۱۵۶	و بجهت حد و حلقه و زمانه و در تشریح و در احوال	۱۶۶	مکتوب صد و هفتم و دوم در علم سوره شکی که در	
۱۴۴	در بیان معنی تبیین اند ۱۴۸ بیان آنکه بنای	۱۵۸	مکتوب صد و هفتم در بیان معنی حدیث کلمات خفیه	۱۶۶	محمداشتم و بیان مراد است ادب و پر و ام نمودن	
۱۴۵	کلمات تشریحی و در بیان آنکه مکتوب حروف و اصوات	۱۵۸	علا لسانا قبلنا فی الیزان حبیبنا الی الرحمن	۱۶۶	حضرت شمس الدینان که ختم این دفتر به همین مکتوب	
۱۴۶	منتهی ساخته اند و در بیان آن کلمات را در کتب	۱۵۸	سبحان الله و بحمد الله العظیم ۱۵۸ مکتوب صد	۱۶۶	سازند که در لفظ عدم در بیان و الی علی است	
۱۴۷	در تبیین سیر اند ۱۴۸ مکتوب صد و هفتم	۱۵۸	و نیم در بیان محاسبه یومی و لی و در حساب و اقبال	۱۶۶	سوال اول متعلق به فنا و بقا که صاحب کرام در	
۱۴۸	بیان معانی کلمات از آن ۱۴۹ مکتوب صد	۱۵۸	از حساب و ۱۵۸ بیان طریقه محاسبه و در بیان آنکه	۱۶۸	سوال دوم متعلق بر احادیث و معانی است آنکه در	
۱۴۹	و چهارم در بیان احوال صالح که در کتب تفسیر و قرآنی	۱۵۹	کرده اند و در آنکه حضرت ایشان را اختیار نموده اند با بیان	۱۶۸	الصلوات و التسلیمات و منع نمودن از آن در	
۱۵۰	و در حدیث آنکه در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۵۹	نیز است این طریقه حضرت ایشان ۱۵۹ مکتوب صد	۱۶۸	نقشبندی با وجود التزام سنت اند برین طریقه	
۱۵۱	اداسه شکر و بیان بعضی از معانی و در بیان آن	۱۶۰	و نیم در بیان جامعیت انسان با بعضی از اسرار	۱۶۰	آن - ۱۶۰ صاحب کرام بر کتب معجزات	
۱۵۲	مرا و اعمال صالحه که در بیان آنکه در کتب اسلام	۱۶۰	که متعلق باین مقام دارد و در بیان هر خلاف است انسان	۱۶۰	خفیه گرسنگی مامون بودند و دیگران را از این	
۱۵۳	بیان ۱۵۰ بیان هر چه در اولی و ثانی است	۱۶۰	و در زمانه و در بیان ۱۶۰ بر تامل و در بیان	۱۶۰	میسر نیست و بیان و ایضاح آن -	
۱۵۴	و تبیین کتب و وجود و تفسیر و تبیین و تفسیر و تفسیر	۱۶۰	و آنی و ازین علم نصیب عطا نمودن و در بیان آن	۱۶۰	سوال سوم متعلق به تبیین نیست این از تفسیر	
۱۵۵	که در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	علم یک به مخصوص با دست بجهت هر طریقی را	۱۶۰	بحضرت صدیق و در اختلاف سائر طرق و در بیان	
۱۵۶	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	مطلوع ساختن و در بیان بودن صفات حق جل	۱۶۰	سوال چهارم متعلق به تعارض و تناقض و قول حضرت	
۱۵۷	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و علا چنانچه شیخ و ابان او میگویند -	۱۶۰	ایشان قدس سره در جواب آن - ۱۶۰	
۱۵۸	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	مکتوب صد و یازدهم در بیان هر قاعده و متعلق	۱۶۰	سوال پنجم متعلق به تبیین نیست این از تفسیر	
۱۵۹	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	نادره لطیف و در بیان آنکه در کتب است	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۱	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۲	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۳	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۴	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۵	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۶	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۷	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۸	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۶۹	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	
۱۷۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	۱۶۰	و در بیان آنکه در کتب است و در بیان	

عَلَيْهِ سَلَامٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بِإِذْنِ رِوَايَاتِ
فَضْلِ حَامِدٍ

خمس

مَلِكُ

مَلِكُ



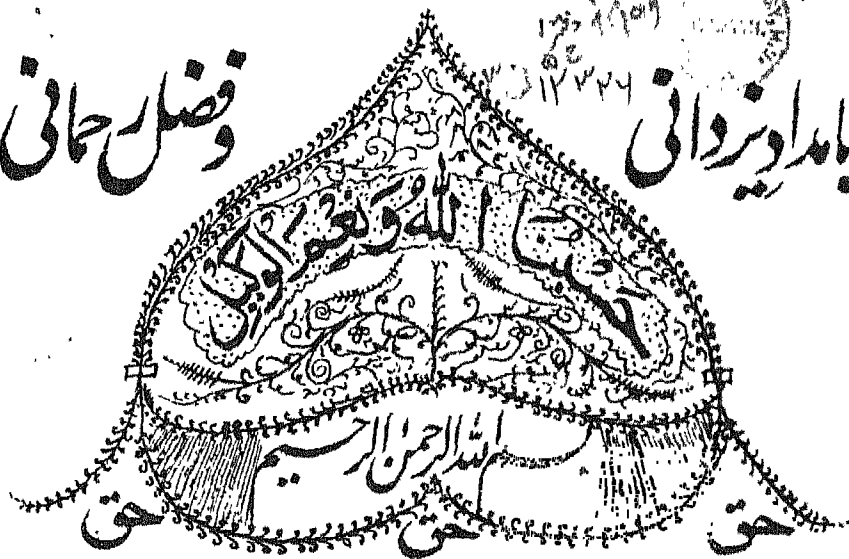
بِإِذْنِ رِوَايَاتِ
فَضْلِ حَامِدٍ

مَطْبَعَةُ دُرِّيَّةِ أَمْرَتِ مُشْرِقِ مَطْبُوعَاتِ

38-
RECEIVED 2008-C-113

فضل جانی

باید آویزدانی



کتابت و تصحیح و ترمیم

بمقتضیٰ خان صدور یافت در ترغیب بر امانت رسانیدن باعداء دین و تحریک و توفیق الهی
باطل این بخردان و بید و نشان و اظهار ثنائے خود باین امیر عظیم القدر و مکیان سب ذلک
الحمد لله و سب علی عبادہ الذین اصطفیٰ هر کس را در دل ثنائے اوست از امور و ثنائے
این فقیر شدت نمودن است بی ثمنان خدا جل جلاله و ثمنان پیغمبر و علی علیه السلام است
و التسلیمات و امانت رسانیدن است باین بید و نشان و خوار و نشستن ایشان را و الهی باطل
ایشان را و بقیقین میدانند که هیچ عملی نرود حق بجل جلاله ازین عمل مضی تر نیست بنا بر آن مکرر
ایشان را باین عمل مضی تر غیب مینماید و ایشان این عمل را از اتم مقام اسلام میدانند چون بدو
انجا تشریف برده اند و برائے تحقیر و امانت رسانیدن آن بقعه کشفه و اهل آن متعین شده اند
اول شکر این نعمت بجایاید آورده که جمیع کشمیر برائے تعظیم و توقیر این مقام و اهل آن میروند
الله سبحانه و الحمدا و المنة که حضرت حق سبحانه و تعالی در ارباب بلا مبتلا ساخت و بعد
از شکر این نعمت عظمی در تحقیر و توفیق این بید و نشان و الهی باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود

وعدكم اوليا
من بعدكم اعدى
من قال الله تعالى
وعظيهم
الكتاب والالتفات
اليها النبي هادي

در حدیثی که میسر شود و تحقیق یکتا در تخریب این جامع باید که بشود و انواع ایمان بآن بت تراشیده

ناتراشیده باید رسانید آید است که بعضی از مذهبها که واقع شده است باین عل تلافی آنها نماند
و گفته سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر میسر
و باین تقریب یکبار نفس بر آن سنگ می انداخت و از اسرار میسوات میساخت زیاده میساخته تا بکمال

در سطر ۱۲

سه قف بالضم آب و بن و لفظ
افکن در وزن و کرون شش

مکتوب دوست و مقام

شیخ نور محمد صدور یافت در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزت احمال لله و سلا علی عباده الله
اصطفی اخوی شیخ نور محمد و راقده گان را بر نهی فراموش ساخته اند که بسلام و پیام هم یار
نمیکنند متمنا شاعرت و از او بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها است که بر عزت می جری
قیاس از حال و نفس قمری نماید که چون عزت اختیار کرد و صحبت خیر البشر علی علیه السلام
و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه
دوم رسید یعنی الله سبحانه صحبت هر روز بطریقی است من استوی فی ماله و موته و غیبه
و السلام علیکم و علی سائرین اشبه الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و التواضع

مکتوب دوست و مقام

شیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار واقعه که دیده بود احمال لله و سلا علی عباده الله
اصطفی مکتوب شریف اخوی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و وصله الی کماله
سید واقعه روشن که روداده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امیدوار باشد و یا آنچه مامور اند از این
آن بجان کوشند و نه موعی از ایشان احکام شرعیة تجاوز تجویز نکند و بمعتقدات حلال
سنت و جماعت متخلی باشند کار این است و غیر این همه هیچ اگر والدین شما تجویز نکند

در حدیثی که میسر شود و تحقیق یکتا در تخریب این جامع باید که بشود و انواع ایمان بآن بت تراشیده
ناتراشیده باید رسانید آید است که بعضی از مذهبها که واقع شده است باین عل تلافی آنها نماند
و گفته سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر میسر
و باین تقریب یکبار نفس بر آن سنگ می انداخت و از اسرار میسوات میساخت زیاده میساخته تا بکمال
در سطر ۱۲
سه قف بالضم آب و بن و لفظ
افکن در وزن و کرون شش
شیخ نور محمد صدور یافت در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزت احمال لله و سلا علی عباده الله
اصطفی اخوی شیخ نور محمد و راقده گان را بر نهی فراموش ساخته اند که بسلام و پیام هم یار
نمیکنند متمنا شاعرت و از او بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها است که بر عزت می جری
قیاس از حال و نفس قمری نماید که چون عزت اختیار کرد و صحبت خیر البشر علی علیه السلام
و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه
دوم رسید یعنی الله سبحانه صحبت هر روز بطریقی است من استوی فی ماله و موته و غیبه
و السلام علیکم و علی سائرین اشبه الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و التواضع

واخذ راضی باشد سیرمند وستان را مقتسم شمرند والسلام

کتاب و نیست و هفتاد و دوم

بسم رب محبت الله مانکوری صدور یافته در بیان ایمان غیب و ایمان شهودی و بیان صحا
 بر کدام فضل اوان ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان توحید شهودی و توحید وجودی
 و آنچه در حصول فناء و کار است توحید شهودیست و توحید وجودی هیچ در کائنات و در بیان آنکه
 اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است
 عبارات مشایخ ما تقدم هر چند از توحید اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و قاضی است
 ذلک بعد الحمد و الصلوة سیادت پناه اخوی میرحب الله معلوم فرماید که ایمان
 غیبی وجود واجب تعالی و سایر صفات او و تصیب انبیا است و تصیب اصحاب
 انبیا علیهم الصلوات و الشکایات و تصیب اولیاء که بکلیت مرجوع اند نسبت ایشان
 نسبت اصحاب است اگر چه اینها قلیل اند بل اقل و تصیب علماء و تصیب عامه مومنان و ایمان
 شهودی تصیب عامه صوفیه است از آریاب عزالت بوند یا از آریاب شریعت چه آریاب شریعت چه صوفیه
 اما بکلیت مرجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر خلق اند و باطن بحق
 جل سلطان پس همه وقت ایمان شهودی تصیب شان است و انبیا علیهم الصلوات و الشکایات
 چون بکلیت مرجوع و باطن و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل علا لاجرم ایمان غیب تصیب
 شان است و این فقیر و بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که با وجود مرجوع نگرانی فوق علامت
 نقص است و عدم وصول است بانجام کار و مرجوع بکلیت علامت وصول است به نهایت النهایه
 صوفیه کمال او جمع بین التوجه بین و است و اندو جان تشبه و تمیز به را از کمال ششمه
 م آن ایشانند و من پسیم یارب و انبیا علیهم الصلوات و الشکایات چون از مقام دعوت فارغ

له توفیق
از دست خود
خوبی حاصل کنی

له توفیق
با کسر غرض
پیش از بدو
کردن با هم
انتظار بخلق
بعضی درجه

کتاب و نیست و هفتاد و دوم

عنه سوره است قول انفسه و او این غیب

گوینده را مشرک نه گفته دعوت ایشان بوحده معبود است بجل شاکه و عبادت ماسوا را مشرک گفته اند اگر صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیرت ندانند دفع شرک نمیکند ماسوا ماسوا است و نه یابند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق بجل سلطانه نمیکویند و از غنیت تشاخی می نمایند طعن و تشنیع بقائلان غنیت می کنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه باز می دارند میگویند بلکه عین حق و نه غیر حق جل و علا سید اند این سخن از صواب دور است الا نشان متغایران قضیه مقرر است منکر اثبیت مصداق بداهت عقل است غایه مافی الباب متکلمین و صفات و حسی بجل سلطانه لاهوت و کائنات گفته اند و غیر غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در متغایرین مراعات نموده اند چه صفات و حسی بجل حضرت ذات تعالی تقدس منقاستند و جواز انفکاک در میان ذات و صفات قدسیه او تعالی نقول متصور نیست پس کلام و کائنات و صفات قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت دور و مفقود است گمان الله و کم یکن معده شکی نیست نفی غیریت از عالم نمودن بهم بلقت و بهم باصل طلاح از صدق دور است این جامعه از ماسوا خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص از اینجا اطلاق نموده و اینجا چه چون نفی غنیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیریت عالم قائل شوند و از زمره ارباب توحید وجودی بر آیند و بوجوئات متعدد و حاکم گردند و توحید وجود از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن نه بان حسی است که عالم باصل نفع متحد است کاشاک و کلا بلکه بان معنی است که عالم معدوم است و موجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه وجودیه گوینده وجود را که مشرک گویند باعتبار آنست که او دو بین است و دو بین مشرک طریقت است جواب دفع دو بینی که شرک طریقت است بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن مطلق هیچ در کار نیست باید که مشهور ماساک ملحوظ و غیر از یکذات مقدس امر و دیگر نبود

بیان توحید شہودی و اجزاء آن در مائخذ فیہ ۱۲

۱۰ اما باعتبار نسبت پر از جهت تقریر قضیه ایشان متغایران و اما باعتبار اصل اولی از جهت اختصاص

آن نبات و صناعات قدیمیه نادره غیر آن ۱۲

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ما فانا متحقق شوو و شرک طریقت مند فی گرد و در روز که آفتاب را نتخامی بینید و ستار هارای بنیند
 دفع و دینی حاصل است هر چند نه ازان از ستار هار و روز موجود بود و مقصود آنست که یک آفتاب
 مشهود بود و ستار هار معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فنا و ازان صورتست که آشیا موجود باشند
 و سالک از کمال گرفتاری که مطلوب حقیقی دار و هیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند
 و هیچ چیز در دیده بصیرت او نه در آید و اگر آشیا موجود نباشد فنا او که متحقق شود و وفائی از که بود و کرا
 فراموش سازد و اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبار
 مشایخ ما تقدّم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما قابل حل اند بر توحید بشهودی چه هر گاه غیر حق را بجلالت
 نبینند بعضی گویند که کس فی جنتی سوا الله و بعضی نداء سبحانی از نماند و بعضی کس فی
 الدار غیره که یکبار نداد و دهند این همه کلمات است که از شاخ یک بیتی میشکند هیچ کدام را دلالت بر
 بر وحدت وجودیت و آنکه علیه وحدت وجود را مبنی و مفصل ساخته است و در زیگ صرف توحید
 تدوین نموده شیخ محی الدین است و بعضی از معارف عامه این بحث را مخصوص بنحو گردانیده حتی
 که گفته که فاعلم ان الله بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولايت اخذ میکند و فاعلم و فاعلم و فاعلم و فاعلم
 می دانند و شرح در توحید آن گفته اند که با شاه اگر از خزینة دار خود چیزی بگیرد چه نقصان دارد و
 با کمال تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات و لايت صغری و کبری توحید وجودی در کار نیست توحید
 شهودی باینا فانا متحقق شوو و نسیان ماسوائے حاصل گرد و تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت
 سیرت و از علوم و معارف توحید وجودی بیرون ظاهر نشود بلکه نزدیگست که انکار این علوم
 نماید نزد فقیر راهبیکه نه ظهور این معارف بسوگند میسر شود و اقرب است ازان راهب که شش
 این ظهور بود و انما سالکان این راه اکثرشان مطلوب میسند و رنده های این راه اکثر
 شان در راه می مانند و از دریا بقطره سیر میکنند و بتوهم شکار و طل گرفتار می مانند و از اصل محروم
 میشوند و این معنی را بنحویکه معلوم ساخته است و الله سبحانه و تعالی للصواب و سیر فقیر هر چند

این سخن از شیخ
 محی الدین بن العربی
 است که در کتاب
 التوحید و التمسک
 به الدنیا و الآخرة
 مذکور است

این سخن از شیخ
 محی الدین بن العربی
 است که در کتاب
 التوحید و التمسک
 به الدنیا و الآخرة
 مذکور است

این

این

این سخن از شیخ محی الدین بن العربی است که در کتاب التوحید و التمسک به الدنیا و الآخرة مذکور است

زمین و آسمان او همان است که کینه است و از زمین قسم معرفت که او اهل حاصل شده و از زمین
و متغیر است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از اجتناب قدس نفی مینماید حضرت
خواجہ نقشبند قدس سرای فرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلمه لافنی باید کرد پس شهود و وحدت در کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از آن
جناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجہ مراد ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهای
مشاهده و معاینه نجات بخشیده و نعت را از عظم بکمال کشیده و از معرفت بحیثیت برده بحکم الله سبحانه
عنی بخیر آنچه از من باین یک سخن مرید حضرت خواجہ ام و حلقه بگوشت ایشان و الحق از اولیا
کم که مثل این عبارت نگنوده است و جمیع مشاهدات و معاینات را برین پنج نفی ساخته و برین
مقام حقیقت این ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بیا و الدین حرام اگر ابتدا او انتها
بایزید باشد یا نبیست چه بایزید یا آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذاشته است و از تنگناهای
شبهائی قدیم بیرون نروده بخلاف حضرت خواجہ ماکه بیک کلمه لافنی جمیع مشاهدات او فرموده اند
و همه را غیر حق ساخته بطلان تنزیه او نزد خواجہ تشبیه است و چون او چون و کمال او نقص
پس تا چار انتها او که از تشبیه نگذاشته است ابتدا او خواجہ ما باشد چه بدایت از تشبیه است و
نهایت به تنزیه بگراید و در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند که نزدیک اختصار میگفت
مَا ذَكَرْتُكَ إِلَّا عَنْ غَفَالَةٍ وَمَا خَدَمْتُكَ إِلَّا عَنْ قَلْبٍ حَاضِرٍ حَاضِرٍ رَاقٍ رَاقٍ
که حضور او نبود و تعالی بلکه حضور طلب بود از ظلال و ظهور و ظهور و ظهورات پس تا چار از و
غافل باشد بطلان سلطانه چه او تعالی وراء الورا است ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقتضات اند
و از معارج و مقتضات و آنچه حضرت خواجہ فرموده اند نهایت را در بدایت و میبینیم مطابق واقع است
ویر که از ایت التوجه ایشان با حدیث صرف است و از اسم و صفت جزوات نمیجویند بطلانی نیست باین
رشدید این طریقه علییه این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است

نه یعنی نه بگویم نه از آن خدا که غفلت و خدمت نکردم نه از آن کسی که کمالی

این کلام حضرت خواجہ مراد ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهای
مشاهده و معاینه نجات بخشیده و نعت را از عظم بکمال کشیده و از معرفت بحیثیت برده بحکم الله سبحانه
عنی بخیر آنچه از من باین یک سخن مرید حضرت خواجہ ام و حلقه بگوشت ایشان و الحق از اولیا
کم که مثل این عبارت نگنوده است و جمیع مشاهدات و معاینات را برین پنج نفی ساخته و برین
مقام حقیقت این ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بیا و الدین حرام اگر ابتدا او انتها
بایزید باشد یا نبیست چه بایزید یا آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذاشته است و از تنگناهای
شبهائی قدیم بیرون نروده بخلاف حضرت خواجہ ماکه بیک کلمه لافنی جمیع مشاهدات او فرموده اند
و همه را غیر حق ساخته بطلان تنزیه او نزد خواجہ تشبیه است و چون او چون و کمال او نقص
پس تا چار انتها او که از تشبیه نگذاشته است ابتدا او خواجہ ما باشد چه بدایت از تشبیه است و
نهایت به تنزیه بگراید و در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند که نزدیک اختصار میگفت
مَا ذَكَرْتُكَ إِلَّا عَنْ غَفَالَةٍ وَمَا خَدَمْتُكَ إِلَّا عَنْ قَلْبٍ حَاضِرٍ حَاضِرٍ رَاقٍ رَاقٍ
که حضور او نبود و تعالی بلکه حضور طلب بود از ظلال و ظهور و ظهور و ظهورات پس تا چار از و
غافل باشد بطلان سلطانه چه او تعالی وراء الورا است ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقتضات اند
و از معارج و مقتضات و آنچه حضرت خواجہ فرموده اند نهایت را در بدایت و میبینیم مطابق واقع است
ویر که از ایت التوجه ایشان با حدیث صرف است و از اسم و صفت جزوات نمیجویند بطلانی نیست باین
رشدید این طریقه علییه این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين وأركان الدين والدار الآخرة
عليهم السلام في يوم الجمعة المبارك من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٠
في مدينة طهران بمقام آية الله العظمى الخميني قدس سره
بمجلس درس خارج فقه وعلوم اسلامیة

مکتبہ اسلامیہ لاہور

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حاصل میشود و دانند اینانند پس ناچار نهایت کمال در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایت ما از این
این توجیه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز بزرگ باطن منصف سازد و ساکنان مشاهدات
سفلی که در هر ایام ممکنات ظاهر شود و آوازه است و از محافت پی پی خلاص و اگر این توجیه غلبه
پیدا نکرد و بر باطن مقصود گشت بسا است که ظاهر بشود و وحدت در کثرت نیست بود و به توحید و اتحاد
مخلط باشد اما این شهود و در حق ایشان مقصود بر ظاهر است بباطن هر است نه کرده بباطن ایشان
متوجیه احدیت صرف است و ظاهر ایشان مشاهده وحدت در کثرت بسیار باشد که توجیه بباطن بواسطه
غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیب از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب این
سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجیه بباطن که با احدیت صرف بود آگاهی نداشت و به
کلیت خود را متوجیه شهود و وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه و تعالی بر توجیه بباطن
اطلاع بخشید و بباطن بر ظاهر نصرت داد و معامله را با ما بخارسانید ^{الحکم} الله سبحانه و تعالی ذلک ازین
قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعضی خلفاء این خاندان بزرگ سر بر زده است
نه آنکه ایشان بظاهر بباطن متوجیه این شهودند و اگر قیاس این معرفت بخلاف دیگران که بظاهر و بباطن گرفتار این
شهودند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هر چند بباطن ایشان
نیز ایمانی به تنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر
و جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند و جو مشاهده سفلی امر دیگر را مستحق نیستند از مواخذه اند که از بحث
خارج اند نیز و فقیر شود و حق جلا در هر ایام ممکنات که جماعه از صوفیه آن را کمال می شمردند
و جمع بین التشبیه و التنزیه می انگارند آن شهود و شهود حق نیست جلا و مشهوران جو تخیل و
متخوت ایشان نه آنچه در ممکن می بینند و چه نیست نقایذ تقدیس و آنچه در عاوت می یابند
قدیم و هر چه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زنده است مراتب صوفیه مفتون نه گروی و غیر حق را جلا سلطان
حق ندانی این جماعه بواسطه غلبه حال اگر معذورانند و در رنگ مجتهد محضی از مواخذه مرفوع امامان مقلدان

۱۲۵۳۰۲۳۰۹

ایمپروڈیو

بسم الله الرحمن الرحیم

ایشان تا چه عالمه کند کاش در رنگ مقلدان مجتهد محلی باشد و اگر چنین نکند کارشکیل است قیاس
واجتهاد اصل است از اصول شرعی که با تقلید آن امور هم بخلاف کشف و الهام که ما بتقلید آن
امر نموده اند الهام غیب حجت نیست واجتهاد مقلد حجت است پس تقلید علماء مجتهدین
باید کرد و اصول دین را موافق آراء ایشان بایست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آراء
علماء مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و محسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان
باید شمر و از ظاهر ضرورت باید ساخت بحج است که بسیاری از صوفیان عوام را بایمان امور
کشفیه و الهامیه خود همچو وحدت وجود و مثلاً ولالت میکنند و ترغیب بتقلید آنجا می نمایند و بر عدم ان
ایمان تهدیدات میکنند کاش ولالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر سنگران تهدیدات میفرمودند
چرا ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محاطت باید نمود و با
انکار این امور با انکار از باب این امور نشد و به اولیاء حق بجا و علائق و عداوتی پیدا کند بر وفق
آراء علماء اهل حق کار باید کرد و از کشفیه و صوفیه محسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم حرمت نباید کرد
هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْفَرِاطُ وَالْمُطَرِّطُ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَهُ لِلطَّوَابِ عَجَائِبِ كَارِوَابِ
است جمیع از بدعیان این راه باین شهر و مشابه قناعت ندارند بلکه این شهر و از منزل نگاشته
درین نشانه برویت بصری قائمند بگویند که ذات بیچون واجب الوجود را جل سلطان می بینیم و میگویند
که آن دولت که حضرت پیغمبر را علیه الصلوٰة و السلام و یکبار و شب معراج میبست شده بود ما را هر روز میبست
است و نور یک مرتبه از ایشان میشود و آنرا با شفا صبح تشبیه می نمایند و آن نور را مرتبه یکم می نامند و آنکارند
و نهایت مراتب عرف را تا ظهور آن نور تصور می نمایند تعالی الله سبحانه انه اعلم بقول الظالمی علواً
کبراً و الاثبات کلام و کلامه با حضرت جل شانیه می نمایند و می گویند که خدای تعالی چنین فرموده
و چنان و گاهی در حق دشمنان خود از آن حضرت عز شانیه وعید نقل میکنند و گاهی دوستان خود را
بشارت میدهند بعضی از ایشان گویند که از بقیه کث شب یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی

یعنی از آنکه سر و صدای چهارم حضرت

این صوفیه را بتقلید آن
امر نموده اند الهام غیب
حجت نیست واجتهاد مقلد
حجت است پس تقلید علماء
مجتهدین باید کرد و اصول
دین را موافق آراء ایشان
بایست و صوفیه آنچه بگویند
و بکنند مخالف آراء علماء
مجتهدین آنرا تقلید نباید
کرد و محسن ظن از طعن ایشان
لب باید بست و از شطحیات
ایشان باید شمر و از ظاهر
ضرورت باید ساخت بحج است
که بسیاری از صوفیان عوام
را بایمان امور کشفیه و
الهامیه خود همچو وحدت
وجود و مثلاً ولالت میکنند
و ترغیب بتقلید آنجا می
نمایند و بر عدم ان ایمان
تهدیدات میکنند کاش
ولالت بر عدم انکار این
امور مینمودند و بر سنگران
تهدیدات میفرمودند چرا
ایمان دیگر است و عدم
انکار دیگر ایمان این امور
لازم نیست اما از انکار اینها
محاطت باید نمود و با انکار
این امور با انکار از باب
این امور نشد و به اولیاء
حق بجا و علائق و عداوتی
پیدا کند بر وفق آراء
علماء اهل حق کار باید
کرد و از کشفیه و صوفیه
محسن ظن سکوت باید ورزید
و به لا و نعم حرمت نباید
کرد هَذَا هُوَ الْحَقُّ
الْمُبِينُ الْفَرِاطُ وَالْمُطَرِّطُ
وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَهُ
لِلطَّوَابِ عَجَائِبِ كَارِوَابِ
است جمیع از بدعیان این
راه باین شهر و مشابه
قناعت ندارند بلکه این
شهر و از منزل نگاشته
درین نشانه برویت بصری
قائمند بگویند که ذات
بیچون واجب الوجود را جل
سلطان می بینیم و میگویند
که آن دولت که حضرت
پیغمبر را علیه الصلوٰة و
السلام و یکبار و شب
معراج میبست شده بود ما
را هر روز میبست است و نور
یک مرتبه از ایشان میشود
و آنرا با شفا صبح تشبیه
می نمایند و آنکارند و
نهایت مراتب عرف را تا
ظهور آن نور تصور می
نمایند تعالی الله سبحانه
انه اعلم بقول الظالمی
علواً کبراً و الاثبات کلام
و کلامه با حضرت جل
شانیه می نمایند و می
گویند که خدای تعالی
چنین فرموده و چنان
و گاهی در حق دشمنان
خود از آن حضرت عز
شانیه وعید نقل میکنند
و گاهی دوستان خود را
بشارت میدهند بعضی از
ایشان گویند که از بقیه
کث شب یا ربع شب تا
نماز صبح با حق سبحانه
و تعالی

باید نمود و از شطحیات
ایشان باید شمر و از ظاهر
ضرورت باید ساخت بحج است
که بسیاری از صوفیان
عوام را بایمان امور
کشفیه و الهامیه خود
همچو وحدت وجود و
مثلاً ولالت میکنند و
ترغیب بتقلید آنجا می
نمایند و بر عدم ان
ایمان تهدیدات میکنند
کاش ولالت بر عدم
انکار این امور
مینمودند و بر
سنگران تهدیدات
میفرمودند چرا
ایمان دیگر است
و عدم انکار
دیگر ایمان این
امور لازم نیست
اما از انکار اینها
محاطت باید نمود
و با انکار این
امور با انکار از
باب این امور
نشد و به اولیاء
حق بجا و علائق
و عداوتی پیدا
کند بر وفق آراء
علماء اهل حق
کار باید کرد
و از کشفیه و
صوفیه محسن
ظن سکوت باید
ورزید و به لا
و نعم حرمت
نباید کرد

بهر لایحه اولی علی مرتضی کاشانی

معاشرت فرمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را
 بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمود علی علیه السلام که این حقست که به بنداش جمیع خود
 عطا میفرماید و چون انحصار خواص و بعضی اوصاف بجوم مشارکند اگر چه شرکت باعتبار صورت باشد
 تا چار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان دلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود با خیال میکنند
 و اگر در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگرد و بزرگ میدانند اینجا است که اوصاف اخلاق
 اولیا را که از اوصاف اخلاق ایشان جداست و بهتر میگردان آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
 اگر چه آن اخلاق در انبیا موجود بودند علیهم السلام و التسلیمات بشنو نقل کرده اند از محمد و منشی فرید
 شکر گنج که چون یکی از فرزندان ایشان را مرد و خبر موت او با ایشان میرسد هیچ تغییر
 در ایشان راه نمیدانست و میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون بزن باید و چون فرزندش را بشنیدند
 نام علی علیه السلام و علی الله الصلوة والسلام و فوت کرد حضرت پیغمبر علیه السلام و التسلیمات بر او گریه کردند
 و محزون گشتند و فرمودند اننا بفراتک یا اباکم محزونون - بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
 شکر گنج بهتر است یا بد بشر نزد عوام کالاً نعمت معامله اول بهتر است و از باب تعلیق میدانند
 و ثانی را عین تعلیق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معصیتهم الشیء و چون
 این دارد و از آرایش و ابتلا است عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت
 است اللهم ادرنا الحق حقاً و ادرنا الباطل باطلاً و ادرنا الحجة بالهجره
 سید البشر علیه و علی الله و احتیاج به من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها یا رسول الله
 رویم و گوئیم که ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیا که بمن
 باصحاب اند بعد از شهود بود و اسطرار جوع بدعوت بعثت قرار یافته است در رنگ آنکس شخصی آفتاب او را
 روز پدید و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل با ایمان
 غیب گردد و ایمان علما و هر چند غیبیت اما غیب ایشان بواسطه نور متابعیت انبیاء علیهم السلام است

در بیان این که این اوصاف و شمائل از ایشان جداست و بهتر میگردان آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است اگر چه آن اخلاق در انبیا موجود بودند علیهم السلام و التسلیمات بشنو نقل کرده اند از محمد و منشی فرید شکر گنج که چون یکی از فرزندان ایشان را مرد و خبر موت او با ایشان میرسد هیچ تغییر در ایشان راه نمیدانست و میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون بزن باید و چون فرزندش را بشنیدند نام علی علیه السلام و علی الله الصلوة والسلام و فوت کرد حضرت پیغمبر علیه السلام و التسلیمات بر او گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند اننا بفراتک یا اباکم محزونون - بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند شکر گنج بهتر است یا بد بشر نزد عوام کالاً نعمت معامله اول بهتر است و از باب تعلیق میدانند و ثانی را عین تعلیق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معصیتهم الشیء و چون این دارد و از آرایش و ابتلا است عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت است اللهم ادرنا الحق حقاً و ادرنا الباطل باطلاً و ادرنا الحجة بالهجره سید البشر علیه و علی الله و احتیاج به من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها یا رسول الله رویم و گوئیم که ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیا که بمن باصحاب اند بعد از شهود بود و اسطرار جوع بدعوت بعثت قرار یافته است در رنگ آنکس شخصی آفتاب او را روز پدید و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل با ایمان غیب گردد و ایمان علما و هر چند غیبیت اما غیب ایشان بواسطه نور متابعیت انبیاء علیهم السلام است

در بیان این که این اوصاف و شمائل از ایشان جداست و بهتر میگردان آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است

۲۴
۹۱
۱- قریب
۲- قریب
۳- قریب
۴- قریب
۵- قریب
۶- قریب
۷- قریب
۸- قریب
۹- قریب
۱۰- قریب
۱۱- قریب
۱۲- قریب
۱۳- قریب
۱۴- قریب
۱۵- قریب
۱۶- قریب
۱۷- قریب
۱۸- قریب
۱۹- قریب
۲۰- قریب
۲۱- قریب
۲۲- قریب
۲۳- قریب
۲۴- قریب
۲۵- قریب
۲۶- قریب
۲۷- قریب
۲۸- قریب
۲۹- قریب
۳۰- قریب
۳۱- قریب
۳۲- قریب
۳۳- قریب
۳۴- قریب
۳۵- قریب
۳۶- قریب
۳۷- قریب
۳۸- قریب
۳۹- قریب
۴۰- قریب
۴۱- قریب
۴۲- قریب
۴۳- قریب
۴۴- قریب
۴۵- قریب
۴۶- قریب
۴۷- قریب
۴۸- قریب
۴۹- قریب
۵۰- قریب
۵۱- قریب
۵۲- قریب
۵۳- قریب
۵۴- قریب
۵۵- قریب
۵۶- قریب
۵۷- قریب
۵۸- قریب
۵۹- قریب
۶۰- قریب
۶۱- قریب
۶۲- قریب
۶۳- قریب
۶۴- قریب
۶۵- قریب
۶۶- قریب
۶۷- قریب
۶۸- قریب
۶۹- قریب
۷۰- قریب
۷۱- قریب
۷۲- قریب
۷۳- قریب
۷۴- قریب
۷۵- قریب
۷۶- قریب
۷۷- قریب
۷۸- قریب
۷۹- قریب
۸۰- قریب
۸۱- قریب
۸۲- قریب
۸۳- قریب
۸۴- قریب
۸۵- قریب
۸۶- قریب
۸۷- قریب
۸۸- قریب
۸۹- قریب
۹۰- قریب
۹۱- قریب
۹۲- قریب
۹۳- قریب
۹۴- قریب
۹۵- قریب
۹۶- قریب
۹۷- قریب
۹۸- قریب
۹۹- قریب
۱۰۰- قریب

معه ییسی حال مذکور است و بایت قند و زردن از خط فقهی شایسته اگر چه اصل

که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلق و امت حضرت محمد طه ام صلی الله تعالی
 علیک و علی آله و سلم آن حال صیقل است و فوق احوال مذکوره است اما انشأ دیگر است
 و نهایت ازان حال بمراحل بعد است هنوز ایوان استغناء بلند است و مراکز رسیدن نیست
 مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده
 که کثرت تعلق داشت لله سبحانه و تعالی و المینه که برکت این کلمه طیبه این شهود و شمار اهل گشت
 همت بلند دارند و بخور و میو نیز این راه اکتفا نمایند ان الله سبحانه و تعالی یحب معالی الهیهم از کونه تک
 توحید برآمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتی است اگر تذکر احوال سابق نکند و یاد لذتهای شهود
 کثرت آمیز نمایند و به استقامت عمری درین راه تگ و پو فرمایند بسیار از کونار باز آورده ام که
 کونار را گذاشته اند و بر قیج آن فعل مطلع گشته اتفاقاً با این از مذکر تذکر احوال کونار خوردن و یاد
 لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است محمد و ما مشهور
 که بمراعات کثرت تعلق دارد و لذت بخش است و شهود و تنزیهی که رؤیای مجمل دارد و لذت او بعبیر است
 نه مد و شیخ محقق ابی آن راه رفتن مستعد است آنجوی اعسادی مولانا احمد بر کی که عوام او را از
 علماء و ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود دارد و میسرش آنست که باطن او مستوحش شهود
 تنزیهی است که موطن خیال است و ایمان او در رنگ علماء و ایمان بقیب است باطن او را بلند
 فطرتی اتفاقاً بشهود کثرت آمیز نه کرده است و ظاهر او بقرنات صوفیه مفتون و مغرور گشته وجود
 شریف او در آن نواحی مشغول است این حالت که شمار حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است
 که با بحالت متحقق است علم او که بعد از فقر و نیاز آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است
 که به اهل کشف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است و در علم فقیر بر کی مولانا در رنگ وجود
 آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیق و بهر التماس و عارف استحه دارد و والست کلام
 به یمن با وجود و ظهور آن در رنگ وجود آفتاب به طور بر ایشان ظاهر نشده است

۱۵ یعنی با وجود ظهور آن در رنگ وجود آفتاب چه طور بر ایشان ظاهر نشده است ۱۲

[illegible]

مکتوب دوست و مقارون مخم (۲۴۵)

[illegible]

را مقوض بعلم حضرت حق سبحانه و عباد را سخاوت و علماء را غیر از ایمان به تشابهات نصیب
یافت و تاویل آنست که علماء و صوفیه بیان کرده اند آنها را الاثنی شان آن متشابهات نیست و از
آنها ریکه قابل استتار باشند آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از تشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الم خواسته که معنی در دست که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود ششم از تاویلات متشابهات را برین فقیر طاهر
ساخت و جدو لے او ان دریائے مجبوط زمین استعد او این مسکین کشاده گردانید دانست که علماء را سخاوت
نیز از تاویلات متشابهات نصیب و افرست آنکه الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي
لولا ان هدانا الله لقد جاءتنا رسول ربنا بالحق تبیین وقطع سبطوره را که طلب نموده بودند
حواله بر حضور داشته از ان مقوله هیچ نموشد چه کند قلم معارف دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش
آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائرین اتبع الهدی والتمزم متابعة
المصطفی علیه وعلى آله وعلى اخوانه الصالحين والتسليمات العلی

الْبَيْتِ الَّذِي حَصَلَ لَهُمْ فِيهِ الْإِيمَانُ يَصِلُ لَنَا فِي النَّبِيِّ الصُّورِيِّ الَّذِي هُوَ أَوَّلُ أَقْدَامِنَا
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالسَّلَامُ

کتاب و سنت و عقاید و شریعت

بسم الله الرحمن الرحيم نامی صدور یافت در بیان آنکه بر هر کس بعد از تصحیح عقاید و عمل بمقتضات شریعت
 و اسلام است داشتن قلب لازم است از ما و در حق جلد و علا که نسیان ماسواست و مداحی طرفه
 علیه نقشبندی و در تخریض باند او و اعانه مؤمنان و مایه اذی الشک به الحمد لله و سلامه
 علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب انجمن رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیار آن کرده
 میشود است که بعد از تصحیح عقاید و وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
 میکنیم و بعد از اینان احکام فقهیه از فرض و واجب و مندوب و محرم و مکروه و مشتبہ
 استثنائاً و انتهای سلامت داشتن قلب است اگر فکری ما و در حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلب و قوت
 میشود که در قلب ماسوا حق جلد و علا مخطوب نشود و فرضاً اگر هر سال حیات و فاکند غیر حق سبحاناً
 و در دل خلوت کند نه بان معنی که اشیاء در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند جل سلطانۀ زیر که این معنی
 و را تبار و مراقبان توحید را نیز میسر است بلکه بان معنی که اشیاء اصلاً در دل مخطوبه نکنند و این عدم مخطوبه
 مبتنی بر بیان قلب است ما و در حق سبحانه بر نیجه که اگر تکلف اشیاء را بیا و او بدین یاد
 نکند این دولت معتبر بفناء قلب است و قدیم اولست درین راه و سایر کمالات و لایست منتفع
 برین دولت اند که هیچ کس اتانہ گرد و او فنا به نیست ره در بارگاه کبریا به و اقرب طرق از برای
 وصول باین دولت عظمی طریقۀ علیہ نقشبندیہ است قدس الله تعالی اسرارهم چه این بزرگواران
 ابتدا سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات و مجاہدات
 دیگر این التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند

این معنی در تفسیر این
 دو امر که در بیان مقام
 و حدیث است سلامت
 داشتن قلب از برای

کتاب و سنت و عقاید و شریعت

این دو کتاب بسیار
نسبت به تصدیقین
از دین و اخلاق

100-443887-100

[illegible]

موجب فرح و ان گشت سلامت باشد انفسارفته بود این عبارت شیخ نجی الدین بن العزلی
 سینه که سبب ترتیب خلافتهم مدته اعلم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع شده است
 مخدوم فقیر این عبارت را ندیدم که در فتوحات مکتبه دیده بود و درین راه چپ تفسیر کرد و تعیین آن موضع
 همیشه نشد اگر مقرر باشد بطور اعلی اعلام خواهد نمود و انشاء الله تعالی و بیکر فقیر و ادواشکر نعمت است
 شما اعتراف بقصود و اردو در مکانات آن احسان شما معترف بجز این همه کار و بار شستنی بران
 نعمت است و این همه دیده و در او در لوطیان احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کس
 دیده است و بمن توکل شما آن بخشیده اند که کم کس چشیده است از خواص عطایا انقدر عطا
 اند که اکثر از عموم عطایا آن مقدار بیشتر شده است آخوال و مقامات و اوقاف و موجود
 و علوم و معارف و تعلیمات و ظلمات همه را زینت های راه عروج ساخته به ارج قرب و منازله اصول
 رسانیده اند لطف قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب نشسته
 ولا وصول ولا عیانة ولا اشارة ولا شهود ولا حائل ولا اتحاد ولا كيف ولا ائین ولا
 زمان ولا مکان ولا احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفت ولا جهل ولا حیرت
 چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عتقا بود هم آشیانه به زغفهاست نامشیر مردمش
 ز مرغی من بود آن نام هم گم چون اظهار این احسانها خداوندی جل سلطانه که در عالم
 اسباب ظهور انصاف ترتیب بران نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است و من خیر فقه
 مندرج ساخته بقید کتابت و آورده بود که حق از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم و علی
 سائر من اتبع الهدی و الذی یستقیم علیکم و علیهم الصلوات و السلیمات

معه کتب
نقد شده
بدون غلطی

مکتب
کتابخانه
مکتب

کتاب دو سینه شادوم

بحافظ محمود و ریافته در بیان آنکه محبت انطافه سرایه سعادت است و هر کرا با این نعمت

سازند و منتقامت دهند چه چاره خواهند داد ؟ بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات
 میرساند که مکتوب شریف که بصحبه جناب مولانا مهبطی ارسال شده بود و در سید موجب فرحت
 لله سبحانه العجز که محبت فکر که سرمایه سعادت و نبویه و اخرویه است تسوخ تمام دارد و تمام این
 مقارقت تاثیر در آن کرده و چپ را محافظت لازم است متابعه علی شریعت علی
 الله الصلوة والسلام و محبت و اخلاص باشی منتقل باین دو چیز هر چه دهند نعمتی است اگر هیچ
 ندهند و این دو چیز را سخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر عیاذ الله سبحانه در یکی از این دو چیز
 خلل رفت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آن را استدراج باید دانست و خرابی خود باید
 انگاشت طریق انتقامت این است والله سبحانه الموفق والسلام

مکتوب و ایشیت تا دویم

بسیادت آپ میر محمد نعمان صد دریافت و شکر نعمت انساب بسید علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق
 راه بحالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت میکشایند و هر که درین طریق بنا و اعتماد بر وقایع و مناسبات
 خود سازد و خواست راجع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر غایب است و لکن کاشد
 الحکم لله و سلامه علیه عبادہ الذین اصطفی شکر این نعمت بکدام زبان بجا آرد که حضرت حق سبحا
 و تعالی مقرر اربعه ازین عطا کرد موجب آری و صامیه الهیست و جماعه شکر الله تعالی سجدت و سجدت
 طریق علیه نقشبندیه مشرق ساخت و از مردان و نقشبان این خاندان بزرگ گردانیدند و این فقیر
 یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است را میکشایند بحالات نبوت بطریق تبعیت
 و وراثت کشاوه میشود مخصوص باین طریق عالی است منتها به طرق دیگر تا نهایت بحالات و حالات
 است از انجا که بحالات نبوت کشاوه اند از انجا است که این فقیر در کتب و رسائل خود نوشت است
 که طریق این بزرگواران طریق انتخاب کرام است علیهم السلام از ضلالت چنانچه انتخاب کرام بطریق وراثت

در معرفت
 در معرفت

از کمالات بقوت خط و غیر گرفته اند منتحیان این طریق نیز از ان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل
 میسببند مبتدیان و متوسطان که ملزم این طریق اند و محبت کامل منتحیان این طریق دارند نیز
 اسید دارند آنرا مع سق احب بشارت است دور افتادگان را غائب و خاصه درین طریق که
 است که فعل این طریق شود و رعایت آداب این طریق کنند و امور محدثه درین طریق اختراع نمایند
 و به تقوا و مناسبات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کنند درین صورت گناه طریق چسبند و راه
 مناسبات و وقایع خود تمشی است که روی بترکستان دارد و به اختیار از راه کعبه مخوف گشته
 ترسم نسی بکعبه ای آفرانی به این راه که تو میروی بترکستان است به خوش نمی آید که با وجود
 جمعیت یاران و سرگرمی طالبان این طریق شمار از انجا بجا سازم پیش ازین اگر اشارت به پیروی
 رفته بود مشروط بشرط بوده الحال نیز مشروط بشرط است بعد از استخار مکه که روشنی شرح قلعه شده
 و نه ترزد و بعد از اجلاس و برگ بجا نشود و برنجیکه هیچ فتور به طبع سابق راه نیاید اگر مشغول
 اینجور و شوند گنجایش دارد و بدون این شرط معامله آنجا را برهم نزنند و جمعیت طالبان فتور ندارند
 از راه چه به بالغه نماید

کتاب و بیست و دوم

بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت خضر عاقلین
 علیهما السلام و ثمة احوال ایشان به الحکم لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا
 مدعی بود که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا وعلیه السلام استفسار فرمودند
 فقیر را چون اطلاع بر احوال ایشان گماشتی نداده بودند و جواب توقف میکرد و اتفاقا برود
 حلقه بادی می نیم که حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا وعلیهما الصلوات و التسلیمات
 بصورت روحانیان حاضر شدند و بقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق
 سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای

اینکه در این کتاب مذکور است که حضرت خضر و الیاس در این عالم ارواح حاضر شدند و بقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای

اینکه در این کتاب مذکور است که حضرت خضر و الیاس در این عالم ارواح حاضر شدند و بقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای

تَأْتِيهِمْ فِي الْبُكْرَةِ الْمَغَارِبُ

وَقَدْ كَفَرَ يَكْفُرُ

مسمی است پس این کلمه نیز مفهوم می شود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن هر وقت بود

لَا يَكْتُمُ مَا دُوَّشَتْ كَيْعَمَاتُ اَزْوَاجِ خُصُولِ اسْتِجْنَابِ قُدْسِ خِدَاوَنْدِي جَلْسَلْطَانِه

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

فان گفته اند و را بجای عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف دیگر از پنج دارنده در دو معنی چه پنج

بعض راجع بجزایر جمع گشت . هَذَا طائفة از مشتبهان اند که بعد از وصول بدرجه از درجه

اے ہرگز نہ ہوں کہ میں نے اس کو دیکھا ہے

سخن سیمه اند با وجود این بر دوش من ریخت و از دوار رویت من را بر خطوب دیرین محو
سردی ۱۱ غنچه ۱۲ دانه ۱۳

میں سے شروع ہو کر اس سلسلے میں اذان متنازل فرودے آئیں۔ امارت کے اذان مقامات عروج و غروب

بلکہ ماحود و دوام میل از سرائے ترقی بمنازل و وصول است ازین قبیل است بقاء و وجود متعین

تَحْصِیْلُ ثَمَرَاتِهِ مِنْ اَبْنَاءِ غُرُوحٍ ابْنِ نَوْزَلٍ مَجْدِیٍّ لَدُنَّ الْاَیْمَانِ

اِنَّ قَدَرَسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ لَمْ يَبْدُرْ اَزْ وَصُولِ بَدْرٍ رَجْعِهِ وَلَا بَيْتِ نَفْسِ شَانِ وَ دَرِ مَقَامِ نَبِيِّ مُرَوِّدِ

و در این باره است که اگر چه در این کتاب

[illegible]

یعنی بدعتی و گمراہ چنانچہ جبریدہ قدریہ را فتنہ خار جیدہ و دیگر فرقہ ہائے ضالہ ۱۲

خلاف معانی مفهومه ایشانست از چیز اعتبار را قاطعست زیرا که هر مبتدع و ضال مقتداست معتقدات خود را
کتابست میباید اندازد و افهام را بکلیه خود ازان معانی غیر مطابقه میفرماید ^{بعضی} فصل به کثیر از کفیدی به
کشتن و آنکه گفته که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبرست و خلاف آن معتبر نیست بنابراین است که
آن معانی را از شیخ آقا صاحب و سلف صاحبین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از
انوار انجم هدایت شان اقتباس فرموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان گشت و فلاح بشری
نصیب ایشان آمد ^و اولی که حزب الله ^و الا ان حب الله هم المفلحون و اگر بعضی از علماء
با وجود حقیقت اعتقاد و دروغیات مدعیانست نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در علیات انکار از مطلق
علماء نمودن و بهر اسطعون ساختن باین انصافی محض است و هر کجا که صرف بلکه انکار است از اکثر
ضروریات دین چه باطلان آن ضروریات ایشانند و باقی آن جمیده آن را از رؤسیه آن ایشان اند
لَا تَقُولُوا هِدَايَتِهِمْ لَمَّا هَضَمْتَ دِينَنَا وَكَانَ تَحْيِيهِمْ هُمْ الصَّوَابُ عَنِ الظَّلَامِ الْغَوِيْنَا وَهُمْ الَّذِينَ بَدَّلُوا
جَهَنَّمَ فِيْ اَعْلَانِ كَلِمَةِ الدِّينِ الْقَوِيْمِ وَاسْكُؤْ اَطْوِئْ كَثِيْرَةً مِّنَ النَّاسِ عَلَى الصَّلَاطِ
الْمُسْتَقِيْمِ فَمَنْ تَابَعَهُمْ حُجَّ وَافَلَ وَمَنْ خَالَفَهُمْ ضَلَّ وَاضَلَّ بَیْدُوْا نَسْتَكْتَفِيْ بِمَعْقَدَاتِ
صُوفِيَةٍ بِالْاٰخِرَةِ عِنِيْ بَعْدَ رَتَامِيْ تَنَازُلِ سُلُوْكِ وَوُصُوْلِ بِاَقْصَى دَرَجَاتِ الْوِلَايَةِ بِهَمِيْنِ مَعْقَدَاتِ
عِلْمَا اِهْلِ حَقِّ اسْتِغَايَةِ مَا فِيْ كِتَابِ عِلْمَاءِ رَاقِلِ مَا يَنْتَلِ لَالِ اسْتِصْوَافِ رَاقِلِ شَفِ مَا يَالِهَامِ
اگر چه بعضی صوفیه را در ایشان راه بود اسطه و سنگ وقت و غلبه حال امور مخالفه آن معتقدات ظاهر میشود
لیکن اگر او را ازان مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند آن مخالفات هبایه متشدد میگردد
و الا برهان مخالفت همانند اما امید است که او را بآن مخالفت انجمن میکنند حکم او حکم جهتم خطی است
جهتم و بهر متناظر خطا نموده و او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوجدت و جود است
و احاطه و قرب و تمییز ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از جود صفات سبعه ایشان
و خارج بوجود و از اندر ذات غیر سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و خارج بوجود

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰۰

بدانکه منی فرق جمع بجای کتوب و سیرت شد است و هم از سال شصت و نه نقل نموده اند از انجا معلوم نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که سیرت الله باله تعلیق دارد و صورت بند و سهر گدائے
 مرد میدان کے شود و پشته آخر سلیمان کے شود و فطر الفرق بین سجدت اللہ و جذب
 القلب تدبیر شہود این مجذوبان از باب قلب و پرده کثرت است این مبنی را معلوم کنند بانه و
 شان ویرین کثرت نیست الا عالم ارواح که لطافت و احاطه و سرایان بتوحید خود بصورت شبیه است
 ان الله خلق آدم خلاصه و تبه و باین مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سرایان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر ساکت عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق
 نوبت مقام فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام روح بالا نرود و شہود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بریدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصل فنا
 و نهایت سیرت است و بیچکس تا نگردد و اوقفا نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شہود ویرین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و را و در
 شہود و تعارفست تمجید آنکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بیچون
 و بیچگونه است چون راه بیچون راه نیست لا یجزل عطا یا ملک الا مطایا کاه اتصال
 نے تکلیف بمقیاس بہ ہست رب الناس را با جان ناس بہ احاطه و سرایان و قرب و معیت
 حق سبحانه و متحققین از باب سلوک کہ نہایت کار رسیدہ اند علمی است ملوق علماء اہل حق شنگ
 الله تعالی سجدہم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیجا صلی و ووریت نزدیک
 حکم بقرب نمی کنند بزرگے میفرماید ہر کہ گوید نزدیک ویم دور است و ہر کہ دور است نزدیک است
 تصوف نیست علی کہ متعلق بتوحید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب کہ جذبہ پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبانے کہ بسلوک از قلب بکلیت متوجہ بمقاب قلب اندازین علوم بشری می نمایند و مستغفر

عنه
 سجدت اللہ و جذب القلب
 تدبیر شہود این
 مجذوبان از باب
 قلب و پرده کثرت
 است این مبنی را
 معلوم کنند بانه
 و شان ویرین کثرت
 نیست الا عالم
 ارواح کہ لطافت
 و احاطه و سرایان
 بتوحید خود بصورت
 شبیه است ان الله
 خلق آدم خلاصه
 و تبه و باین
 مناسبت شہود روح
 را شہود حق
 میداند تعالی و
 تقدس و احاطه
 و سرایان و قرب
 و معیت هم برین
 قیاس است زیرا
 کہ نظر ساکت
 عبور نمیکند
 مگر تا بمقام
 فوق نوبت مقام
 فوق و فوق
 مقام ایشان
 مقام روح است
 پس نظر شان
 از مقام روح
 بالا نرود و
 شہود جز روح
 امر دیگر
 نباشد نظر
 فوق روح
 موقوف است
 بریدن
 بمقام روح
 و محبت و
 انجذاب هم
 در رنگ
 شہود است
 شہود حق
 سبحانه
 بلکه
 محبت و
 انجذاب
 بجناب
 قدس او
 وابسته
 بمحصل
 فنا و
 نهایت
 سیرت
 است و
 بیچکس
 تا
 نگردد
 و اوقفا
 نیست
 راه
 در
 بارگاه
 کسب
 را
 به
 اطلاق
 شہود
 ویرین
 مقام
 از
 تنگی
 میدان
 عبارت
 است
 و الا
 کارخانه
 این
 بزرگواران
 با و را
 و در
 شہود
 و تعارف
 است
 تمجید
 آنکہ
 مقصد
 ایشان
 بیچون
 و بیچگونه
 است
 اتصال
 ایشان
 با وسعانه
 نیز
 بیچون
 و بیچگونه
 است
 چون
 راه
 بیچون
 راه
 نیست
 لا یجزل
 عطا یا
 ملک
 الا
 مطایا
 کاه
 اتصال
 نے
 تکلیف
 بمقیاس
 بہ ہست
 رب
 الناس
 را
 با
 جان
 ناس
 بہ
 احاطه
 و
 سرایان
 و
 قرب
 و
 معیت
 حق
 سبحانه
 و
 متحققین
 از
 باب
 سلوک
 کہ
 نہایت
 کار
 رسیدہ
 اند
 علمی
 است
 ملوق
 علماء
 اہل
 حق
 شنگ
 الله
 تعالی
 سجدہم
 حکم
 کردن
 بقرب
 ذاتی
 و
 امثال
 آن
 نزد
 ایشان
 از
 بیجا
 صلی
 و
 ووریت
 نزدیک
 حکم
 بقرب
 نمی
 کنند
 بزرگے
 میفرماید
 ہر
 کہ
 گوید
 نزدیک
 ویم
 دور
 است
 و ہر
 کہ
 دور
 است
 نزدیک
 است
 تصوف
 نیست
 علی
 کہ
 متعلق
 بتوحید
 وجود
 است
 منشأ
 آن
 انجذاب
 و
 محبت
 قلبی
 است
 از
 باب
 قلوب
 کہ
 جذبہ
 پیدا
 کردہ
 اند
 و
 براہ
 سلوک
 قطع
 منازل
 مینمایند
 این
 علم
 با
 ایشان
 مناسبت
 ندارد
 و
 همچنین
 مجذوبانے
 کہ
 بسلوک
 از
 قلب
 بکلیت
 متوجہ
 بمقاب
 قلب
 اندازین
 علوم
 بشری
 می
 نمایند
 و
 مستغفر

والتفت

السلامة والبر

میباشند بقیه از مجذوبان باشند که هر چند براه سلوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بالوف قطع نشود و رو بوق پیدا کنند اثنال این علوم و این ایشان نمیگذارد و ازین و نظری
 تواند برآمد که در عروج به اراج قرب و صعود و مباحث قدس کند و ننگ اندر دنیا آخر چنانست
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمَةُ لَهَا وَاجْعَلْ لَكَ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَكَ مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا
 علامت وصول بهایت مطلب تشریف ازین علوم است چه هر چند پیشتر پیشتر ثابت پیدا شود علم
 را با صلاحی نه مناسبت ترمیم بدین زمان عالم راغبین صلاح و استن و یا صلاح را محیط عالم پیدا
 بالذات معنی ندارد و مالا لثواب و محبت اکا کرباب معرفت حضرت خواجہ نقشبند قدس الله
 تعالی ستره الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت است که
 انجذاب و محبت که منتهمان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب ^{در این} است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 نلب بر رخ است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه در این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسئله از برای وصول این مطلب
 تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بسبیل اتفاق میسر میشود و وضو بطه بدست ندارند و ایضا این گویا
 را در مقام جذبه شان حاصل است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام نه قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شبه فنا و بقا و از باب سلوک
 حاصل میشود و شریک از مقام تکمیل که شبهه بمقام سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تجزیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث غریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا و قیام
 است باید دانست که روح را پیش از تعلیق به بدن نحو که از توجیه مقصود حاصل بود چون
 متعلق گشت آن توجیه را تل شد اگر این سلسله علیّه طریقی از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

مطلب اول
 در بیان این که این علوم و این ایشان نمیگذارد و ازین و نظری
 تواند برآمد که در عروج به اراج قرب و صعود و مباحث قدس کند و ننگ اندر دنیا آخر چنانست
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمَةُ لَهَا وَاجْعَلْ لَكَ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَكَ مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا
 علامت وصول بهایت مطلب تشریف ازین علوم است چه هر چند پیشتر پیشتر ثابت پیدا شود علم
 را با صلاحی نه مناسبت ترمیم بدین زمان عالم راغبین صلاح و استن و یا صلاح را محیط عالم پیدا
 بالذات معنی ندارد و مالا لثواب و محبت اکا کرباب معرفت حضرت خواجہ نقشبند قدس الله
 تعالی ستره الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت است که
 انجذاب و محبت که منتهمان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب ^{در این} است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 نلب بر رخ است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه در این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسئله از برای وصول این مطلب
 تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بسبیل اتفاق میسر میشود و وضو بطه بدست ندارند و ایضا این گویا
 را در مقام جذبه شان حاصل است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام نه قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شبه فنا و بقا و از باب سلوک
 حاصل میشود و شریک از مقام تکمیل که شبهه بمقام سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تجزیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث غریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا و قیام
 است باید دانست که روح را پیش از تعلیق به بدن نحو که از توجیه مقصود حاصل بود چون
 متعلق گشت آن توجیه را تل شد اگر این سلسله علیّه طریقی از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

[illegible][illegible]

بقائے که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از
 منتفی مرجوع کثیر لکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص منتفی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتفی
 راجح باشد و ایضا منتفی رانی تحقیقت همت و توجه نیست و مجذوب صاحب همت و توجه است همت و توجه
 کار طالب پیش از برود هر چند بحد کمال سازه و ایضا نهایت توجه که طالبان را از مجذوبان حاصل می شود
 همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بسیار ایشان آمده بطریق اندراج و توجیه
 قلبی حاصل گشته بخلات توجه که در صحبت منتحیان پیدا می شود و توجه حادث است که بیشتر اصلا موجودند و بود
 و موقوف بود و بر قنای روح بلکه بر قنای او بود و محتانی پس لابد توجه اول آسایش حاصل باشد و توجه
 ثانی متعبر الوجود هر چه آسایش است بیشتر است و هر چه متعبر است کمتر از اینجا است که گفته اند که در تحصیل همت
 چند شیخ معتقد و اسطینیت چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان به تنبیه و تسلیم
 محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در صحبت سلوک از برای قطع منازل سلوک
 شیخ معتقد و کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتقد را شاید که این قسم مجذوب متکبر را با فساد و عام
 رخصت بدود و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاده باشد
 و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه آتم داشته باشد و صحبت این مجذوب اگر افتند بخیل که آن استعداد منقطع شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زینت که قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم خرد
 گندم در آن زمین اندازند بار بار نثاره استعداد نیکو می آرد و اگر در آن زمین تخم روی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائی بار که منسوب قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتقد اصلاحت و رخصت او بیند و منی افاده
 دروس باید بایده افاده او را معتقد سازد بعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق افاده او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست واقعه چه سوائ
 نفسانی از روی نازل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب از روی نهایت
 افاده او استیاده و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوسیله این معنی را ظاهر سازد و او را

بیشتر است
 راجح باشد
 در توجیه
 در صحبت
 در مقام
 در تکمیل
 در تربیت
 در تعلیم
 در رخصت
 در استعداد
 در طغیان
 در تزکیه
 در نفی
 در فساد

در مقام تکمیل
 در تربیت
 در تعلیم
 در رخصت
 در استعداد
 در طغیان
 در تزکیه
 در نفی
 در فساد

معنی نیکویش و در معنی نفس آن مجذوب متکبر ریاست یعنی واقعه و طبع بار

رخصت بدو تا کار خود را از شیخ و دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداناند و باین حیل راه از فی مردم کند و مثال
 این شراط که مناسب وقت و حال او و اندک و کور ساز و باین وصیت تمام نموده رخصت بدو اما شیخی
 مرجوع و افاده و تکمیل محتاج باین میبود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت
 هر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و لطو بواسطه قوت
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل فایده مساوی اندک
 اند شیخ مقتدار در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بجلل متین او حقوق المکرمه
 سبحانه فی ضمن هذا الاستظهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هیچ وقتی از اوقات در هر فعلی از افعال از وی
 منکف نمی شود. ^{این التجا} ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک دارد و بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر با سبکی است
 برسد و در آن فانی و مستحکک گردد و اطلاق قنابر و دیرت می آید و بعد از بقا بدان اتم اطلاق بقا
 بروی سلم است و باین فنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضرورت نیست همسید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است نوعی است که
 با نیاید و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیاء و امات و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با بیان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئیات و فرق در میان صفات و شئیات
 بسیار دقیق است لا یظهر الا علی اکابر من الاولیاء المحمدي المکرم و لکن یعلم انه نکل و یحکم
 باجمه صفات خارج موجود و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شئیات مجر و اعتبارات و ذات عکس سلطه
 این بحث بشاکی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبیعی و در اعتقاد
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چه از باب علم بواسطه نقل خود بمقتضات علم خود از بالا به پایین

این شراط که مناسب وقت و حال او و اندک و کور ساز و باین وصیت تمام نموده رخصت بدو اما شیخی
 مرجوع و افاده و تکمیل محتاج باین میبود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت
 هر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و لطو بواسطه قوت
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل فایده مساوی اندک
 اند شیخ مقتدار در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بجلل متین او حقوق المکرمه
 سبحانه فی ضمن هذا الاستظهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هیچ وقتی از اوقات در هر فعلی از افعال از وی
 منکف نمی شود. ^{این التجا} ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک دارد و بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر با سبکی است
 برسد و در آن فانی و مستحکک گردد و اطلاق قنابر و دیرت می آید و بعد از بقا بدان اتم اطلاق بقا
 بروی سلم است و باین فنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضرورت نیست همسید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است نوعی است که
 با نیاید و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیاء و امات و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با بیان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئیات و فرق در میان صفات و شئیات
 بسیار دقیق است لا یظهر الا علی اکابر من الاولیاء المحمدي المکرم و لکن یعلم انه نکل و یحکم
 باجمه صفات خارج موجود و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شئیات مجر و اعتبارات و ذات عکس سلطه
 این بحث بشاکی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبیعی و در اعتقاد
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چه از باب علم بواسطه نقل خود بمقتضات علم خود از بالا به پایین

می بیند و از تعلق احوال از اندوخته قیاس با کمال محسوس و دیگر از احوال وجود آثار دیگر
 است و تعلق احوال نقد و وقت مخصوص از مقام قلب ندارد و تعلق احوال از مشقت
 مشق حقیقت جامع قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس
 ثابت است پرده طلب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت**
 اگر سبک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و نه آنکه آن
 اهم رسد و آن مرتبه فانی و تهلیک گردد و فانی السد در آن صورت گفتن نیز درست است و همچنین
 است بقایان مرتبه پس تخصیص فانی السد بآن اهم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر افضلیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدیم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر
 سلوک نشان مقدم است و جماعه را در آثار قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جماعه را طے منازل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد از جذبه میسرند تقدیم جذبه محبوبان راست و بانی اقامت همچنین تعلق دارد
 سلوک محبوبان عبارت از طے مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار می ندارد علم بوحث وجود و ماندن آن از احاطه
 و سران و معیت و انیه جذبه مقدم یا متوسط و البته است سلوک خالص و جذبه منتهیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز معلوم مناسبت توحید وجود مناسبت
 نیست هر چنان حق الیقین بمقام مناسب از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدئ یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذبه برسد بعد از آن
 را بهر همان جذبه است و پس یعنی احتیاج به توسط را بهر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر این
 جذبه جذبه سیر فی السد اراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ را بهر بیانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السد سافته نیست که در قطع آن محتاج بر اهر باشد و همچنین جذبه به مقدم هم مراد نیست
 چنانکه متبادر از عبارت است پس تا چار جذبه متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب

معرفت یعنی شناختن حقایق و اسرار الهیه

معرفت را بهین تقاطع

معرفت را بهین تقاطع

معرفت را بهین تقاطع

معرفت را بهین تقاطع

معرفت را بهین تقاطع

معرفت را بهین تقاطع

و اما در بیان این که در وقت حصول این جذب از غرض بفرق تفاضل نموده اند و هر

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از غرض بفرق تفاضل نموده اند و هر
جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود در اثناء راه میگذشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
گذشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذب که انجام کار را و بسبب
کشند کافی است و اگر بسبب نیاز مجزوب بهتر است از محبوبان نیست حائمه طائفه از شایع
قدس الله تعالی است که گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محط حس بعضی از ایشان از
حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت افتاده بود و در مرموز
می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
ذات در پرده است از اسما و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا یا شد مشرف می شد آن تجلی
هرگز او را بشعور نمیباخت شعور محض بالذات من یحس بها و من هو لا تا کیف یحس
اول ما بین نار است هر آینه بسوز و متلاشی شود و ثانی عین نار است فکیف یحس بلکه گوئیم آن
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
علیه الصلوٰۃ والسلام و الخیرة تجلی می پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
از دوریست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بر رگه از حال صاحب
این تجلی که بالا صال و الاستقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت من
بهوش رفت بیک پر تو صفات تو عین ذات می نگری و می بینی و بهین تجلی ذاتی که
بی پرده است محبوبان را و احمی است و محبان را برقی زیرا که آن محبوبان رنگ ارواح شان
گرفته اند آن نسبت در کتب ایشان سیرایت کرده است و در محبان این سیرایت بر پیل هدایت است
و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام آفته و من الخیرات الکملها واقع شده است

که در قلب این
و غرض از بیان اینست
آنکه در وقت حصول این جذب از غرض بفرق تفاضل نموده اند و هر
معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از غرض بفرق تفاضل نموده اند و هر
جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود در اثناء راه میگذشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
گذشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذب که انجام کار را و بسبب
کشند کافی است و اگر بسبب نیاز مجزوب بهتر است از محبوبان نیست حائمه طائفه از شایع
قدس الله تعالی است که گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محط حس بعضی از ایشان از
حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت افتاده بود و در مرموز
می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
ذات در پرده است از اسما و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا یا شد مشرف می شد آن تجلی
هرگز او را بشعور نمیباخت شعور محض بالذات من یحس بها و من هو لا تا کیف یحس
اول ما بین نار است هر آینه بسوز و متلاشی شود و ثانی عین نار است فکیف یحس بلکه گوئیم آن
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
علیه الصلوٰۃ والسلام و الخیرة تجلی می پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
از دوریست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بر رگه از حال صاحب
این تجلی که بالا صال و الاستقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت من
بهوش رفت بیک پر تو صفات تو عین ذات می نگری و می بینی و بهین تجلی ذاتی که
بی پرده است محبوبان را و احمی است و محبان را برقی زیرا که آن محبوبان رنگ ارواح شان
گرفته اند آن نسبت در کتب ایشان سیرایت کرده است و در محبان این سیرایت بر پیل هدایت است
و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام آفته و من الخیرات الکملها واقع شده است

قال في الرسالة القشيرية ولا نسلي الله عليه وسلم قال لي وقت لا يسعني فيه غير ربي وفي الشرائع من علي انه صلى الله عليه وسلم
كان اذا دخل منزله من ادخله ثلثه اجزاء جزء لله وجزء لاهله وجزء لنفسه وفي صحيحه السلام قال عليه الصلوة والسلام اني لست
كسركم اني بيت يطعمني ربي ويسقيني وهذا الحديث بلفظ الكتاب تذكره الصوفية كثيرا ۱۲

لَمَعَ مَعَ اللَّهِ وَقَدْ مَرَّ وَزَوْقَتْ نَهْ اَيْنَ تَجَلَّى بَرَقِي اَسْتَ زِيْرَا كِهْ اَيْنَ تَجَلَّى وَرَقْ اَنْ سِرْ وَرَكِهْ بَاوْشَا
مَرَاوْ اَنْسَتْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَدَائِي اَسْتَ بَلَكِهْ نَوْعِي اِنْ خُصُوصِيَّتْ دَرِيْنِ تَجَلَّى دَائِي اَسْتَ
كِهْ اَنْ بَسِيْلُ قَلْبْتِ وَاقِعْ اَسْتَ كَمَا لَا يَنْفُخُ عَلَيَّ اَحْرَا بَايَهْ **مَعْرِفَتْ** شَايَخِ قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى
اَشْرَفَ اَرْحَمَ وَرَبَّ اَيْنَ حَدِيْثِ لَمَعَ مَعَ اللَّهِ وَقَدْ لَا يَسْعُنِي فِيْهِ مَلَاكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا يَنْفُخُ مُّجَسَّلٌ
وَوُطْأَنَهْ اَنْدَ جَمْعَ اَرْوَقَتْ وَوَقْتُ سَمْتَرِ اَبَا رَاوَهْ نَمُوْدَهْ اَنْدَ وَجَمْعَ وَبِكْرِيَّتْ وَوَقْتُ قَائِلْ كَشْتَهْ اَنْدَ
وَقْتُ اَنْسَتْ كِهْ بَاوْجُوْدِ سَمْتَرِ وَوَقْتُ وَوَقْتُ نَادِرِ نِيْمَتْ حَقْ اَسْتَ كَمَا مَقْ اَلْاَشَارَةُ اَلْكَبَرُ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ
تَحْقِيْقِ اَنْ وَوَقْتُ نَادِرِ وَوَقْتُ اَوْرَا مَزْ اَسْتَ وَهَمَا كِهْ اَنْ سِرْ وَرَكِهْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَوَقْتُ
قَرْنِ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ اَنْ اَشَارَتْ فَرَمُوْدَهْ اَسْتَ وَاَيْضًا اَنْ سِرْ وَرَكِهْ فَرَمُوْدَهْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَوَقْتُ
اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ اَسْتَ وَوَقْتُ
وَقْتُ كِهْ قُرْبِ اَلْهَى جَلَّ شَأْنُهْ بَشِيْرْتْ كُنْجَالِيْشِ غَيْرِ دَرَانِ وَوَقْتُ مُنْتَفِيْ تَرَا سَتْ وَوَقْتُ لَعْنَةِ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ
اَللَّهُ تَعَالَى اَشْرَفَ اَرْحَمَ فَرَمُوْدَهْ اَسْتَ وَوَقْتُ حَالِ خُودِ سَمْتَرِ اِنْ خَمِيْنِ خَبَرِ دَاوَهْ اَسْتَ حَيْثُ قَالَ
تَعَالَى فِي الصَّلَاةِ كَمَا لِي تَقْبَلُ الصَّلَاةُ فَلَا حَادِيْثَ اَلْمَذْكُورَةُ بَلِ النَّصُّ اَلْمَذْكُورُ مِيْنْفِيْ اَلْمَسْأَلَةِ
وَلَا اِسْتِقْرَارَ بَايَدِ اَنْسَتْ كِهْ اَسْمَارِ وَوَقْتُ مُتَحَقِّقْ اَسْتَ سَخْنِ دَرَا اَنْسَتْ كِهْ بَاوْجُوْدِ سَمْتَرِ حَالِ نَادِرِ
هَمْ وَاقِعْ اَسْتَ يَانِهْ جَمْعَ رَا كِهْ بَرِيْدَتِ وَوَقْتُ اِطْلَاعِ نَدَاوَهْ اَنْفِيْ اَنْ قَائِلْ كَشْتَهْ اَنْدَ وَجَمْعَ وَبِكْرِيَّا
كِهْ اَزَانِ مَقَامِ بَهْرَهْ دَاوَهْ اَنْدَ اَنْ اَعْتَرَفَ نَمُوْدَهْ اَنْدَ وَوَقْتُ كَسِ رَا كِهْ لَطْفِيْلِ اَخْضَرَتْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ
وَالْحَيَّةُ دَرِ نَاوْجُمِيَّتْ دَاوَهْ اَنْدَ اَزْ دَوْلَتِ قُرْبِ اَنْ شَرِيْفِ اَزْ زَانِيْ وَاشْتَهْ اَنْدَ اَقْلَ قَلِيْلِ اَنْدَ زَنْفَرَا
اَللَّهُ مَسْجُودٌ اَنْ يَكْمَالِ كَرَمِهْ وَصِيْبِ اَمِيْنِ هَذَا اَلْمَقَامُ مَحْمُودٌ عَلَيَّ عَلَيَّ اَللَّهُ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ
مَعْرِفَتْ مُنْتَهِيَانِ اَرْبَابِ صِفَاتِ عِلْمِ وَمَعَارِفِ مَجْدِ وَبَانِ نَزْدِيْكِنْدَ وَوَقْتُ اَزْ دَوْلَتِ شَهْرِيْ
هَرُ وَوَشَانِ نِيْمَتِ كِرِيْغِ چَهْرِ وَوَقْتُ اَرْبَابِ قُلُوْبِ اَنْدَ خَاكِهْ مَا فِيْ اَلْبَابِ اَرْبَابِ صِفَاتِ اَرْتِفَالِ
مُطْلَعِ اَنْدَ خِلَافِ مَجْدِ وَبَانِ وَاَيْضًا اَرْبَابِ صِفَاتِ بَوَاسِطَةِ سَلُوْكَ وَوَقْتُ بَعُوْجِ قُرْبِ بَشِيْرْتْ وَوَقْتُ
وَقْتُ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ

لَمَعَ مَعَ اللَّهِ وَقَدْ مَرَّ وَزَوْقَتْ نَهْ اَيْنَ تَجَلَّى بَرَقِي اَسْتَ زِيْرَا كِهْ اَيْنَ تَجَلَّى وَرَقْ اَنْ سِرْ وَرَكِهْ بَاوْشَا
مَرَاوْ اَنْسَتْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَدَائِي اَسْتَ بَلَكِهْ نَوْعِي اِنْ خُصُوصِيَّتْ دَرِيْنِ تَجَلَّى دَائِي اَسْتَ
كِهْ اَنْ بَسِيْلُ قَلْبْتِ وَاقِعْ اَسْتَ كَمَا لَا يَنْفُخُ عَلَيَّ اَحْرَا بَايَهْ
اَشْرَفَ اَرْحَمَ وَرَبَّ اَيْنَ حَدِيْثِ لَمَعَ مَعَ اللَّهِ وَقَدْ لَا يَسْعُنِي فِيْهِ مَلَاكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا يَنْفُخُ مُّجَسَّلٌ
وَوُطْأَنَهْ اَنْدَ جَمْعَ اَرْوَقَتْ وَوَقْتُ سَمْتَرِ اَبَا رَاوَهْ نَمُوْدَهْ اَنْدَ وَجَمْعَ وَبِكْرِيَّتْ وَوَقْتُ قَائِلْ كَشْتَهْ اَنْدَ
وَقْتُ اَنْسَتْ كِهْ بَاوْجُوْدِ سَمْتَرِ وَوَقْتُ وَوَقْتُ نَادِرِ نِيْمَتْ حَقْ اَسْتَ كَمَا مَقْ اَلْاَشَارَةُ اَلْكَبَرُ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ
تَحْقِيْقِ اَنْ وَوَقْتُ نَادِرِ وَوَقْتُ اَوْرَا مَزْ اَسْتَ وَهَمَا كِهْ اَنْ سِرْ وَرَكِهْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَوَقْتُ
قَرْنِ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ اَنْ اَشَارَتْ فَرَمُوْدَهْ اَسْتَ وَاَيْضًا اَنْ سِرْ وَرَكِهْ فَرَمُوْدَهْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَوَقْتُ
اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ اَسْتَ وَوَقْتُ
وَقْتُ كِهْ قُرْبِ اَلْهَى جَلَّ شَأْنُهْ بَشِيْرْتْ كُنْجَالِيْشِ غَيْرِ دَرَانِ وَوَقْتُ مُنْتَفِيْ تَرَا سَتْ وَوَقْتُ لَعْنَةِ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ
اَللَّهُ تَعَالَى اَشْرَفَ اَرْحَمَ فَرَمُوْدَهْ اَسْتَ وَوَقْتُ حَالِ خُودِ سَمْتَرِ اِنْ خَمِيْنِ خَبَرِ دَاوَهْ اَسْتَ حَيْثُ قَالَ
تَعَالَى فِي الصَّلَاةِ كَمَا لِي تَقْبَلُ الصَّلَاةُ فَلَا حَادِيْثَ اَلْمَذْكُورَةُ بَلِ النَّصُّ اَلْمَذْكُورُ مِيْنْفِيْ اَلْمَسْأَلَةِ
وَلَا اِسْتِقْرَارَ بَايَدِ اَنْسَتْ كِهْ اَسْمَارِ وَوَقْتُ مُتَحَقِّقْ اَسْتَ سَخْنِ دَرَا اَنْسَتْ كِهْ بَاوْجُوْدِ سَمْتَرِ حَالِ نَادِرِ
هَمْ وَاقِعْ اَسْتَ يَانِهْ جَمْعَ رَا كِهْ بَرِيْدَتِ وَوَقْتُ اِطْلَاعِ نَدَاوَهْ اَنْفِيْ اَنْ قَائِلْ كَشْتَهْ اَنْدَ وَجَمْعَ وَبِكْرِيَّا
كِهْ اَزَانِ مَقَامِ بَهْرَهْ دَاوَهْ اَنْدَ اَنْ اَعْتَرَفَ نَمُوْدَهْ اَنْدَ وَوَقْتُ كَسِ رَا كِهْ لَطْفِيْلِ اَخْضَرَتْ عَلَيَّ الصَّلَاةُ
وَالْحَيَّةُ دَرِ نَاوْجُمِيَّتْ دَاوَهْ اَنْدَ اَزْ دَوْلَتِ قُرْبِ اَنْ شَرِيْفِ اَزْ زَانِيْ وَاشْتَهْ اَنْدَ اَقْلَ قَلِيْلِ اَنْدَ زَنْفَرَا
اَللَّهُ مَسْجُودٌ اَنْ يَكْمَالِ كَرَمِهْ وَصِيْبِ اَمِيْنِ هَذَا اَلْمَقَامُ مَحْمُودٌ عَلَيَّ عَلَيَّ اَللَّهُ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ
مَعْرِفَتْ مُنْتَهِيَانِ اَرْبَابِ صِفَاتِ عِلْمِ وَمَعَارِفِ مَجْدِ وَبَانِ نَزْدِيْكِنْدَ وَوَقْتُ اَزْ دَوْلَتِ شَهْرِيْ
هَرُ وَوَشَانِ نِيْمَتِ كِرِيْغِ چَهْرِ وَوَقْتُ اَرْبَابِ قُلُوْبِ اَنْدَ خَاكِهْ مَا فِيْ اَلْبَابِ اَرْبَابِ صِفَاتِ اَرْتِفَالِ
مُطْلَعِ اَنْدَ خِلَافِ مَجْدِ وَبَانِ وَاَيْضًا اَرْبَابِ صِفَاتِ بَوَاسِطَةِ سَلُوْكَ وَوَقْتُ بَعُوْجِ قُرْبِ بَشِيْرْتْ وَوَقْتُ
وَقْتُ اَنْفَاوْزَاوِيْنِ

چه کار دارد **معرفت** محل تابان انس و راعی الصلوة والسلام و الخیة اگر چه بواسطه
اتباع آنحضرت علی الصلوة والسلام و الخیة از تجلی ذات که بالأصالة خاصه آنحضرت است
علیه الصلوة والسلام نصیب رسا و انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات و الخیات و السلام
تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء علی
نبینا وعلیهم الصلوات و الخیات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
است رانیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی محبت جمال آفتاب مدراج عروج را
طی کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مائله رقیقه ماند و شخصی دیگر با وجود
ذات آفتاب و عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائله و در میان نیست
شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالتر است بکالات و قیقه او پس در هر که
قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است
با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیاء است اولیا طفیلی اند و ولیکند
آخر الکلام **الحمد لله سبحانه** علیه ذلک و علی جمیع نعمائه و الصلوة والسلام علی
افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و علی الصلوة

شبهه در مقام این است که
بسیار از این است که
تجلی ذات نصیب است

شبهه در مقام این است که
کلیات اینها از این است
باینها هیچ صلوات
در تفسیر است

کلیات اینها از این است
باینها هیچ صلوات
در تفسیر است

کلیات اینها از این است
باینها هیچ صلوات
در تفسیر است

والمشهداء **کتاب وصیتها و مشتم** **و الصالحین**

بسیار از انبیا ساری صدور یافته در منع از اوائی صلوة و اقل جماعت مانند نماز عشاء و ثواب
و شب و غیره و اینها **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نشر لنا من بعد سید**
المرسلین و حبیبنا عن ان کتاب البتدعات فی الدین و الصلوة والسلام علی من بعد
بنیان الضلالة و رفعة اعلام الهدایة و علی اله الأبرار و خصیة الاخبار باید دانست که

الكتاب في معرفة ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 اصل
 ٢٨٩
 كتاب في معرفة ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 ترجمه از مصحح

بمولانا بدرالدین صدوری یافت وریمان شهر قضا و قدر و مایه انبیا کتب الله الرحمن الرحیم

[illegible]

جميع ستایش مر خدا را است که منکشف ساخت
 قضا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان
 آنرا از نظر عوام بسبب گمراه بودن ایشان از راه
 و میانه آن وصله و سلام بر یکدیگر بجا رسانید
 حق تعالی بخواهد که محبت ما را برید و باو

[illegible]

أَتَوَاصِلُ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جَوَزَ اجْتِمَاعُ
 الْمَوَازِينِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْقَلَّا
 بِنَاثِرُ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلُ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُخْتَارَ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِهِ
 مَعًا إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلتَّأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بَدْوً وَبِالتَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذَا لَمْ يَكُنْ
 أَثَرُهُ الْمُنْتَرَجِعُ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مُخْتَلِجًا إِلَى
 تَأْثِيرٍ زَائِدٍ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذَا وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ زَائِدًا عَلَى
 الْأَثَرِ أَوْ إِذَا التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِإِجَادِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِإِجَادِهِ تَعَالَى أَيْضًا

اینها در
 تائید
 است

ابو حسان اسفرائینی بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتین و توجیه نموده
 است اجتماع دو موثر را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابو بکر قلالی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصية نخست از نزد این بنده ضعیف تاثیر
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چنانچه قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثیر و در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و منتزع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود و وصف زائد است بر
 وجود اصل و هیچ استحال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد - هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثیر در قدرت عبد نیز باسجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز باسجاد
 اوست تعالی

وَالْقَوْلُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ أَهْلِ الشَّعْرِ فِي الْأَخْتِيَارِ
 فِي كَاتِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذَا لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةٌ وَلَا تَأْثِيرٌ لِلْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبَرِيَّةِ لَا يُنْسَبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ بِحَادِثٍ وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُنْسَبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ ثَابِتًا لَهُ حَقِيقَةً
 لَكِنَّ الْفِعْلَ يُنْسَبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَثِّرَةً
 وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 مُحْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَقِّ عَنْ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَنَعْنَى الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَاثْبَاتُهُ لَهُ بِحَادِثٍ كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَفَرُ مُحْضُونَ بِكَارِ
 عَنِ الصَّرُورَةِ قَالَ صَاحِبُ التَّهْمِيدِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِأَنَّ الْفِعْلَ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْثِيرِ قُدْرَتِ مَا وَثَقَهُ هَذَا
 كَمَا نَزَّ وَجِئْتَ اسْتِصَوَابِ - وَأَمَّا مَذْهَبُ
 أَشْعَرِيِّ بِنَاءِ فِي الْحَقِيقَةِ دَخَلَ دَائِرَةُ
 جَبَرِ اسْتِصَوَابِ چِه نَزَّ وَجِئْتَ أَشْعَرِيِّ عِبْدِ رَأْيِي حَقِيقَةً
 بِنَاءِ اخْتِيَارِ نَسَبِ قُدْرَتِ مَا وَثَقَهُ نَوْبًا
 بِنَاءِ تَأْثِيرِ نَكْرَةِ نَزَّ وَجِئْتَ جَبَرِيَّةِ فِعْلِ اخْتِيَارِ
 بِفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِ نَمِيشُ وَبَلَكِ مَجَازًا
 وَنَزَّ وَجِئْتَ أَشْعَرِيِّ بِفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِ نَمِيشُ
 بِهَرِجِدِ مَرَاوِرِ حَقِيقَةً اخْتِيَارِ حَالِ نَسَبِ
 نَزَّ وَجِئْتَ فِعْلِ نَزَّ وَجِئْتَ نَسَبِ قُدْرَتِ عِبْدِ حَقِيقَةً
 مَذْهَبِ اسْتِصَوَابِ قُدْرَتِ فِي ابْجَلِهِ مُؤَثِّرِ بَاشِدِ
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدارِ صرف چنانکه مذهب و نیست و به
 همین فرق ممت از که دو مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث بیا حقیقت نفی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بدایت صاحب تمهید فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صد فعل از

مذهب اهل حق
 میفرماید بنوعی
 بعضی از جبریه
 نشان و علامت
 کشف

در بیان
 مذهب اهل حق

تمهید التمهید
 لفرق بین جبریه
 و اختیاریه
 و بیان این که
 حقانیت اهل حق

من العبد ظاهراً وخبائراً أما في الحقيقة
لا استطاعة لنا والعبد كالشجر إذا
حركته الريح تحركت فكذا لك
العبد مجبور كالشجر وهذا كفر
من اعتقد هذا يصير كافراً وقال
أيضاً في مذهب الجبرية قولهم
أن ليس للعباد أفعال على الحقيقة
لا في الخير ولا في الشر وما يفعل العبد
فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
فإن قلت إذا لم يكن لقدرة العبد
تأثير في أفعاله ولم يكن اختياراً
له حقيقة فما معنى نسبة أفعاله
إلى العبد حقيقة عند الأشعرى قلت إن
القدرة وإن لم يكن لها تأثير في
الأفعال إلا أنه سبحانه جعلها
مداراً لوجود الأفعال بأن يخلق
الله تعالى الأفعال عقيب صفته
قدسه ثم واختيارهم إلى الأفعال
بطريق جبري العادة وكانت القدرة
علة عادية لوجود الأفعال فيكون

نه

نات

مقتضی اینست که

نات

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی حقیقت
او هیچ استطاعت حاصل نیست و عبد درنگ
شجر است که چون متحرک گردد او را با متحرک گردد
پس همچنین مجبور محض است کالشجر و این قول
کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد کافر گردید و نیز
فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان که
نیست مریدگان را افعالی علی الحقیقه نه در
خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
همان حق است سبحانه و این قول نیز کفر است
اگر گوی هرگاه قدرت عبد را در افعال و
تأثیر نیست و نه مراد از حقیقت اختیار پس نزد
اشعری افعال را بعد حقیقت نسبت کردن چنانچه
وارد گویم هر چند قدرت را در افعال تأثیر
متحقق نیست مگر این قدرت است که حق سبحانه
آن را از برای حصول افعال بدار ساخته است
بدین پنج که می آفرید حق تعالی افعال عباد
را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
خود را در افعال بطریق جبری عادت -
و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
برای حصول افعال پس ثابت شد

نات

نات

نات

نات

نات

نات

نات

نات

لَقَدْ رَزَقَكُمُوهَ حُلُومًا مِّنْ قَبْلُ وَلَٰكِن كَذَّبْتُمْ
عَن ذَٰلِكَ فَلَا تَنصُرُوهُنَّ لَئِيْلَ كَاذِبَاتٍ
يَكُن لَّهُنَّ تَأْنِيْدٌ فِىْ اَفْاٰلِ قَبَاْعِيْبِ الْعَالَمِ
الْعَادِيَةِ يَنْسِبُ اِلَى الْعِبَادِ اَفْاٰلُهُمْ حَقِيْقَةٌ
هَٰذَا هُوَ الَّذِى يُصَيِّرُ مَذْهَبَ
الْاَشْعَرِيِّ وَالْكَلَامِ جَعْلًا مَّحَلًّا تَأْمَلُ
اَعْلَمُ اَنَّ اَهْلَ السُّنَنِ اَمَنُوْا بِالْقُدْسِ
وَقَالُوْا اِيَّاكَ الْقُدْسُ خَيْرٌ وَّ شَرُّهُ وَاَحْسَنُ
وَمِنْهُ هُوَ اللهُ سُبْحَانَهُ لَٰنَ مَعْنَى الْقُدْسِ
هُوَ الْاِحْدَاثُ وَالْاَيُّامُ وَمَعْلُوْمٌ اَنَّ
الْبَيْتَ مَحْدُوْرًا وَلَا مَوْجِدًا اِلَّا اللهُ سُبْحَانَهُ
لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدْهُ
وَالْمُحْزَنَةُ وَالْقُدْسُ سِرِّيَّةٌ اَتَكْرُوْا الْقَضَاءُ
وَالْقُدْسُ وَرَعَسُوْا اَنَّ اَفْاٰلَ الْعِبَادِ
حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّهَا قَالُوْا
الْوَضْعُ اللهُ سُبْحَانَهُ الشَّرُّ شَرُّ عِيْدٍ هُمْ عَلٰى ذَٰلِكَ
اَلَا اَنَّ ذَٰلِكَ جَوْهَرٌ مِّنْهُ سُبْحَانَهُ وَهَذَا لَيْسَ
مِنْهُمْ لَٰنَ الْقَضَاءُ لَا يَسْلُكُ الْقُدْسُ
وَالْاَحْتِيَاظُ عَنِ الْعَبْدِ لَٰنَهُ قَضِيَّاتٌ
الْعَبْدُ كَيْفَعْلُهُ اَوْ يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْاَحْتِيَاظِ غَايَةً

مقدمت رادخل در صد و افعال العباد و تركه اول
بدون قدرت عبد عاده بوجود نياورده شد
اگر چه ويراور صد و افعال تاثير حاصل نيت
پس باعث بار غلبه عاويه بدون و نيت
كرده ميشود بسبب عباد و افعال ايشان حقيقه
و همين است غايت وسع در تصحيح مذاهب اشعري
و كلام و نيت تا حال جائز تر و است بايد و است
اگر چه آيينه اهل سنت ايمان آورده اند بقدر و قائل
گشته اند باین كه قدر از خير و شر و شيرين و تلخ
همه آن از حق است بجهان چه مراد از قدر همين است
است و ايجاد و معلوم است كه محدث و موجود حق
است بجهان نه غير او و او است بجهان معبود و خالق
چهره پس بد پرستيد او را و در قمر معتزله قدر
از قضا و قدر انكار نموده اند و در علم كرده كه هر آينه
افعال عباد محض به قدرت عبد بوجود و در
ايد گفته اند كه اگر حق بجهان قضا ميكرد و بي رست
خداي نموده ايشان را بر آن البته بود
اين امر از وجهان جور و ستم و اين قول از
جهالت ايشان است چه قضا حق بجهان قدرت
و اختيار از عبد نميكند و تركه و قضا فرموده است

پس جوهر حق نبوده

والمعرفت

لقد رزقكموه حُلومًا من قبل
لكن كذبتم عن ذلك
فلان كاذبات
يكن لهن تأنيء في
أفوال قبائل
العالم العادي
ينسب إلى العباد
أفوالهم حقيقة
هذا هو الذي
يصير مذهب
الأشعري والكلام
جعلًا محلًا تأمل
أعلم أن أهل السنة
أمنوا بالقُدس
وقالوا إياك القُدس
خير وشره و أحسن
ومن هو الله
سبحانه لأن معنى
القُدس هو الإحداث
والأيام
ومعلوم أن البيت
محدور ولا موجد
إلا الله
سبحانه
خالق كل شيء
فاعبدوه
والمحزنة
والقُدس سرية
أتكرؤ القضاء
والقُدس
ورعسوا أن أفوال
العباد
حاصلة
بقُدرة
العبد
وحدها
قالوا
الوضع
الله
سبحانه
الشر شر
عبد
هم على ذلك
ألأن ذلك
جوهر من
الله
سبحانه
وهذا ليس
منهم
لأن القضاء
لا يسلك
القُدس
والاحتياط
عن العبد
لأنه قضيات
العبد
كيفعله
أو ينزل
عليه
بالاحتياط
غاية

والقُدس سرية
أتكرؤ القضاء
والقُدس
ورعسوا أن أفوال
العباد
حاصلة
بقُدرة
العبد
وحدها
قالوا
الوضع
الله
سبحانه
الشر شر
عبد
هم على ذلك
ألأن ذلك
جوهر من
الله
سبحانه
وهذا ليس
منهم
لأن القضاء
لا يسلك
القُدس
والاحتياط
عن العبد
لأنه قضيات
العبد
كيفعله
أو ينزل
عليه
بالاحتياط
غاية

لقد رزقكموه حُلومًا من قبل
لكن كذبتم عن ذلك
فلان كاذبات
يكن لهن تأنيء في
أفوال قبائل
العالم العادي
ينسب إلى العباد
أفوالهم حقيقة
هذا هو الذي
يصير مذهب
الأشعري والكلام
جعلًا محلًا تأمل
أعلم أن أهل السنة
أمنوا بالقُدس
وقالوا إياك القُدس
خير وشره و أحسن
ومن هو الله
سبحانه لأن معنى
القُدس هو الإحداث
والأيام
ومعلوم أن البيت
محدور ولا موجد
إلا الله
سبحانه
خالق كل شيء
فاعبدوه
والمحزنة
والقُدس سرية
أتكرؤ القضاء
والقُدس
ورعسوا أن أفوال
العباد
حاصلة
بقُدرة
العبد
وحدها
قالوا
الوضع
الله
سبحانه
الشر شر
عبد
هم على ذلك
ألأن ذلك
جوهر من
الله
سبحانه
وهذا ليس
منهم
لأن القضاء
لا يسلك
القُدس
والاحتياط
عن العبد
لأنه قضيات
العبد
كيفعله
أو ينزل
عليه
بالاحتياط
غاية

ای جمیع افعال را حیا و تقوا و محو الفاعل اعتناء برینا فی الاختیار قلنا اولاده ممنوع فان الوجوب بالاختیار محقق که امتناع و تائبانه منقوض بافعال امکان

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
وَهُوَ مُحَقَّقٌ بِالْإِخْتِيَارِ كَمَا فِي الْمَنَافِ لَهُ وَالْإِخْتِيَارُ
مَنْقُوضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يُعَلِّمُهُ
سُبْحَانَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْفَضْلِ أَمَّا وَاجِبُ
أَوْ مُتَعَيِّنٌ أَوْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِالْوُجُودِ فَجَبَّ
أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
الْفِعْلِ بِالْإِخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنِ
الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا وَهَذَا كُفْرٌ
وَلَا يَحْتَفِ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ سَلْبُ الْقُدْرَةِ
قُدْرَةُ الْعَبْدِ فِي إِجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
ضَعْفِهِ فِي غَايَةِ التَّخَافَةِ وَمَنْشَأُ
نَهْيِهِ السَّفَاهَةِ وَهَذَا أَيْضًا مَشَاهِيرُ
مَا رَأَى اللَّهُ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ فِي
تَضَلُّلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالُوا
إِنَّ الْجَبْرَ سَعْدٌ حَالَهُمْ حَيْثُ لَمْ
يَتَّبِعُوا الْأَمْرَ نِيًّا وَاحِدًا وَامْتَنَزَلَهُ
أَبْتَوْا شُرَكَاءَ لَا يَخْتَصِرُ وَزَعَمَتِ الْجَبْرِيَّةُ
أَنَّهُ لَا فِضْلَ لِلْعَبْدِ أَصْلًا وَإِنْ حَرَكْتُمْ
بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِلَاتِ لَا قُدْرَةَ لَهُمْ
أَصْلًا وَلَا قَصْدَ وَلَا إِخْتِيَارَ وَزَعَمُوا

له سبب جبر
مقتضی استیلا
اختیار را بر
شبهه جبر و جبر
باشد و عدم جبر
شبهه جبر و جبر
از وجوب باطل
یعنی امکان باطل
درین باب لا اختیار

مکمل الایمان
درین باب
مکمل الایمان
درین باب

که عید با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و غایت
مانی الباب بین چنین قضا اختیار عید را واجب
ولازم میکند و این مثبت اختیار است نه مانی
آن و نیز منقوض است بافعال باری تعالی بر که
فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا ممتنع
چه قضا اگر بوجوب متعلق است واجب است یا بعد
پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مانی اختیار
بود باری تعالی در افعال خود مختار نبود
و این کفر است و هر چه یکس مخفی نیست که تحقیق
قول با استقلال قدرت عید و ایجاد افعال
خویش با وجود کمال ضعف و در غایت بسکی است
و نشأ نهایت بخیر و و از اینجا است که مشایخ
ماوراء النهر شکر الله تعالی سَعْيَهُمْ مَبَالِغُهُ
اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیه گفته اند
که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
غیر از یک شرک اثبات نموده اند و معتزله
شرکاء به نهایت اثبات نموده اند و جبریه
زعم نموده که فعل است هرگز عید را و نه قدرت
و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

وَلَوْ كَانَ يَنْتَهِزُ فِي بَيْتِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ مُخْتَارًا

بالتحریر و التمسک بالحق و التمسک بالحق

اشیا بیان

مذهب اشعری ببل الی مذهب
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار
 للعبد حقیقة ونسب الفعل لیه
 مجاز وتارة یقولون بصعفا لاختیار
 المستلزم لاجبار ومع ذلک یسمعون
 کلام بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان الفاعل واحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته یقدر حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقیعة یحسبه الظاهر
 ملة احده اذ لعله کما یجد شئنا
 ووجد الله عنده وامثال هذا الکلام
 از کادهم جزا عنک المدا اهناء واهلاک
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 الامر ان الاختیار لو لم یکن ثابتا
 للعبد حقیقة کما هو مذهب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظلم الی العبد
 اذ لا اختیار لهم ولا تاثیر لقدرة

له اشاره الی لزوم
 شراکین کفر واطلاق
 کسریب یقینة المدا

نه یقولون فی هذا المقام
 جواز الفاعل قدس
 وبعدها کلام مثله
 المستلزم لاجبار

ببرکات الامام ربانی
 قدس

بندیش عری بلکه مذهب جبری پس گاه
 و میزنند باینکه عبد را حقیقة اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجهاز است
 و گاه بعضی اختیار عبد قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتقدان کلام بعضی
 از صوفیه اندرین مقام استماع مینمایند که
 فاعل افعال یک است پس و هرگز تاثیر
 نیست مر قدرت عبد را در افعال و حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت شل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشنه آتی باقی
 بیاید نزدیک آن نیابد آن را چنین
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلام محاد لیر ساخته است مر ایشان را پندار است
 و مساهلات در اقوال و افعال پس میگویم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقة الامر
 بدینیکه اگر اختیار ثابت نبود مر عبد را
 حقیقة چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد و چنانچه
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان را

وَمَا هِيَ مَدْرُحُضٌ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ إِلَيْهِمْ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْحَبِيدِ وَنَحْزُدُ الْمَدَارِيَّةَ بِدُونِ
 التَّائِيهِ وَكَوْنِ الْجُحْدِ لَا يُوجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 نَعَمْ إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّعْذِيبُ لِلْعَمَلِ
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرِّفْقُ بِهَا
 فَإِنَّا لَهَمُّ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُنْجَا
 مَالِكٌ عَلَى الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي مَلِكِهِ
 الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَكْرَمٌ لِثُبُوتِ الْإِخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَاحْتِمَالِ الْحَاثِ فِي هَذِهِ النِّسْبَةِ خِلَافُ
 الْمُبَادِرِ فَلَا يُرْتَكَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْإِخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ تَعَالَى فَمُسْلَمٌ وَلَا تَرْتَابُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْإِسْتِقْلَالِ
 فِي صَدْقِ الْأَفْعَالِ أَيْضًا مُسْلَمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدْخَلِيَّةِ لِلْإِخْتِيَارِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُنَوَّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمُسْئَلَةِ
 وَسَنَدُ الْمُنْعَرِقِ قَدْ مَرَّ مُفَصَّلًا يَدْبَحِي أَنْ

وَلَا يَكُنْ عَلَى عَاقِلٍ رَدِّمْ عَلَى عَدَمِ تَعَالَى الْمُسْلَمِينَ

وَأَشَارَ إِلَى الْأَفْعَالِ بِمَعْنَى ضَعْفِ الْإِخْتِيَارِ فِي الْأَفْعَالِ وَنَسَبَ إِلَى الْأَفْعَالِ

تأثير کے قدرت ایشان مدراجست
 نزو اشعری بس و حال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را ایشان در مواضع متعدده
 از کتاب مجید خود و مداریت صرف بدون تاثیر
 و لونی الجملة تصیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان
 آرے ایلام و تعذیب حق جل و علا مرعاب و را
 بدون آنکه ایشان را اختیار حاصل بود و صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مالا است علی الاطلاق
 تصرف نماید و ملک مطلق خود هر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم ایشان پس تکریم ثبوت اختیار
 را ایشان را و احتمال محباب از اندرین مسئله
 خلاف متبادر است بدون ضرورت ارتکاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کس از آن
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 و صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم دخلیت اختیار در افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئله است و سنیغ مفصلا
 پیش ازین گذشته

لَهُ قَاتِلًا وَكَافًا
 انهم بغيره قال
 فليكن اللات حادوا
 وقالوا لا اله الا الله
 وقالوا لا اله الا الله
 وقالوا لا اله الا الله
 وقالوا لا اله الا الله

وَأَشَارَ إِلَى الْأَفْعَالِ بِمَعْنَى ضَعْفِ الْإِخْتِيَارِ فِي الْأَفْعَالِ وَنَسَبَ إِلَى الْأَفْعَالِ

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرِ طَاعَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لِضَعْفِ خَلْقِهِمْ قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سُبْحَانَهُ حَكِيمٌ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يُلْقِي بِالْحِكْمَةِ وَالْإِفْرَةِ وَالْحَمْدُ
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ بَرِّعَ الصَّغِيرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي لَا يَقْدِرُ
 عَلَى رَفْعِهَا الْعَبْدُ بَلْ كَلَّفَ بِمَا هُوَ أَيْسَرُ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالشُّرُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْبَسِيطَةِ
 وَكُلُّ ذَلِكَ يَسِيرَةٌ نَهَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي نَهَايَةِ السَّهُولَةِ وَالزَّكَاةُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قُلْتُ بَرِّعَ الْعَشِيرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ بِمَا كُلِّ وَالضَّعْفِ مَثَلًا
 لِثِقَلِ يَتَّقِلُ عَلَى الْعِبَادَةِ مِنْ كَمَالِ
 الرِّفْقِ فَجَعَلَ لِلْمَأْمُورِ خَلْفًا لِيُخَفِّرَ
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوُضُوءَ خَلْفًا لِلْيَتِيمِ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

والتكليف في حق تعالى

والتكليف في حق تعالى

والتكليف في حق تعالى

والتكليف في حق تعالى
 مرندگان خود را باندازه طاقت و استطاعت
 نشان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعف خلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی می خواهد خدا که بسبب
 کمزاری شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجهت با حکمت است و بارأفت
 و رحمت نسو بکمت و اقل و رحمت او که تکلیف
 و عباد را به چه چیز که او نتوانست پس کم کرده است
 بنده را بر سر دشمن سنگ عظیم که آن را نتواند برد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز و سبب چنانکه که مشتمل اند بر قیام رکوع
 و سجود و قراة میسر و این همه که آسان اند در رعایت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت است
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به هر چه و واجب گردانیده شده است
 تمام و نه نصف مثلاً آنکه دشوار نبود بر بندگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدل و عوض بر تقدیر بعد از اصل چنانچه
 بر عوض ضمیمه را مشروع ساخته و همچنین حکم فرموده که

الْقِيَامِ صَلَاتُ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقُعُودِ
 صَلَّى مُضْطَجِعًا وَكَذَلِكَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتُ مُؤْمِيًّا إِلَى غَيْرِهِ
 مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْيَانِ وَلَا الْأَصْنَافِ فَيَعْدُ
 تَمَامَ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 الْيُسْرِ وَنَهَايَةِ الشُّغْلَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 سَر_اقَةِ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 أَنْفَاجَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمَصْدَقَاتِ
 تَخْفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ تَمْنِي الْعَوَامِ فِي بَيَانِ
 تَكْلِيفَاتِ الْمَأْمُورَاتِ فَإِنَّ بَعْضَهُمْ تَمْنِي
 زِيَادَةِ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 مَذَاهِبِ الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا التَّمْنِي إِلَّا
 بِكَمَالِ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجُدِ أَنْ
 الْيُسْرِ فِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلْبَعْضِ مَنِي
 عَلَى وَجُودِ ظُلُمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَلَامِ
 لَطِيفِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنْ هَوَى النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ الْمُتَصَبِّبَةِ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَلْبَرُ عَلَى

عَالِي

هر که بر قیام قدرت ندارد نشسته نماز گذارد و هر که
 بر قعود قادر نبود بر سفلو خفته نماز ادا نماید و همچنین
 کسی که بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مخفی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بنظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطالعه نماید
 کمال آفت اورا سبحانه بر عباد و در صفحات آفرین
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمناست عوام است دراز و بیاورد تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان تمناست
 زیاده روزه فرض مینماید و بعضی در نماز و غیر
 و علی هذا القیاس و نیست این تمنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 و حیال یسر و آداء احکام مر بعضی را
 منتهی است بر وجود ظلمات نفسانیة
 و کدورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی + فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شوال که

ست بخلاف خواص که خلاف صفات مبررات را مشاهده این احوال نمایند

و از آن جهت

بر این دلیل

در بیان احکام شرعی

الْمُشْرِكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَكُنْ أَوْ أَتَاهَا الْكَبِيرُ الْأَعْلَى الْكَاشِعِينَ
 فَلَمَّا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيفُ بِإِطْلَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفِيعِ هَوَاجِسِهَا فَهَوَى النَّفْسِ
 وَمُتَابَعَةُ الشَّرِيعَةِ عَلَى طَرَفٍ تَقْيِضُ
 فَلَا جَرَمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُ هَوَى النَّفْسِ يَقْتَضِي وَجُودَ
 الْهَوَى يَقْتَضِي الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَقْيِ
 الْإِخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاعْلَمْ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا لِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا وَكَيْفَ يَصِلُ الْحُجَّةُ
 وَالتَّقْلِيدُ وَأَمَّا الصَّالِحُ الْحُجَّةُ وَالتَّقْلِيدُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ فَمَا وَفَّقَ
 أَقْوَالَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يَقْبَلُ وَمَا
 خَالَفَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَيَّ أَنَا أَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

این قول
 از علمای
 صوفیه است

به استقامت و عدم تقلید

بر شرکان آنچه بخوانی ایشان را بآن
 و نیز فرموده و هر آئینه نماز و شوار است مگر بر
 فروتنی کنندگان پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عُسْرِ اِذَا احْكَامِ است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عُسْر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برای اِطْلَاقِ همین رسوم نفس
 آماره و از اله هواجس آن وارد شده است
 پس هوائ نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 نقیض انداجرم وجود آن عُسْر دلیل باشد بر وجود
 هوائ نفس پس باندازه عُسْر هوائ نفس موجود
 دانسته شود و چون هوائ نفس با کلمه تقیض
 گردد و عُسْر در احکام اصلاً نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقاً
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکام
 شرعی نباشد و او را اصلاً اعتبار نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه مبرور نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالف ایشان
 غیر مقبول مع هذا اگر گوئیم که صوفیه

الْمُسْتَقِيمَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَجِبْ أَنْ يَكُنْ فِيهَا شَرٌّ وَلَا نَجَسٌ
أَصْلًا لَا فِي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَلَا
لَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرْعِيَّةِ
نَاشِئَةٌ عَنْ سَقَمٍ فِي الْحَالِ وَخَلَلٍ فِيهِ
وَأَوْصَدَ قُلُوبَ الْحَالِ مَا خَالَفَ الشَّرْعِيَّةَ
الْحَقَّةَ وَبِالْجَمَلِ خِلَافَ الشَّرْعِيَّةِ دَلِيلُ
الزُّنْدَاقَةِ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ غَايَةُ مَا فِي
الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ
مُخَالَفٍ لِلشَّرْعِيَّةِ نَاشِئَةٍ عَنِ الْكُشْفِ
فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسَكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ
مَعْدُودٌ وَكُشْفُهُ غَيْرُ صَحِيحٍ وَغَيْرُ صَالِحٍ
لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يَجْعَلَ كَلِمَةً
وَيُصَرِّفَ عَنْ ظَاهِرِهَا فَإِنَّ كَلِمَةَ الشَّكَاكَةِ
يَجْعَلُ وَيُصَرِّفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکند
نه در احوال و نه در اعمال و نه در
اقوال و نه در علوم و معارف و میداند
که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
از سقم حال و اختلال بال و نه مخالف
شریعت حقه اصلا نمی بود و بالجمله
خلاف شریعت دلیل زندقه است
و علامت الحاد و غایه ما فی الباب
اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
شریعت ناشی از کشف و رغبه حال
و سکر وقت صادر شد معذورت
و کشف او غیر صحیح که شایان تطنیست
بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
حل کرده شود و از ظاهر خود و مضمون
ازیرا که کلام سکری حل کرده میشود و اطمینان

هَذَا مَا تَشْتَرِي فِي هَذَا الْمَقَامِ بِعَيْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ تَعَالَى
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

کتاب و وصد و نمود

بسم الله الرحمن الرحيم و ریافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

براه روان کردن

ایشان را در او اهل حال بان طریق مخصوص گردانیده است و به تسلیم آن مرطبان
را متوقف ساخته و در بیان طریقه علیّه نقشبندیّه و اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این
طریق است و حضور که نزد اکا بر این طریق معتبر است و معتبر است به نسبت نقشبندیّه
با ذکر بعضی از احوال و اذواق و علوم و معارف که در طریقه نقشبندیّه و غیره دست داده
و در بیان جذبات این بزرگواران و مایه سبب ذلک **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَآلِهِ وَاتَّخَذَ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ بدانکه طریقه که اقرب است و اوثق و اوفق و اسلم و اعظم و اصدق و اول
و اعلى و اجل و ارفع و اتمل طریقه علیّه نقشبندیّه است قدس الله تعالی ارواح اهلها و اشرار
مخالفت این همه بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت
سنتی است علی صاحبها الصلوة والسلام و النبیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که
در رنگ اصحاب کرام علیه السلام رضوان من الملائکة المنان نهایت کار و بدایت شان مندرج
گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجه کمال فوق گاهها
و دیگران شده آری برادر آن شدك الله تعالی الی سوا الصراط این درویش چون هوش
این پیدایش غنایت خداوندی جلّ علاه وای کارا گشته بخد مت لایت پناه حقیقت آگاه
ماوی طریق اندراج النہایة فی البدایة و الی السبیل الموصیل الی درجات الوکایة
مؤید الدین الشریعی شیخنا و مولانا و امامنا الشیخ محمد الباقر قدس الله تعالی سرنا
که یکم از خلفائے کبار خاندان حضرت اکابر نقشبندیّه قدس الله تعالی اشرارهم بوده اند
رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جلّ سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معمود توجه
نمودند تا التذات تمام درین پیدایش و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک کیفیت بخودی
که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بعینیت و نمود و در آن بخودی یک دریائے محیط

بسم الله

بسم الله

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين بدانکه طریقه که اقرب است و اوثق و اوفق و اسلم و اعظم و اصدق و اول و اعلى و اجل و ارفع و اتمل طریقه علیّه نقشبندیّه است قدس الله تعالی ارواح اهلها و اشرار مخالفت این همه بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنتی است علی صاحبها الصلوة والسلام و النبیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیه السلام رضوان من الملائکة المنان نهایت کار و بدایت شان مندرج گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجه کمال فوق گاهها و دیگران شده آری برادر آن شدك الله تعالی الی سوا الصراط این درویش چون هوش این پیدایش غنایت خداوندی جلّ علاه وای کارا گشته بخد مت لایت پناه حقیقت آگاه ماوی طریق اندراج النہایة فی البدایة و الی السبیل الموصیل الی درجات الوکایة مؤید الدین الشریعی شیخنا و مولانا و امامنا الشیخ محمد الباقر قدس الله تعالی سرنا که یکم از خلفائے کبار خاندان حضرت اکابر نقشبندیّه قدس الله تعالی اشرارهم بوده اند رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جلّ سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معمود توجه نمودند تا التذات تمام درین پیدایش و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک کیفیت بخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بعینیت و نمود و در آن بخودی یک دریائے محیط

میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ سایه دران دریای یافتیم و این بخودی زرقه فتنه
استیلائی پیدا کرد و به ابتدا کشید گاهی تا یک پیر روز میکشید و گاهی تا دو پیر و در بعضی
اوقات استیغاب شب نیمه و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند که
از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند و بعد
از دور و زمر افنائی مصلح حاصل شد بعضی رسانیدم فرمودند که بکار خود مشغول باش بعد
از ان فنا حاصل شد چون بعضی رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یک مے بینی و متصل
واحد میبایی عرض کردم که بکے فرمودند که معتبر در فناست که با وجود دیدن
اتصال پیشوری حاصل شود در همان شب فنا بان صفت حاصل شد بعضی
رسانیدم و حالتیکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعضی رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت
حق سبحانه و تعالی مے یابم و اوصافیکه من منسوب بوده بحق سبحانه منسوب می یابم
بعد از ان نورے که محیط همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم بجلال و کوان نور
رنگ سیاه داشت بعضی رسانیدم فرمودند که حق شهود است بجلال و کوان نور و نور
فرمودند که این انبساط که دران نور مے نماید در علم است بواسطه تعلق ذات بجلال و کوان نور
متعدیه که در بالا و پست واقع شده اند منبسط مے نماید نفی انبساط باید کرد و بعد از ان آن
نور سیاه منبسط و باقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند
آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد بحینان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد
و بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعضی رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندی است و نسبت نقشبندی عبارت ازین حضور است
و این حضور را حضور بے غایت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت دین موطن صورت
می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب

باید که در این قضیه

که بخاطر آنست

که منی را در این صورت

که در این حالت

که در این حالت

که در این حالت

که در این حالت

بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دور و زخمی در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود
 حقیقی از موهوم تمیز یافت و صفات و افعال و آثار که از موهوم می نمایند از حق ^{بیضا} بشفاف
 دیدیم و این صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتیم و در خارج جزئیات موجود ندیدیم چون
 این حالت را بعضی اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فسق بعد از جمع بهین است و
 نهایت سعی تا اینجاست پیش ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر می شود
 و این مرتبه را مثلی طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی
 چون از سکر بصر آورند و از فنا به بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر
 کرد جز حق را نیافت و هر ذره را امر آیت شهود او یافت از آن مقام باز بحیرت بردند چون
 بخود آورند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود یافت نه در رو
 و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فروتر و در نظر و آید باز بحیرت بردند و چون با یافت
 آوردند و در این مرتبه حق را سبحانه و تعالی متصل عالم یافت و نه منفصل و داخل عالم و نه خارج نسبت
 بهیئت و احاطه و سران برنجیکه اول می یافت با کلیه یقینی گشت معذک بهمان کیفیت
 مشهود شد بکل آنکه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود و اما با حق سبحانه و تعالی نسبت کرد
 هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصبح آورند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم
 نسبت است و در این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول کیفیت است او تعالی
 مشهود شد نسبت مجهول کیفیت باز بحیرت بردند و نحو یقین در این مرتبه رود او
 چون باز بخود آورند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول کیفیت بطور
 که هیچ نسبت بعالم ندارد و نه معلوم کیفیت و نه مجهول کیفیت و در این وقت عالم مشهود
 بود بهمان خصوصیت و در آن وقت علم خاص غایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسب
 در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو مشهود و در این وقت معلوم گردانیدند

مرتبه از این مرتبه بالاتر است

در این مقام ثانی فروتر و در نظر و آید باز بحیرت بردند و چون با یافت آوردند و در این مرتبه حق را سبحانه و تعالی متصل عالم یافت و نه منفصل و داخل عالم و نه خارج نسبت بهیئت و احاطه و سران برنجیکه اول می یافت با کلیه یقینی گشت معذک بهمان کیفیت مشهود شد بکل آنکه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود و اما با حق سبحانه و تعالی نسبت کرد هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصبح آورند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبت است و در این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول کیفیت است او تعالی مشهود شد نسبت مجهول کیفیت باز بحیرت بردند و نحو یقین در این مرتبه رود او چون باز بخود آورند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول کیفیت بطور که هیچ نسبت بعالم ندارد و نه معلوم کیفیت و نه مجهول کیفیت و در این وقت عالم مشهود بود بهمان خصوصیت و در آن وقت علم خاص غایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسب در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو مشهود و در این وقت معلوم گردانیدند

قرار یافت بچند سبب این امر سرگرمی داشتیم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر است مانند
 که تجلی ذاتی برتی که اکابر شیخ آنرا نهایت گفته اند هیچ در این راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر
 فی الله نیز معلوم نشد که چسبیت پس از تحصیل اشغال این کمالات چاره نه بود این زبان علم به نقص
 خود میسرین گشت طالبانی که در گردن بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفته و وواع
 همه خواستم اما طالبان این معنی را بر تو اضع محمول داشته از آنچه داشتند برگشتند بعد از
 چندگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منظره را محصل گردانید بصندقه حقیقه علیه السلام
 الصلوات و التسلیمات فصل بد آنکه حاصل طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی
 اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اتباع سنت بنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
 و السلام و الخیرة و اجتناب است از بدعت و هوای نفسانیه و عمل بفریبت امور نهما
 انکس و اختر از ازل بر خست و استهلاک و ضحلال است اولاً در جهت جذبه و این استهلاک
 را بعد از تعبیر کرده اند و بقائیکه درین جهت پیدا شود بعد از تحقیق این استهلاک معبر بوجود عدم است
 یعنی وجود و بقای که مترتب است بر عدم استهلاک است و این استهلاک و ضحلال عبارت
 از غیبت از حق است بلکه باین استهلاک بعضی را غیبت از حق اتفاق افتد و بعضی دیگر را
 نه و صاحب این بقا ممکن است که بصفات بشریه رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف
 بقای که بر فنا مترتب است که عود از ان جائز نیست نواتر بود که حضرت خواجگ بزرگ قدس
 الله تعالی سیرة الاولیاء به همین معنی فرموده باشد که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما
 وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقای اول هنوز در راه است و رجوع از
 راه ممکن است و ثانی و اصل و نهایی است و اصل را رجوع نمیشد بزرگ میفرماید ما رجوع
 من رجوع الامین الطریق و من وصل الیه لای رجوع باید دانست که صاحب وجود عدم
 هر چند در راه است اما از نهایت کار حکیم اندراج نهایت فی البدایة آگاه است آنچه

علم و تحقیق از بقا و سیر
 باین سبب نمی آید

علم به غیبت از حق
 استهلاک و ضحلال
 سبب است از غیبت از حق
 و عود به بقا

در بیان
 استهلاک و ضحلال
 و عود به بقا

تعبیر از برگردن
 بشریه که عود نماید
 به بقا و سیر الی الله
 و سیر فی الله

بیت

منتهی برادر آخر میسر است خلاصه آن این را درین جهت اجمالاً حاصل است و این نسبت
 چونکه در منتهی شمول پیدا کرده است و عموم سیرت آن در روحانیت و جسمانیت حاصل
 گشته و در وجود عدم مقصور بر خلاصه قلب است و کوفی الحکمته وان کان علی سبیل
 الجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است و رجوع او بصفات جسمانیه متمنع چه سیران آن
 نسبت و مراتب جسمانیه او از صفات آن برآورده است و فانی ساخته و این فانی نسبت
 محض است و رجوع از منتهی محض کالیق بجناب قدسیه تعالی و تقدس بخلاف صاحب
 وجود عدم که این سیرت و حق او منقود است غایه مافی الالباب چون این مراتب بالغ
 قلب اند آن نسبت بطریق تبعیت و اینها نیز فی الجمله ساری شده است و از سنورت
 باز داشته و مغلوب ساخته تبیین فنا و زوال ترسانیده فیما بین الشرح منه اذ المغلوب
 قد یغلب بهروض بعض العراض و لحوق بعض الموانع و الترائل لایعقد کما مر بذا که
 بعض از شاخ این سلسله علیه قدس الله تعالی از قاضی بر استمداد و ضحلال مذکور و یقیناً
 که بر آن مرتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز در این مرتبه
 اثبات نموده و این بانی را وصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام آگاهی است
 بجناب قدس حق سبحانه که نیز در اینجا مستحق میبایند و مگر ذلک باعتبار اندراج النهایه
 فی البدایه و الا فالبقاء و البقاء لایکونان الا للمنتهی و هو الواصل و الخلق الذی
 مخصوص به و دام المحصور مع الله سبحانه لایکون الا للمنتهی الواصل الذی
 لا یجوز له اصلاً اما اطلاق اول هم باعث بار مذکور صحیح است و منتهی بر وجه و جسم
 ازین قبیل است فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یادداشت که در کتاب فقرت
 حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سر کلاً اقدس واقع است عزیز میفرمود
 که مینای آن کتاب که مکتوبات و رسائل است به بعض از مخلصان ایشان درایت معرفت

صاحب قدس در
 طوفان الجملات عالی
 القدره و دان کان
 علی سبیل الجمال
 و حاصل التعلیل
 و هذا النوع من التعلیل
 قلباً یحیطون فانی
 علی من یکن نسبت
 و در این مرتبه نسبت
 سلب وجود عدم را
 که بر آن مرتب است
 اطلاق فنا و بقا
 کرده اند و تجلی
 ذاتی و شهود ذاتی
 نیز در این مرتبه
 اثبات نموده و این
 بانی را وصل گفته
 اند و یادداشت که
 عبارت از دوام آگاهی
 است بجناب قدس حق
 سبحانه که نیز در
 اینجا مستحق میبایند
 و مگر ذلک باعتبار
 اندراج النهایه
 فی البدایه و الا فالبقاء
 و البقاء لایکونان
 الا للمنتهی و هو
 الواصل و الخلق الذی
 مخصوص به و دام
 المحصور مع الله
 سبحانه لایکون
 الا للمنتهی الواصل
 الذی لا یجوز له
 اصلاً اما اطلاق
 اول هم باعث بار
 مذکور صحیح است
 و منتهی بر وجه
 و جسم ازین قبیل
 است فنا و بقا و
 تجلی ذاتی و شهود
 ذاتی و وصل و یادداشت
 که در کتاب فقرت
 حضرت خواجه احرار
 قدس الله تعالی سر
 کلاً اقدس واقع است
 عزیز میفرمود که
 مینای آن کتاب که
 مکتوبات و رسائل
 است به بعض از مخلصان
 ایشان درایت معرفت

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: "من أحب الله أحب إليه دينه وأحبه إليه أهله وأحب إليه بلدته وأحب إليه نسله".

سید نور علی رومی نسب به محمد و ان کبریا بن محمد بن علی بن ابی طالب است از اولاد ائمه اطهار (ع)
 اما نسبت باین نسبت مناسبت ندارند و درین محل نیز حکمتهاست هر چند حاملان این نسبت
 قلیل النصیب اند اما این نسبت را از آثار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلاً نوعی
 از سکر که درین نسبت مشتمل است از آثار آنو اسلطان العارفین است آن سکر پنداریا
 را از حسن غائب بسیار دوازدهوش میبرد و بعد از آن بتدریج رُوباستیاری آورد و باعتبار غلبه صحو
 این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان
 حال ایشان است از درون شواشتنا و از بیرون بیگانه دیش ^{باند} این چنین بیجا
 روش کم میبود و اندر جهان ^ع علی هذا القیاس از هر بزرگه نور ^{این نسبت} فر گرفته تا پائل خود
 رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عمید الخالق محمد وانی است که سیر حلقه سلسله حضرات خوا
 است قدس الله تعالی و تبارک اکثر ادهم در این وقت باز این نسبت علیه از سطر اوت
 گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز تحقیق شد بعد حصول
 جذب بر امهائے دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا مابیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله
 تعالی سیرة الاقداس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بان جذب و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت بان
 هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب دیگر که از راه محبت
 میخیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب
 مناب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذب
 و سلوک آفاقی مشرق گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا
 از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که منسل
 ویدن من بکنند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجودها و الدین
 ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فرویت مولانا عارف
 و یک کرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه

این نسبت را از آثار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت مشتمل است از آثار آنو اسلطان العارفین است آن سکر پنداریا را از حسن غائب بسیار دوازدهوش میبرد و بعد از آن بتدریج رُوباستیاری آورد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان است از درون شواشتنا و از بیرون بیگانه دیش این چنین بیجا روش کم میبود و اندر جهان علی هذا القیاس از هر بزرگه نور فر گرفته تا پائل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عمید الخالق محمد وانی است که سیر حلقه سلسله حضرات خوا است قدس الله تعالی و تبارک اکثر ادهم در این وقت باز این نسبت علیه از سطر اوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز تحقیق شد بعد حصول جذب بر امهائے دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا مابیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سیرة الاقداس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بان جذب و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت بان هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب دیگر که از راه محبت میخیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب مناب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذب و سلوک آفاقی مشرق گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که منسل ویدن من بکنند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجودها و الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فرویت مولانا عارف و یک کرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه

والآدر کمال و تکمیل در رُجّه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از دوسه منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا پناهوا الدین که بزرگوار است ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت را تمام روحی است مجتذات و بسیجی و تکمیل و دعوت کار می نهد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پد ارشاد و تکمیل در این صورت زیوست والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرشن تمام باخلق است و باطنش بالکلیه باحق تعالی و تقدس در رُجّه علیا و مقام دعوت خالق صاحب این دو نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این بزرگواران را در این مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امر هنر قلبیه است و صحبت شان دافع اخلاق نامرضیه سید الطائفه جنید البغدادی باین دولت غظمی مستعد شده بود و باین منزلت مشرف گشته نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سمری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مریدم سمری ام من مریدم محمد قصاب نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده و جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این فلاحان بزرگ حضرت خواجه آخر اربوده جذبه خواهارا تمام نموده متوجه سیر فانی گشتن و تامل هم سیر رسانیده نه آنکه در اسم درآمد استهلاك و فنا در ان پیدا کنند باز خانه جذبه درآمدند و استهلاك و انحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقای همه در همین جهت یافتند بلکه شان عظیم درین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهند ایشان را در همین مقام پیشتر شد اگر چه در علوم بواسطه تغایر جهتن تفاوت پیدا است یکبار تفاوتها اثبات توحید وجود است و عدم آن و همچنین است اثبات امور که گفته

من كتابي في الجبر
المستوفى من احوال
الحبيب من الدنيا
بني اديريه في خروجه
فصل في بيان الحال

من كتابي في الجبر
المستوفى من احوال
الحبيب من الدنيا
بني اديريه في خروجه
فصل في بيان الحال

مکتبہ الامریاتی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۳ "بسیار است"
 ۱۴ "بسیار است"
 ۱۵ "بسیار است"
 ۱۶ "بسیار است"
 ۱۷ "بسیار است"
 ۱۸ "بسیار است"
 ۱۹ "بسیار است"
 ۲۰ "بسیار است"
 ۲۱ "بسیار است"
 ۲۲ "بسیار است"
 ۲۳ "بسیار است"
 ۲۴ "بسیار است"
 ۲۵ "بسیار است"
 ۲۶ "بسیار است"
 ۲۷ "بسیار است"
 ۲۸ "بسیار است"
 ۲۹ "بسیار است"
 ۳۰ "بسیار است"
 ۳۱ "بسیار است"
 ۳۲ "بسیار است"
 ۳۳ "بسیار است"
 ۳۴ "بسیار است"
 ۳۵ "بسیار است"
 ۳۶ "بسیار است"
 ۳۷ "بسیار است"
 ۳۸ "بسیار است"
 ۳۹ "بسیار است"
 ۴۰ "بسیار است"
 ۴۱ "بسیار است"
 ۴۲ "بسیار است"
 ۴۳ "بسیار است"
 ۴۴ "بسیار است"
 ۴۵ "بسیار است"
 ۴۶ "بسیار است"
 ۴۷ "بسیار است"
 ۴۸ "بسیار است"
 ۴۹ "بسیار است"
 ۵۰ "بسیار است"
 ۵۱ "بسیار است"
 ۵۲ "بسیار است"
 ۵۳ "بسیار است"
 ۵۴ "بسیار است"
 ۵۵ "بسیار است"
 ۵۶ "بسیار است"
 ۵۷ "بسیار است"
 ۵۸ "بسیار است"
 ۵۹ "بسیار است"
 ۶۰ "بسیار است"
 ۶۱ "بسیار است"
 ۶۲ "بسیار است"
 ۶۳ "بسیار است"
 ۶۴ "بسیار است"
 ۶۵ "بسیار است"
 ۶۶ "بسیار است"
 ۶۷ "بسیار است"
 ۶۸ "بسیار است"
 ۶۹ "بسیار است"
 ۷۰ "بسیار است"
 ۷۱ "بسیار است"
 ۷۲ "بسیار است"
 ۷۳ "بسیار است"
 ۷۴ "بسیار است"
 ۷۵ "بسیار است"
 ۷۶ "بسیار است"
 ۷۷ "بسیار است"
 ۷۸ "بسیار است"
 ۷۹ "بسیار است"
 ۸۰ "بسیار است"
 ۸۱ "بسیار است"
 ۸۲ "بسیار است"
 ۸۳ "بسیار است"
 ۸۴ "بسیار است"
 ۸۵ "بسیار است"
 ۸۶ "بسیار است"
 ۸۷ "بسیار است"
 ۸۸ "بسیار است"
 ۸۹ "بسیار است"
 ۹۰ "بسیار است"
 ۹۱ "بسیار است"
 ۹۲ "بسیار است"
 ۹۳ "بسیار است"
 ۹۴ "بسیار است"
 ۹۵ "بسیار است"
 ۹۶ "بسیار است"
 ۹۷ "بسیار است"
 ۹۸ "بسیار است"
 ۹۹ "بسیار است"
 ۱۰۰ "بسیار است"

توحید که گویانند ^۱ لا حاطة و السریان و المعیة الذ ایات و شهود الوجود فی الکثرة
مع اخفاء الکثرة بالکلیة بیئت لایرجح کلمة اناعلم السالك اصل و امثال ذلک
بجانب العلم التي تترتب علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق و انما البیئت کذلک کل
علومهم مطابقه لعلوم الشریعة الحققة غیر محتاجه الی التخللات و التعلقات و الاشیاء
و الاحوال باجملة بقایم که در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نه برآورد و در صحنه
آنها با وجود بقایا برائی رجوع نمیکند و اشارت باونی افتد چه در جذبه غلبه محبت است غلبه
محبت را سکر لازم است پس هیچ وجه سکر از وسع متفک نشود پس ناچار علوم آن نیز
سکر آمیز باشد کما قول یوحدة الوجود فان مبتها علی الشکر و غلبه المحبة بیئت لایبقی
فی طریقه الا المحبوب یحکم بقی ما سواه و اگر بصحوی آمد شهود محبوب مانع شهود ما سواه
اونیست در حکم بوحدة وجود نمیکرد و بقایم که بعد از فنا مطلق و نهایت سلوک است منشأ
صحو و سبده معرفت است سکر را دران موطن مدخل نیست آنچه از سالک در حالت فنا گم
شده بود همه رجوع کرده اما منصف بزرگ صل ^۲ و هو المعنی بالبقاء بالله پس ناچار در
علوم شان سکر انجبال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم نبیا باشد علیهم الصلوات
و التسلیمات و القیامات و البرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزان شنیده ام که حضرت
خواجه نسبت از آبای مادی خود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبه های قوییه داشتند
نیز حاصل کرده بودند و از مقام قطاب اثنا عشر که شاید دین بایشان مربوط است و در
محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود تأمید شریعت و نصرت دین ایشانرا
از انجا بود و شمه از احوال گرامی ایشان بالاندک و کور شده است بعد از ان احیای طریقتین
بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هند و سستان که اهل
آن از کمالات ایشان بے بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید الیه رضی

۱- معنی توحید
۲- معنی بقاء
۳- معنی سکر
۴- معنی محبت
۵- معنی سلوک
۶- معنی فنا
۷- معنی سبده
۸- معنی صحو
۹- معنی معرفت
۱۰- معنی سکر
۱۱- معنی محبت
۱۲- معنی سلوک
۱۳- معنی فنا
۱۴- معنی سبده
۱۵- معنی صحو
۱۶- معنی معرفت
۱۷- معنی سکر
۱۸- معنی محبت
۱۹- معنی سلوک
۲۰- معنی فنا
۲۱- معنی سبده
۲۲- معنی صحو
۲۳- معنی معرفت
۲۴- معنی سکر
۲۵- معنی محبت
۲۶- معنی سلوک
۲۷- معنی فنا
۲۸- معنی سبده
۲۹- معنی صحو
۳۰- معنی معرفت
۳۱- معنی سکر
۳۲- معنی محبت
۳۳- معنی سلوک
۳۴- معنی فنا
۳۵- معنی سبده
۳۶- معنی صحو
۳۷- معنی معرفت
۳۸- معنی سکر
۳۹- معنی محبت
۴۰- معنی سلوک
۴۱- معنی فنا
۴۲- معنی سبده
۴۳- معنی صحو
۴۴- معنی معرفت
۴۵- معنی سکر
۴۶- معنی محبت
۴۷- معنی سلوک
۴۸- معنی فنا
۴۹- معنی سبده
۵۰- معنی صحو
۵۱- معنی معرفت
۵۲- معنی سکر
۵۳- معنی محبت
۵۴- معنی سلوک
۵۵- معنی فنا
۵۶- معنی سبده
۵۷- معنی صحو
۵۸- معنی معرفت
۵۹- معنی سکر
۶۰- معنی محبت
۶۱- معنی سلوک
۶۲- معنی فنا
۶۳- معنی سبده
۶۴- معنی صحو
۶۵- معنی معرفت
۶۶- معنی سکر
۶۷- معنی محبت
۶۸- معنی سلوک
۶۹- معنی فنا
۷۰- معنی سبده
۷۱- معنی صحو
۷۲- معنی معرفت
۷۳- معنی سکر
۷۴- معنی محبت
۷۵- معنی سلوک
۷۶- معنی فنا
۷۷- معنی سبده
۷۸- معنی صحو
۷۹- معنی معرفت
۸۰- معنی سکر
۸۱- معنی محبت
۸۲- معنی سلوک
۸۳- معنی فنا
۸۴- معنی سبده
۸۵- معنی صحو
۸۶- معنی معرفت
۸۷- معنی سکر
۸۸- معنی محبت
۸۹- معنی سلوک
۹۰- معنی فنا
۹۱- معنی سبده
۹۲- معنی صحو
۹۳- معنی معرفت
۹۴- معنی سکر
۹۵- معنی محبت
۹۶- معنی سلوک
۹۷- معنی فنا
۹۸- معنی سبده
۹۹- معنی صحو
۱۰۰- معنی معرفت

شیخنا و مولانا محمد الیاسی سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که ششم از کمالات ایشان نیز
درین مکتوب درج نماید چون رضا الیقین ^{درین باب} مفهوم نه گشت از حرات و ریاضات ^{درین باب}

مکتبہ قصود و نود و حکم (۲۹۱)

بمولانا عبدالحی صدور یافت در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه
 انما بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين
 وعلى آله واصحابه اجمعين بدان آتشك لك الله تعالى كه منشأ توحید وجودی جمیع را كشت
 مما نسبت مراقبات توحید است و تعقل معنی كلمه طیبه لا اله الا الله بلكه موجود الا الله
 ظهور این قسم توحید بعد از تحلل و تامل و تجلّیل بواسطه استیلائے سلطان خیال است كه از كثرت
 فقر اولت معنی توحید این معرفت در تحلیله نقش بسته است و چون تجلّیل جاعل محلول است
 هر آینه محلول است صاحب این توحید از آریاب احوال نیست چه از باب احوال
 از باب قلوبند او از مقام قلب درین وقت خبری ندارد علمی بیش نیست لیکن علم را در باب
 است بعضیها فوق بعضی و جمیع دیگر را منشأ توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است كه
 ابتداء تا در مراقبات كه خالی از تجلّیل معنی توحید است اشتغال نموده اند و بجهت وجه دیگر
 سابقه عنایت بمقام قلب رسیده اند و چندین پدید آمده اند در این مقام اگر بر ایشان جمال
 توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود كه ماسوائے محبوب را از نظر
 شان محقق ساخته است و مستور گردانیده و چون ماسوائے محبوب را نمی بینند و نمی یابند
 لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند این قسم توحید از احوال است و از علّت تجلّیل و نشانیه توهم
 پاک و مبرّا و اگر این جماعه از باب قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را
 در هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات را مژگانهای حش و جمال محبوب میدانند

۱۷ قولہ مرا جامع مرات است کہ یعنی آئینہ است و قول چالی بیفتیم و کہہ لازم چالی است کہ بیفتیم و فتح لازم حیدر ہم طرف است یعنی جاے جلالت کہ آئینہ باشد پر کالی
بہتے آئینہ است و یعنی جاے جلوت ۱۷ غلط صحیح علم الہد تعالیٰ

۱۳ غشت
 ۱۴ غشت
 ۱۵ غشت
 ۱۶ غشت
 ۱۷ غشت
 ۱۸ غشت
 ۱۹ غشت
 ۲۰ غشت
 ۲۱ غشت
 ۲۲ غشت
 ۲۳ غشت
 ۲۴ غشت
 ۲۵ غشت
 ۲۶ غشت
 ۲۷ غشت
 ۲۸ غشت
 ۲۹ غشت
 ۳۰ غشت
 ۳۱ غشت
 ۱ ستمبر
 ۲ ستمبر
 ۳ ستمبر
 ۴ ستمبر
 ۵ ستمبر
 ۶ ستمبر
 ۷ ستمبر
 ۸ ستمبر
 ۹ ستمبر
 ۱۰ ستمبر
 ۱۱ ستمبر
 ۱۲ ستمبر
 ۱۳ ستمبر
 ۱۴ ستمبر
 ۱۵ ستمبر
 ۱۶ ستمبر
 ۱۷ ستمبر
 ۱۸ ستمبر
 ۱۹ ستمبر
 ۲۰ ستمبر
 ۲۱ ستمبر
 ۲۲ ستمبر
 ۲۳ ستمبر
 ۲۴ ستمبر
 ۲۵ ستمبر
 ۲۶ ستمبر
 ۲۷ ستمبر
 ۲۸ ستمبر
 ۲۹ ستمبر
 ۳۰ ستمبر
 ۱ اکتوبر
 ۲ اکتوبر
 ۳ اکتوبر
 ۴ اکتوبر
 ۵ اکتوبر
 ۶ اکتوبر
 ۷ اکتوبر
 ۸ اکتوبر
 ۹ اکتوبر
 ۱۰ اکتوبر
 ۱۱ اکتوبر
 ۱۲ اکتوبر
 ۱۳ اکتوبر
 ۱۴ اکتوبر
 ۱۵ اکتوبر
 ۱۶ اکتوبر
 ۱۷ اکتوبر
 ۱۸ اکتوبر
 ۱۹ اکتوبر
 ۲۰ اکتوبر
 ۲۱ اکتوبر
 ۲۲ اکتوبر
 ۲۳ اکتوبر
 ۲۴ اکتوبر
 ۲۵ اکتوبر
 ۲۶ اکتوبر
 ۲۷ اکتوبر
 ۲۸ اکتوبر
 ۲۹ اکتوبر
 ۳۰ اکتوبر
 ۱ نومبر
 ۲ نومبر
 ۳ نومبر
 ۴ نومبر
 ۵ نومبر
 ۶ نومبر
 ۷ نومبر
 ۸ نومبر
 ۹ نومبر
 ۱۰ نومبر
 ۱۱ نومبر
 ۱۲ نومبر
 ۱۳ نومبر
 ۱۴ نومبر
 ۱۵ نومبر
 ۱۶ نومبر
 ۱۷ نومبر
 ۱۸ نومبر
 ۱۹ نومبر
 ۲۰ نومبر
 ۲۱ نومبر
 ۲۲ نومبر
 ۲۳ نومبر
 ۲۴ نومبر
 ۲۵ نومبر
 ۲۶ نومبر
 ۲۷ نومبر
 ۲۸ نومبر
 ۲۹ نومبر
 ۳۰ نومبر
 ۱ دسمبر
 ۲ دسمبر
 ۳ دسمبر
 ۴ دسمبر
 ۵ دسمبر
 ۶ دسمبر
 ۷ دسمبر
 ۸ دسمبر
 ۹ دسمبر
 ۱۰ دسمبر
 ۱۱ دسمبر
 ۱۲ دسمبر
 ۱۳ دسمبر
 ۱۴ دسمبر
 ۱۵ دسمبر
 ۱۶ دسمبر
 ۱۷ دسمبر
 ۱۸ دسمبر
 ۱۹ دسمبر
 ۲۰ دسمبر
 ۲۱ دسمبر
 ۲۲ دسمبر
 ۲۳ دسمبر
 ۲۴ دسمبر
 ۲۵ دسمبر
 ۲۶ دسمبر
 ۲۷ دسمبر
 ۲۸ دسمبر
 ۲۹ دسمبر
 ۳۰ دسمبر
 ۱ جنوری
 ۲ جنوری
 ۳ جنوری
 ۴ جنوری
 ۵ جنوری
 ۶ جنوری
 ۷ جنوری
 ۸ جنوری
 ۹ جنوری
 ۱۰ جنوری
 ۱۱ جنوری
 ۱۲ جنوری
 ۱۳ جنوری
 ۱۴ جنوری
 ۱۵ جنوری
 ۱۶ جنوری
 ۱۷ جنوری
 ۱۸ جنوری
 ۱۹ جنوری
 ۲۰ جنوری
 ۲۱ جنوری
 ۲۲ جنوری
 ۲۳ جنوری
 ۲۴ جنوری
 ۲۵ جنوری
 ۲۶ جنوری
 ۲۷ جنوری
 ۲۸ جنوری
 ۲۹ جنوری
 ۳۰ جنوری
 ۳۱ جنوری
 ۱ فروری
 ۲ فروری
 ۳ فروری
 ۴ فروری
 ۵ فروری
 ۶ فروری
 ۷ فروری
 ۸ فروری
 ۹ فروری
 ۱۰ فروری
 ۱۱ فروری
 ۱۲ فروری
 ۱۳ فروری
 ۱۴ فروری
 ۱۵ فروری
 ۱۶ فروری
 ۱۷ فروری
 ۱۸ فروری
 ۱۹ فروری
 ۲۰ فروری
 ۲۱ فروری
 ۲۲ فروری
 ۲۳ فروری
 ۲۴ فروری
 ۲۵ فروری
 ۲۶ فروری
 ۲۷ فروری
 ۲۸ فروری
 ۲۹ فروری
 ۳۰ فروری
 ۱ مارچ
 ۲ مارچ
 ۳ مارچ
 ۴ مارچ
 ۵ مارچ
 ۶ مارچ
 ۷ مارچ
 ۸ مارچ
 ۹ مارچ
 ۱۰ مارچ
 ۱۱ مارچ
 ۱۲ مارچ
 ۱۳ مارچ
 ۱۴ مارچ
 ۱۵ مارچ
 ۱۶ مارچ
 ۱۷ مارچ
 ۱۸ مارچ
 ۱۹ مارچ
 ۲۰ مارچ
 ۲۱ مارچ
 ۲۲ مارچ
 ۲۳ مارچ
 ۲۴ مارچ
 ۲۵ مارچ
 ۲۶ مارچ
 ۲۷ مارچ
 ۲۸ مارچ
 ۲۹ مارچ
 ۳۰ مارچ
 ۳۱ مارچ
 ۱ اپریل
 ۲ اپریل
 ۳ اپریل
 ۴ اپریل
 ۵ اپریل
 ۶ اپریل
 ۷ اپریل
 ۸ اپریل
 ۹ اپریل
 ۱۰ اپریل
 ۱۱ اپریل
 ۱۲ اپریل
 ۱۳ اپریل
 ۱۴ اپریل
 ۱۵ اپریل
 ۱۶ اپریل
 ۱۷ اپریل
 ۱۸ اپریل
 ۱۹ اپریل
 ۲۰ اپریل
 ۲۱ اپریل
 ۲۲ اپریل
 ۲۳ اپریل
 ۲۴ اپریل
 ۲۵ اپریل
 ۲۶ اپریل
 ۲۷ اپریل
 ۲۸ اپریل
 ۲۹ اپریل
 ۳۰ اپریل
 ۱ مئی
 ۲ مئی
 ۳ مئی
 ۴ مئی
 ۵ مئی
 ۶ مئی
 ۷ مئی
 ۸ مئی
 ۹ مئی
 ۱۰ مئی
 ۱۱ مئی
 ۱۲ مئی
 ۱۳ مئی
 ۱۴ مئی
 ۱۵ مئی
 ۱۶ مئی
 ۱۷ مئی
 ۱۸ مئی
 ۱۹ مئی
 ۲۰ مئی
 ۲۱ مئی
 ۲۲ مئی
 ۲۳ مئی
 ۲۴ مئی
 ۲۵ مئی
 ۲۶ مئی
 ۲۷ مئی
 ۲۸ مئی
 ۲۹ مئی
 ۳۰ مئی
 ۳۱ مئی
 ۱ جون
 ۲ جون
 ۳ جون
 ۴ جون
 ۵ جون
 ۶ جون
 ۷ جون
 ۸ جون
 ۹ جون
 ۱۰ جون
 ۱۱ جون
 ۱۲ جون
 ۱۳ جون
 ۱۴ جون
 ۱۵ جون
 ۱۶ جون
 ۱۷ جون
 ۱۸ جون
 ۱۹ جون
 ۲۰ جون
 ۲۱ جون
 ۲۲ جون
 ۲۳ جون
 ۲۴ جون
 ۲۵ جون
 ۲۶ جون
 ۲۷ جون
 ۲۸ جون
 ۲۹ جون
 ۳۰ جون
 ۱ جولائی
 ۲ جولائی
 ۳ جولائی
 ۴ جولائی
 ۵ جولائی
 ۶ جولائی
 ۷ جولائی
 ۸ جولائی
 ۹ جولائی
 ۱۰ جولائی
 ۱۱ جولائی
 ۱۲ جولائی
 ۱۳ جولائی
 ۱۴ جولائی
 ۱۵ جولائی
 ۱۶ جولائی
 ۱۷ جولائی
 ۱۸ جولائی
 ۱۹ جولائی
 ۲۰ جولائی
 ۲۱ جولائی
 ۲۲ جولائی
 ۲۳ جولائی
 ۲۴ جولائی
 ۲۵ جولائی
 ۲۶ جولائی
 ۲۷ جولائی
 ۲۸ جولائی
 ۲۹ جولائی
 ۳۰ جولائی
 ۳۱ جولائی
 ۱ اگست
 ۲ اگست
 ۳ اگست
 ۴ اگست
 ۵ اگست
 ۶ اگست
 ۷ اگست
 ۸ اگست
 ۹ اگست
 ۱۰ اگست
 ۱۱ اگست
 ۱۲ اگست
 ۱۳ اگست
 ۱۴ اگست
 ۱۵ اگست
 ۱۶ اگست
 ۱۷ اگست
 ۱۸ اگست
 ۱۹ اگست
 ۲۰ اگست
 ۲۱ اگست
 ۲۲ اگست
 ۲۳ اگست
 ۲۴ اگست
 ۲۵ اگست
 ۲۶ اگست
 ۲۷ اگست
 ۲۸ اگست
 ۲۹ اگست
 ۳۰ اگست
 ۳۱

کتابخانه اسلامی
رضوان

عده که بر این زمین گردانند و سیدانشده است و آن مخلوق را که در میان اینهاست که بگوید که

عالمی نسبت بلکہ مشرق و
مغرب اور زمین نسبت اسے
عظیم تر نسبت اسے
عظیم تر نسبت اسے

کتابت علیہ السلام ۱۲

آن نوشته‌ها را بعضی یاران منتظر ساخته اند جمع آنرا متعین دانسته آن را بحال خود
گذاشته نقص وقت لازم می آید که از آن مقام گذرانند طائفه دیگر از ارباب توحید
آنرا ندانند که استیلاک و انحلال درش هود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان آنست که
درش هود همواره مشغول و معبود باشد و اثرش از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع نماید
بر خود و کفر پیدا کند و نهایت کار نزد ایشان فنا نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند
بعضی از ایشان میفرمایند آشتی عداً احولاً ابداً اعدای میخوانند هم که هرگز او را وجود نبوده
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی ^{من قتلته فانا دینه} در شان ایشان مستحق است
همیشه در زیر بار وجود اند و لمح آسایش ندارند چه آسایش و غفلت است بر تقدیر دوام
استیلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام تبروی میفرماید یکبارگی ساعت از حق بخت
غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشند و وجود بیشتر را غفلت در کار است حق
بجای آنکه تعالی از کمال گرم خویش هر یک را از ایشان باندازه استعداد با موری که مستلزم
غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجودی را بحال از ایشان
تخفیف یابد جمیع را بسامع و رقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف
شمار ساخته و گروهی را به بعضی امور مشغول داشته عبد الله صطخری همراه گلبان
بصحر میرفت شخصی از غریبه تر آن را پرسید فرمود تا نفس او بار وجود خلاص شود و بعضی
را به علوم توحید وجود و شهود و وحدت در کثرت آرام داد تا از آن بار ساخته بیایند ازین
قبیل است توحید که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی آنرا توحید ظاهر شده
است نسبت این بزرگواران به تشریه حضرت میگذارد بعالم ظهور و در عالم کاره ندارد و مخالف
ارشاد پناهی حقائق و معارف دستگاہی ناصر الدین خواجه عبید الله مناسبت علوم توحید وجود و شهود
وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان که مشتمل است

بعضی از ارباب توحید
استیلاک غفلت را گنجایش نیست
شیخ الاسلام تبروی میفرماید
یکبارگی ساعت از حق بخت
غافل سازد امید است که گناهان
او را به بخشند و وجود بیشتر
را غفلت در کار است حق
بجای آنکه تعالی از کمال گرم
خویش هر یک را از ایشان
باندازه استعداد با موری که
مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان
را آن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجودی را بحال از ایشان
تخفیف یابد جمیع را بسامع و
رقص الفت داده و طائفه را
تصنیف کتب و تحریر علوم و
معارف شمار ساخته و گروهی
را به بعضی امور مشغول داشته
عبد الله صطخری همراه گلبان
بصحر میرفت شخصی از غریبه
تر آن را پرسید فرمود تا نفس
او بار وجود خلاص شود و بعضی
را به علوم توحید وجود و شهود
و وحدت در کثرت آرام داد تا
از آن بار ساخته بیایند ازین
قبیل است توحید که از بعضی
اکابر مشایخ نقشبندیه قدس
الله تعالی آنرا توحید ظاهر
شده است نسبت این بزرگواران
به تشریه حضرت میگذارد
بعالم ظهور و در عالم کاره
ندارد و مخالف ارشاد پناهی
حقایق و معارف دستگاہی
ناصر الدین خواجه عبید الله
مناسبت علوم توحید وجود و
شهود و وحدت در کثرت
نوشته اند ازین قسم اخیر
توحید است کتاب فقرات ایشان
که مشتمل است

بعضی از ارباب توحید
استیلاک غفلت را گنجایش نیست
شیخ الاسلام تبروی میفرماید
یکبارگی ساعت از حق بخت
غافل سازد امید است که گناهان
او را به بخشند و وجود بیشتر
را غفلت در کار است حق
بجای آنکه تعالی از کمال گرم
خویش هر یک را از ایشان
باندازه استعداد با موری که
مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان
را آن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجودی را بحال از ایشان
تخفیف یابد جمیع را بسامع و
رقص الفت داده و طائفه را
تصنیف کتب و تحریر علوم و
معارف شمار ساخته و گروهی
را به بعضی امور مشغول داشته
عبد الله صطخری همراه گلبان
بصحر میرفت شخصی از غریبه
تر آن را پرسید فرمود تا نفس
او بار وجود خلاص شود و بعضی
را به علوم توحید وجود و شهود
و وحدت در کثرت آرام داد تا
از آن بار ساخته بیایند ازین
قبیل است توحید که از بعضی
اکابر مشایخ نقشبندیه قدس
الله تعالی آنرا توحید ظاهر
شده است نسبت این بزرگواران
به تشریه حضرت میگذارد
بعالم ظهور و در عالم کاره
ندارد و مخالف ارشاد پناهی
حقایق و معارف دستگاہی
ناصر الدین خواجه عبید الله
مناسبت علوم توحید وجود و
شهود و وحدت در کثرت
نوشته اند ازین قسم اخیر
توحید است کتاب فقرات ایشان
که مشتمل است

بر بعضی علوم توحید و خبر آن منشأ علوم آن کتاب و مقصود از آن معارف ایشان و آفت
ایشان است با عالم و همچنین است معارف خواجگه ماکه در بعضی رسائل بطریق کلام کتاب فقر
تحریر یافته منشأ این علوم توحیدیه جذبه است و نه غلبه محبت و مشهور ایشان را با عالم نیست
آنچه ایشان را در عالم مینمایند شبه و مثال مشهور حقیقی ایشانست مثلاً شخصی گرفتار حال آفتاب است
و از کمال محبت خود را در آفتاب گم ساخته است و نام و نشان از خود نگذاشته این چنین
گم شده را اگر خواهند باز دهند و آنست و آفتی در و بے با سوائے آفتاب پیدا نمیشود تا ساخته
از ایشان آنوار آفتاب نفس راست کند و بے بیاید همان آفتاب را در محالی این عالم
و اینها را و بان علاقه او را با این عالم آنست و التفات پیدا میسازد گاهی او امید آنست که این
عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در آفتاب عالم محال آفتاب
را مینماید اینجا کس سوال نکند که چون عالم و نفس الامر عین آفتاب نباشد پس این آفتاب
و انانیت خلاف واقع باشد زیرا که گوئیم افراد عالم با یکدیگر و بعضی امور اشتراک دارند و بعضی دیگر
افتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش امور که باعث امتیازند بواسطه بعضی حکم و
مصلح از نظر ایشان محقق میسازد و اجزای مشترک فقط مشهور و مینماید پس ناچار حکم با تمایز یکدیگر میکند
پس آفتاب را نیز با این علاقه عین عالم مینماید چنین حق را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقت هیچ
مناسبت نیست اما مشابهت اسمی صحیح این اتحاد دیگر و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و
عالم هم موجود هر چند فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و چنانچه او تعالی
عالم و سمیع و بصیر و حی و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز با این صفات شریف اند هر چند
صفات یکدیگر از هر جهت جداست اما چون خصوصیت وجود امکانی و صفات بعضی صفات و صفات
از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم با تمایز کنند گنجایش دارد و این قسم اخیر توحیدیه اخلاص است اقسام توحید
است بلکه فی الحقیقت از باب این معرفت مغلوب این وار و نیند و سکر ایشان باعث این معرفت

لعل با کمال
و احوال آن عالم
بن عالم کلیدی
یعنی طایفه
از باب توحید
تألیف کتب

تألیف کتب
تألیف کتب

تألیف کتب
تألیف کتب
تألیف کتب

از الهام میکند و باطن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نماند و اگر بعضی صورت را الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد است ملامت و اعتراض بر آن مجوز
نیست و ایضا چون این را محبت به پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه او محبوب صاوری میشود
محبوب نماید پس اعتراض را محال نماید و در کلی و جزئی اقتداء به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در خشن و طاعت کردن نماز را بطریقی او باید کرد و وقفه را از عمل او باید اخذ نمود ^{از آنکه در سیر}
نکار است فارغ است از باغ و بوستان و تماشای لاله زار و هیچ اعتراض در حرکت
و سکونت او محال نماند اگر چه آن اعتراض مقداریچه بخورد که باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق معیب بین این طائفه علیه است بخانا الله و سبحانه
عن هذا الکلام العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کند اگر چه آن طلب بطریق غلط
و وسوس باشد هیچ شکی نیست که مومن از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبیان گفتارند
و اهل انکار است معجزات از پیر قهر دشمن است ^{بطلان} بوی جنیت پلے دل برداشت
موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنیت کند جذب صفات اگر شبه پیدا شود و خاطر
از ابله توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود بیند و هیچ شک نیست را بجناب پیر عالم سازد
و واقع که رود و از پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر که بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و برکشوف خود زینهار اعتماد ننهد که حق با باطل درین امر
متمم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت دلی اذن از وجدانشود که غیر او را برو
گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را برابر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است
و هر فیضی و فتوحی که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسبت
است و او خاص مرید بلام کمالات شیخی از شیوخ که صورت افاضه از و بے ظاهر شده است

بیت
خوارق
و کرامات
از پیر
نهان
نماند
اگر چه
آن اعتراض
مقداریچه
بخورد
که باشد
زیرا که
اعتراض
را غیر از
حرمان
نتیجه
نیست
و بے سعادت
ترین
جمیع
خلایق
معیب
بین
این
طائفه
علیه
است
بخانا
الله
و سبحانه
عن
هذا
الکلام
العظیم
و طلب
خوارق
و کرامات
از پیر
خود
کند
اگر چه
آن
طلب
بطریق
غلط
و وسوس
باشد
هیچ
شکی
نیست
که
مومن
از
پیغمبر
معجزه
طلب
کرده
باشد
معجزه
طلبیان
گفتارند
و اهل
انکار
است
معجزات
از پیر
قهر
دشمن
است
بطلان
بوی
جنیت
پلے
دل
برداشت
موجب
ایمان
نباشد
معجزات
بوی
جنیت
کند
جذب
صفات
اگر شبه
پیدا
شود
و خاطر
از ابله
توقف
عرض
نماید
اگر حل
نشود
تقصیر
بر خود
بیند
و هیچ
شک
نیست
را بجناب
پیر
عالم
سازد
و واقع
که
رود
و از پیر
نهان
ندارد
و تعبیر
و قانع
از و
طلب
کند
و تعبیر
که
بر طالب
منکشف
شود
نیز
عرض
نماید
و صواب
و خطا
را از
وجود
و برکشوف
خود
زینهار
اعتماد
ننهد
که
حق
با باطل
درین
امر
متمم
است
و صواب
با خطا
مخلط
و بے
ضرورت
دلی
اذن
از وجدانشود
که
غیر
او را
برو
گزیدن
منافی
ارادت
است
و آواز
خود
را
برابر
آواز
او
بلند
نکند
و سخن
بلند
با
او
نگوید
که
سوء
است
و هر
فیضی
و فتوحی
که
برسد
آن
را
بتوسط
پیر
تصور
نماید
و اگر
در واقع
بیند
که
فیض
از شاخ
دیگر
رسیده
است
آنرا
نیز
از پیر
داند
و بداند
که
چون
پیر
جامع
کمالات
و فیوض
است
فیض
خاص
از پیر
مناسبت
است
و او
خاص
مرید
بلام
کمالات
شیخی
از شیوخ
که
صورت
افاضه
از و
بے
ظاهر
شده
است

اللَّهُ جَلَّ وَعَلَا مَنْ لَا يَصْلَحُ وَيَعْرِفُونَ
 أَهْلَ الْأَسْتِعْدَادِ الَّذِينَ اسْتَعْلَوْا بِاللَّهِ
 سُبْحَانَهُ وَوَصَلُّوا إِلَى خُصْرَةِ الْجَمْعِ
 قَدْ هَذَا فِرَاسَةُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ وَأَمَّا فِرَاسَةُ
 أَهْلِ السَّرِيَاظَةِ بِالْجُوعِ وَالْخَلْقِ وَ
 التَّصْفِيَةِ الْبَاطِنِ مِنْ غَيْرِ وَصْلَةٍ إِلَى بَحْرِ
 الْحَقِّ تَعَالَى فَلَهُمْ فِرَاسَةُ كَشْفِ الصُّورِ
 وَالْإِخْبَارِ بِالْمَغِيبَاتِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْخَلْقِ
 فَإِنَّهُمْ لَا يُخْبِرُونَ إِلَّا عَنِ الْخَلْقِ
 لِأَنَّهُمْ مُحْجُوبُونَ عَنِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَأَمَّا
 أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ فَلَا اسْتِغْثَالَ لَهُمْ بِأَيِّدِ عَلَيْهِمْ
 مِنْ مَعَارِفِ الْحَقِّ تَعَالَى لَا يَكُونُ إِنْجِلَابُهُمْ
 إِلَّا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكَمَا كَانَ الْعَالَمُ
 أَكْثَرُهُمْ أَهْلُ الْقِطَاعِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 وَاسْتِغْثَالِ بِالْذُّنُوبِ مَا لَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى
 أَهْلِ كَشْفِ الصُّورِ وَالْإِخْبَارِ عَمَّا غَابَ
 مِنْ أَحْوَالِ الْخُلُوقَاتِ فَظَنُّوهُمْ وَ
 ائْتَقَدُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ
 وَأَعْرَضُوا عَنْ كَشْفِ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ وَأَتَمُّوْهُ
 هُمْ فِيمَا يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَقَالُوا

صلح حضرت حق اند جل و علا ایانا که صلح
 آن نیستند و ایشان به ایشان استند و این استند و اگر بحق
 سبحانه ^{در باب معرفت} و ایشان جمع در کشیدند و همین است
 و راست این معرفت و اما آنانکه میزناض این بگریزی
 و غرولت و تصفیه باطن بدون از وصول
 بحق تعالی پس ایشان افراسنی است در
 کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات
 مختصه بخلق پس ایشان خبر نمیدهند مگر از خلق زیرا که ایشان
 از حق بیجا محجوب اند و اما این معرفت پس خبر نمیدهند
 مگر از حق تعالی از جهت اشتغال ایشان با آنچه وارد
 میشود و ایشان از معارف و علوم که متعلق اند بحق
 تعالی و هرگاه اکثری از عالم مستطیع اند از حق سبحانه
 و مشتغل اند بدینا قلوبشان بسوی آریاب کشف
 صور مغیبات و اهل اخبار را از احوال
 غایبه مخلوقات مائل گشته است از اینجا
 است که معظم و بیشتر اهل کشف و اخبار
 را و اعتقاد نمودند که ایشانند اهل الله و خاصته
 الله و روگردانیدند از کشف اهل حقیقت
 و شتم ساختند ایشان را در جزئی که از
 حق سبحانه خبر می دهند و گفتند

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ أَهْلَ الْحَقِّ لَمَّا رَعَوْهُ
 لَكُمُ الْخَلَائِقُ وَأَنتُمُ الْمَخْلُوقَاتُ
 وَإِذَا كُنَّا أَكْثَرًا لَّيَقْدِرُونَ عَلَى كَشْفِ أَخْفَا
 الْخَلَائِقَاتِ فَكَيْفَ يَقْدِرُونَ عَلَى كَشْفِ
 أُمُورٍ أَعْلَى مِنْ هَذَا وَكَذَلِكَ هَذَا
 الْقِيَاسُ الْفَاسِدُ وَغَيْبٌ عَلَيْهِمُ
 الْأَنْبَاءُ الصَّحِيحَةُ وَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
 تَعَالَى قَدْ خَصَّ هَؤُلَاءِ عَنْ مَلَاحِظَةِ
 الْخَلْقِ وَخَصَّهُمْ وَشَغَلَهُمْ عَمَّا سِوَاهُ
 حَاجَةِ لَهُمْ وَغَيْرُهُ عَلَيْهِمْ وَلَوْ كَانُوا مِنْ
 يَتَعَرَّضُ إِلَى أَحْوَالِ الْخَلْقِ مَا صَحَّحُوا
 لِلْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَقَدْ رَأَيْنَا أَهْلَ الْحَقِّ
 إِذَا التَّفَقُّوا أَذْنَى التَّفَاتِ إِلَى كَشْفِ
 الصُّورِ أَدْرَسُوا مِنْهَا مَا لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِمْ
 عَلَى إِدْرَاكِهِ بِالْفِرَاسَةِ الَّتِي يُشَبِّهُهَا
 أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ وَهِيَ الْفِرَاسَةُ فِيهَا يَتَعَلَّقُ
 بِالْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَمَا يَقْرُبُ مِنْهُ وَمَا
 فِرَاسَةُ أَهْلِ الصَّفَاءِ الْخَارِجِينَ الْمُتَعَلِّقِينَ
 بِالْخَلْقِ فَلَا يَتَعَلَّقُ بِجَنَابِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ
 وَلَا مَا يَقْرُبُ مِنْهُ وَلَيْسَ تَرْكُ الْمُسْلِمِينَ

لَا يَفْرَدُونَ بِلَا مَعْرِفَةٍ
 وَحُجَّتُهُمْ فِي سَمَادٍ
 وَتَقْلُصُ وَتَقْدُصُ

سُبْحَانَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

وَالْقُرْآنُ

که اینان اگر اهل حق بودند چنانکه گمان دارند
 البته خبر میدادند ما را از احوال ما و احوال مخلوقات
 و هرگاه بر کشف احوال مخلوقات قدرت ندارند
 بر کشف امور علی از این چگونه قدرت دارند
 و بدروغ داشتند اینها را باین قیاس فاسد
 و معنی مانند ایشان است پس صحیحه و بدستند
 که حق تعالی مضمون داشته است ایشان را
 از ملاحظه خلق مخصوص کرده است بخود و بر
 گردانیده است ایشان را از غیر خود از جهت تمام
 ایشان و رشک بردن بر ایشان و اگر میفرمود
 ایشان او را بکشد بندگان بسوی خلق شان
 حق سبحانه نمی بودند و هر آینه دیده ایم حق
 را چون بجانب کشف صورت او نه التفات
 نمودند یا فتنه از این چیز که غیر ایشان
 بر او کشف قدرت نه ندارد و بفرستنی که اهل معرفت
 داشته اند و آن فرستیت در چیزیکه بچنین
 تعلق دارد و در چیزیکه قریب بولیت حق سبحانه
 و اما فرستیت از باب صفا که خارج اند و متعلق
 بخلق پس بجانب حق سبحانه را و تعلق است
 و نه چیزیکه قریب بود بجل سلطان و رشک است و در احوال

سبحانه و تعالی

سبحانه و تعالی

سبحانه و تعالی

است و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تجوین که آنرا باعتبار تعلقات
 شش خلق و زرق و انبیا و امانت جزئیات پیدا شده است این جزئیات نیز در کلیات
 خود بپای تعینات خلاق آمده و هر که مبدأ تعین او کلی آید تعینات دیگر که بپای آنها جزئیات
 آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم او زندگیانی خواهد نمود و از اینجا است که میگویند فلانی
 زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی علیه الصلوات و تعینات
 و التسلیمات آنها و آنکه او چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود و بحق کلیات
 خود خواهند شد و مشهور و جزئیات مشهور و کلیات خواهد بود و فرق باصالة و تبعیت خواهد ماند و اعتبار به
 و عدم توسط خواهد شد که تابع هر چه میاید و هر چه میبندد توسط اصل ممکن نیست نگاه باشد که
 تابع از تصور خود اصل است و توسط اندامانی است حقیقت اصل در میان تابع و مشهور و او حاصل است حاصل
 که مانع شود باشد بلکه باعث شود و در رنگ عینک صاف و چنان نیست که جزئیات یک کلی ترقی
 نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر و این مشهور و ایشان مشهور و آن کلی دیگر شود و مثلاً جامعه که
 زیر قدم موسی اندامتقال نموده زیر قدم عیسی داخل شوند اما توانا بود که و زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه
 زیر قدم او بیند علی و علیه و علی اله الصلوات و السلام و زیرا که رب محمد رب الارباب است
 و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بان جزئیات اصل الاصل باشد و این ترقی گویند باصل الاصل
 نه باصل که میان اصل انحصار است این قدر فرق در میان جزئیات و کلیات آنها خواهد ماند که جزئی
 را و او حاصل است یک اصل خود که کلی اوست و حاصل دیگر اصل الاصل است و کلی او را حجاب
 اصل الاصل و پس اینجا معلوم گشت که مشهور و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در پرده تعینات است و مشهور و دیگران در پرده تعینات کافل و در پرده تعین محمدی از اینجا
 که گفته اند تجلی ذات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و تجلی دیگران
 در پرده صفات الاقل و در پرده رب الارباب که رب محمد است که فوق جمیع اشیا و صفات است

ساده میگویند که
 تعین او در کلیات
 تابع آنکس است که
 مبدأ تعین او کلی است
 و هر که مبدأ تعین او کلی آید
 تعینات دیگر که بپای آنها جزئیات
 آن کلی است تابع آنکس خواهد بود
 و از اینجا است که میگویند فلانی
 زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی
 و فلانی زیر قدم موسی علیه الصلوات
 و التسلیمات آنها و آنکه او چون این
 جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود
 و بحق کلیات خود خواهند شد
 و مشهور و جزئیات مشهور و کلیات
 خواهد بود و فرق باصالة و تبعیت
 خواهد ماند و اعتبار به و عدم توسط
 خواهد شد که تابع هر چه میاید و هر
 چه میبندد توسط اصل ممکن نیست
 نگاه باشد که تابع از تصور خود
 اصل است و توسط اندامانی است حقیقت
 اصل در میان تابع و مشهور و او
 حاصل است حاصل که مانع شود باشد
 بلکه باعث شود و در رنگ عینک صاف
 و چنان نیست که جزئیات یک کلی ترقی
 نموده از کلی خود خروج کرده تحت
 کلی دیگر و این مشهور و ایشان
 مشهور و آن کلی دیگر شود و مثلاً
 جامعه که زیر قدم موسی اندامتقال
 نموده زیر قدم عیسی داخل شوند
 اما توانا بود که و زیر قدم محمد
 آیند بلکه همیشه زیر قدم او بیند
 علی و علیه و علی اله الصلوات و
 السلام و زیرا که رب محمد رب الارباب
 است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت
 بان جزئیات اصل الاصل باشد و این
 ترقی گویند باصل الاصل نه باصل که
 میان اصل انحصار است این قدر فرق
 در میان جزئیات و کلیات آنها خواهد
 ماند که جزئی را و او حاصل است یک
 اصل خود که کلی اوست و حاصل دیگر
 اصل الاصل است و کلی او را حجاب
 اصل الاصل و پس اینجا معلوم گشت
 که مشهور و محمد رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم در پرده
 تعینات است و مشهور و دیگران در
 پرده تعینات کافل و در پرده تعین
 محمدی از اینجا که گفته اند تجلی
 ذات خاصه محمد رسول الله است
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و
 تجلی دیگران در پرده صفات الاقل و
 در پرده رب الارباب که رب محمد است
 که فوق جمیع اشیا و صفات است

سواء صفة الحيوة اگر گویند که این بیان لازم نمی آید که هر سائر انبیاء علیهم السلام و سائر اولیای امت او که بالا صالیه زیر قدم
 اویند علی الصلوة والسلام و ایشان نیز در رتبه و سائر انبیاء و پروردگار رب الازباب
 خواهر بود پس فرق در میان سائر انبیاء علی بنیینا و علیهم الصلوات و التحیات و میان اولیای
 امت او علی الصلوة والسلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء و اسوای این شهود که در پروردگار حقیقت
 محمدی است شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالا صالیه عنکما
 مخصوصه خود را بر دیدار اوست بصیرت گذاشته مشابه غیب لغیب میفرمایند باید دانست که این شهود
 نه این معنی است که هر دو معنی تحقق میشود بلکه اینست که اگر ترقی نموده باصل الاصل برسد شهود او در پروردگار
 حقیقت محمدیست در رتبه عیسی علیه السلام و علی الصلوة والسلام که بعد از نزول باین و لیس
 مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار تعظیم است نزد یک با سجد است فضل عظیم خداوندی بجهت سلطنت
 و کاست و در عالم اکسایب شققت هر محمدی المشرب است و اگر ترقی از اهل خود نمود و حقیقت خود
 بحقیقه اخلاق رسید شهود او در پروردگار حقیقت مخصوصه خود است بدان و آگاه باش که همچنانکه
 بحضرت ذات تعالی تقدس را به است از حقیقه اخلاق که بعد از طے منازل کثیره و حصول
 میسر میشود همچنین است از سائر حقائق کلیات نیز را به بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طے
 منزل شکره و حصول حصول میسر و غایه مافی الیاب و در راه حقیقه اخلاق نسل نوبان است
 و در سائر طرق هر چند حصول میسر نشود اما پیر این شجره از منتهای اصول عالییه حقیقه اخلاق
 که حقیقت محمدی است در میان حائل است اگر چه عاجز و ضعیف نباشد و مانع متین نبود و همین قدر
 باجاست است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته و اگر سائر انبیاء نیز بالا صالیه از ذات تعالی سبب
 است و امتان محمل ایشان را به تعین این بزرگواران علیهم و علیهم الصلوات و التحیات
 التحیات نیز نصیب است سوال هر گاه صفت الحیوة فوق صفت علم باشد پس راه حقیقه اخلاق

این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است

این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است

این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است
 این شهود که در پروردگار حقیقت محمدی است

شد که وصل عریان مخصوص بولایت محلیست و دیگران را هر چند محجب مرتفع شود اما از حیلوله همچو
 پیراهن شکر که از راه ^{بدره غیور و صفات ۱۲} توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود و کما که پیش از این گفتیم که نهایت
 مرتب انسانی است در علو باندازه آن حیلوله بقیه میماند پس بلاخطه آن بقیه اطلاق قنائ
 مطلق مجوز نباشد بقائ آن بقیه را غیر از محمدی گیت که در یابد و از هزاران محمدی المشرب
 اگر یکی را این حدت نظیر پیدا شود ^{نوری} مستقیم است شایخ طبقات اکثر نشان تا روح و سخن
 که ده اند کم کس باشد که از خفی سیر گفته باشد فلیف از اخفی و آنکه در دریای خفی غوطه زده
 باشد و هر قدر از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کثرت آخر است ذلک فضل الله یؤتی به
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو آنست که هر چه بی را علیه و علی الله
 الصلوة و السلام از کمالات حاصل آید کل تابعان او را نیز تبعیت از آن کمالات نصیب
 پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه همان نبی در میان حامل است چو
 حیلوله نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل تبعیت است نه باصالة پس حیلوله مؤکد
 تبعیت باشد نه منافی چنانچه تبعیت حصول متوسط است نه رفع متوسط که آن مناسب مقام
 اصالة است پس هم حیلوله باشد و هم وصل عریان تبعیت میشود ^{و اسبق} فافهم سوال فرق
 که در ماوه کمال تابعان نبی علیهم الصلوات و التسلیمات وصل عریان و تجلی ذات
 اطلاق میکنند و در انبیاء و دیگر صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم این اطلاق
 تجویز نمیکند یا آنکه حیلوله نبی ماعلی الصلوة و السلام و در هر دو ماوه حامل است جواب تجویز
 این اطلاق در ماوه کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست
 چنانکه گفته شد در انبیاء و دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر این اطلاق تجویز یابد
 باعتبار اصالة خواهد بود و چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی
 و تقدس رسیده اند و شک نیست که حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد

لغرض اطلاق این کلمات
 شریعت و حقیقت
 بمرتبت از مرتبت
 پس در میان جلیوت
 جلیوت را باقی
 و الله اعلم بالصواب

و در جواب
 کلمات عامیان
 صریح

لغرض اطلاق و صل
 بران و کلمات
 لغرض اطلاق و صل

والتسليمات پیر این شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بآن تحقیقت اصال
میاید بعد از آن بتوسط او دیگران میرسد و منی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصاله
باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیت که در حق ائمتان گفته شده است و راء
این تبعیت است که ثنائی اصاله است کما من غیره فاذا فارقا اگر گویند که در مراتب عروج از
مرتبه صفة الجبوة نیز نصیب ^{خلاف} عمل است یا نه گویم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که در نهایت
این صفت را ضحلال و ملاشی است و حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمال ان مقام محو
و ملاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات خالق را ضحلال عینی نیست اگر هست نظری
است که ضحلال عینی با اتحاد و زندقه میرساند جواب ضحلال عینی چه در کار ضحلال نظری کافیت
اگرچه درین ضحلال مراتب متفاوت باشد فافهموا الله سبحانه و اعلموا بحقیقة الحقائق السلام
على سيدنا محمد و آلِهِ و الزموا متابعه المصطفى عليك وعلى آله الصلوات و التسليمات كلها

کتوب دودو (۲۹۵) دودو چیم

بجای یوسف کشمیری صدر یافته در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر و وطن و خلوة
 و انجمن که اصول مقرر^{و اصول}ه طریقه^{و اصول} علیه نقشند به است قدس الله تعالی است اینها باید و است
 که یکی از اصول مقرر^{و اصول}ه طریقه^{و اصول} علیه نقشند به قدس الله تعالی است اینها طریقه^{و اصول} قدم است
 مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق نماید زیرا که
 خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید زیرا که عروج از زمینها
 علو اول^{از مراد} نظر است بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبه^{پس از این} نظر رسید نظر از اسباب برزین بالا رود
 و قدم به چیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس
 و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع

یعنی نظر اگر چه از قدم تجاوز نکند ولیکن باین چنین مقامی ترقی ننماید که آنجا المرحم ۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

میتواند

میں نے نظر ہوا ہے کہ
دعا سدا قدم باطنی

سوار سوار

مجلس الوزراء

حصول اندراج النہایت فی البدایہ است کہ مخصوص باین طریقہ علیہ است ہر چند سیر و نفس
در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است و درین طریق شروع ازین سیرت و سیر آفاقی
در ضمن این سیرندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق عالی اندراج البدائی فی النہایت نیز
گوئیم گنجائش دارد و کلمہ چہارم کہ قرین این کلمات شہ گانہ است کلمہ خلوت در انجمن است
ہر گاہ سفر در وطن پیشتر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانہ وطن سفر نماید و تفرقہ آفاق بحجرہ نفس
راہ تبادین نیز تقدیر سے است کہ در ماسے حجرہ را بر بستہ باشد و روز نہاںسد و ساختہ پس باید
کہ در انجمن تفرقہ مشکوک و محاطب نباشد و ملکیت احد سے گمرد و و این ہمہ تخللات و تخلقات در
ابتدا است و در وسط و در انتہای سیر ازینہا در کاریت و قرین تفرقہ جمعیت است و در غفلت
حاضر ازینجا کے گمان کنند کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در حق منشی مطلقا مساوی است لا بلکہ مراد است
کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمیعت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقہ را از
ظاہر نیز وضع نماید اولیٰ و السبب خواہد بود و قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ لَنَبْلِيَنَّكَ وَ عَلَیْكَ وَ عَلَی
الصَّلٰوةِ وَ السَّلَامِ وَ اَذْكُرْ لِمَ رَبَّكَ وَ تَبْتَغِ الْاِیَّہِ بَبْتِیْلًا بآید و انست کہ در بعضی اوقات
از تفرقہ ظاہر چارہ ہو کہ حقوق خلق او شود پس تفرقہ ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد
اما تفرقہ باطن ہیج وقتے از اوقات مستحسن نیست کہ آن خالص از برائے حق است مستحکمانہ پس
سہ حصہ از عیاد و سلم از برائے حق شد بجل شانہ باطن تمام و نصف از ظاہر و نصف دیگر از ظاہر
برائے او ا حقوق خلق ماند و در او اے آن حقوق چونکہ امتثال او امر حق است سبحانہ
آن نصف دیگر ہم راجع بحق گشت تعالیٰ وَ تَقَدَّسَ اِلَیْہِ رُجْعُ الْاَمْرِ وَ كُلُّہٗ فَاَعْبُدْہُ وَ السَّلَامُ

مکتوب و صلوات و نود و هشتم

وہ بیانِ بساطِ صفاتِ حق جلّ و علا و فنی نقاد و تعلّقِ آن با شیا بحضرت محمد مراد علی اعجاز

۱۲-۱۳

[illegible]

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴

در بیان این که در این کتاب

در بیان این که در این کتاب

همه اوران مرتبه در آن واحد متحرک می بنیم و تصرف را عین غیر تصرف می یابیم و عین را عین
متصرف میدانیم و گوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یک از این اقسام تعلق نیست و
ازین بهشتی است و هیچ یک از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند و در محقق
فیه والله المثل الا که کلمه را استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن که گفته
است چه شد اگر گفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه واجب
تعالی را تقدس است خبر بوزن بخور ترا بیا لیز چه کار به شما لیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای
توضیح این معرفت است که گفته اند که در علم بعثت مستلزم علم معلول است و درین صورت
بالاصالة مدبر که متوجه علت است و تعلق بعثت پیدا کرده است علم معلول به تبعیت آن علم علت آمده
بے آنکه تعلق ثانوی پیدا کرده باشد اما از باب معقول درین صورت نیز به تعلق علم در مرتبه ثانوی معلول
معلول تجویز نخواهند کرد اگرچنین تعلق بالا صالة نباشد لکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست
که پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الامور كلها والصلوة
والسلام علی من اتبع الهدی والتم متابعه المصطفی علیه وعلى الهم من الصلوات
والحیات المبارکات انتم های اکملها

در بیان

در بیان این که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم صدر و ریاضه و تحقیق احاطه و سرایان حق سبحانه و توفیق آن
بأنشله و در رعایت حفظ مراتب و جوبی و امکانی

اصل	ترجمه از صحیح
اعلم ان احاطة الحق بمحانة الاشياء	بدانکه احاطه حق سبحانه باشیاء و سرایان و ممکنات
وسرایانه فیها کما احاطة الجبل بالمفصل و سرایان	در آنجا و در زنگ احاطه محل است بمفصل و سرایان

برای این که در این کتاب
عبارت از این است که

کتابی که در این باب

در این کتاب که در این باب

در این کتاب که در این باب

فیه کالکلمه مثلا ساریه فی جمیع
اقسامها من الاسم والفعل والحرف وکذا
فی قسام الاقسام من الماضي والمضارع
والماضي والتمهي والمضارع اسم الفاعل
والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع والحال
والتمهيز والشلالي والسراعي والتمهيز
والحروف الجارة والناصبه والحروف
المختصة بالافعال والحروف المختصة
بالاشياء والحروف الداخلة علیها الى غیر
ذلك من الاقسام الحاصلة من التقسیمات
الغیر المتناهية فلهذا الاقسام كلها ليست
غیر الکلمه بل هي لام اعتبارات مندرج
تحت الکلمه ما زاد فی تفصیلها وتمهیزها
عن الکلمه وفي تمهیز بعضها عن بعض
شیء الا اعتبار العقل وفي الخارج ليست
الا الکلمه ولهذا صرح الحمل ولكن
لکل مرتبه من المراتب اسم يختص هو
بها واحکام لا توجد فی غيرها مثلا
الدال علی المعنی بالاستقلال مع
الافتراق بالزمان فعل وغیر الافتراق اسم

و در و ک چنانکه کلمه مثلا ساریه در جمیع
خود از اسم فعل وحرف و همچنین در اقسام
اقسام خود از ماضی و مضارع و امر و نهی
و مصدر و اسم فاعل و مفعول و مستثنی
متصل و منقطع و حال و تمهیز و شلانی و
رباعی و خماسی و حروف جاره و
ناصبه و حروف مخصوصه بافعال
و حروف مخصوصه باشیاء و حروف در آینده
بر اسم فعل و اقسام و بیکه از تقسیمات
غیر محصوره پدید آید پس این همه اقسام
با کلمه مابینت ندارد بلکه همه اینها اعتبارات
مندرج در کلمه و زیاده نشده است و تفصیل
و تمهیز اینها از کلمه و در تمهیز بعضی از اینها از بعضی
و بیکه نیست غیر از اعتبار عقل نیست و خارج
لکه یک کلمه و بهین سبب صحیح گشته است
حمل. هذا. و لیکن هر مرتبه را از
مراتب اسمی است مخصوص احکامیت
مختص مثلا دالت کننده بر معنی مستقل
باقتران زمان فعل است و بغیر از
افتراق اسم

کتابت (۲۹۰) کتابت و تصدیق و تصحیح

بمیرید بحسب ما کپوری صدر یافت و بر بیان وصول بنهایت کار بطریق اشارت خفیه و عبارت
لطیفه و بر این متغایر نمزد و مزوده کلان علیه الرحمۃ والرضوان از یاران هیچکس اطلاع نیافته
بدان آن شد که الله تعالی مدت ها که سیر در ظلال داشت وصول نظر اعین حصول می یافت
حالاکه وصول باصل میسر شده است حصول خبر نظر ندارد کائیرة الکائنة فی ید الشخص الواصلة
الیہ لانصیب الیها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشاره بدانند عبارت مناسب بیان
طریق که بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین کتب مذهب است
فهم نمایند و ذکر خیران ما خود از پیروان و ان مداومت بران بازگشت فضل حضرت خان فضل
عزیزان باقی همه خیران والسلام علی من اتبع الهدی والترمذ متابعه المصطفی علیه
و علی الیه من الصلوات آنکه ها و من الخیات آنکه ها

کتب و وصلہ (۲۹۹) و نود و نهم

مسخرایا بفتح حبر مصیبت و صبر کردن
و دوران گشته قیامت و روز ندان ۱۲

این شیخ فرید را نه هونی صد و ریافته و نه عزای مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضای و فضیلت
 مرک طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار از خوف
 است بعد الحزن و التسلو و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته
 بود خداوند الله و انا لله و انا اليه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضای باید داشت من از نور و س
 چه حجم گرم بیازاری که خوش بود و عزیزان تحمل و محاری به قال الله تبارک و تعالی ما اصحابکم
 من مصیبة فيما کسبت ايديکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهرا الفساد فی البر
 و البحر ما کسبت ايدي الناس و برین و باز شو می اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

فصل الحالت نبوت بطریق وراثت بعد از بعثت سید المرسلین تا ختمیت او نیست

وعلوم و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابیان باشد ع^ن خاص کند بنده
مصاحبت عام را پس حصول کمالات نبوت مراتب آن را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت
خاتم الرسل علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خامتیت نبوت
علیه و علی الیه الصلوٰه و السلام و فلا ینکح من الذمیرین بدان استعدک الله تعالی راهبان
که کمالات نبوت موصولند و دوست را به است که مربوط بطریق کمالات مفضله مقام ولایت است
است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سیکری که مناسب مرتبه ولایت اند بعد از طی این کمالات و
حصول این تجلیات قدم در کمالات نبوت نهاده می آید و درین مقام وصول حاصل است ایضا
بظلیت و تب و راه دیگر است که متوسط حصول این کمالات و ولایت و حصول کمالات نبوت
بیشتر و دو آیین راه دوم شاه راه است و اقرب است بوصول و هر که کمالات نبوت رسیده است
اگذا شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوات و السلام و از اصحاب
کرام ایشان تبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوٰه و السلام و التحیات
و راه اول دور و دراز است و متعسر الحصول و متعذر الوصول جمیع از اولیا و مقام ولایت که
بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوت خیال کرده اند و بخلق
را که مناسب مقام دعوت است از خصائص مقام نبوت انگاشته نه اینچنین است بلکه این نزول در
رنگ عروج آن هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق
دارد و آیین توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوت مناسب است و آن دعوت غیر آن
است که از کمالات نبوت شمرده اند چه کنند که قدم از و اثره ولایت بیرون نهاده اند و جمیع کمالات
نبوت را در نیافته نصف ولایت را که جانب عروج است تمام ولایت انگاشته اند و نصف دیگر اثره
که جانب نزول است مقام نبوت تصور کرده اند چنان که در سگ نهانست زمین
و آسمان او همان است و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفضله ولایت

ہر دریا شہر، نونا جلیاں دین

و در حق اصحاب انبیاء علیهم الصلوات و التحیات که تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته
 اند بنویسند انبیاست علیهم الصلوات و التحیات بعد از انبیاء و اصحاب ایشان علیهم الصلوات
 و التحیات کم کس باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر را نیز به تبعیت و وراثت
 باین دولت منتسب سازند فیض روح القدس از بازید و فریاد و دیگران هم بکنند آنچه میسازد
 انکار کم که این دولت در کبار تابعین نیز پدید آمده است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده
 بعد از آن رو باینستار آورده تا آنکه نوبت بآل ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی له الصلوات
 و التحیات رسیده درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بمنتهی ظهور آمده و آخر بآبول
 مشابه ساخته اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو ایخوا چه بلبست کن و و السلام علی
 من اتبع الهدی و الذم متابعه المصطفی علیه و علی له الصلوات و التحیات اهلا و آلاکم

کتاب فی التعلیل و التعلیل

بمخبر و مرادگی که جامع علوم ظاهره و باطنیه اند اغنی محمد الدین خواجه محمد معصوم سلم الله تعالی
 صد و پانزده در بیان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیاء علیهم الصلوات
 و التحیات و ولایت ملا علی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوت
 افضل است از ولایت و بعضی از خصایص عرف که به نبوت تعلق دارند و مایه تسلیم و پذیرش
 آنست که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جلستطانه که به شیخ طلیت صورت
 نهند و به عین حجب حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بدایع طلیت مشتمل است و ولایت
 انبیاء علیهم الصلوات و التحیات چند از طلیت برآمده است اما به خیلویه حجب اسما و صفات
 مستحق نیست و ولایت ملا علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات هر چند از حجب اسما
 و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوت و رسالت است

کتاب فی التعلیل و التعلیل
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

در بیان تفاوت ولایات
 در بیان تفاوت ولایات

الشارة قال بنو اللاد
 اهل القاري مشرك
 دوسر نما توله
 چو کلامان آید و قریب
 در این فصل از سر انجمن
 که از این کتاب است
 که از این کتاب است
 که از این کتاب است

وہی کہ وہاں سے آئے ہوئے ہیں۔

وطلّح تقدیر وقت چه اینها فسخند تا آنها اعمال صالحه اند و نوافل عیبات و منکرات اند که رکن از الصلوات
تختی عن الفتناء والفتن کسرها برین معنی است و چون ایشان این پنجگانه اسلام میسر شد امید است که
شکر او یافت و چون شکر او یافت از عذاب نجات حاصل گردد ^{در بعضی اوقات خود} ^{دستی} ^{با دوازده هزار بار یا دوازده مرتبه بخلاف هر یوبست اند}
وامستند پس در ایشان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است
^{مهم} اما آنکه تبرک او بے از آداب آن رضی نباشد اگر نماز را تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست آورد
و بنابر متین از برای خلاصی حاصل کرد و الله سبحانه العلو فوق بدانکه تکبیر در نماز اشارت به استغنا و کبریا
است تعالی و تقدس از عبادات عابدان و ادنام و صلیبان و تکبیر تے که بعد از کان اندر موز و اشارت اند
بعد از لیاقیت او از هر کس از برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی تکبیر بطور بود
است در آخر رکوع تکبیر گفتن نه فرموده بخلاف سجده که با وجود تسبیحات آنجا در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده
تا کسی در دویم نیفتد که در سجود که نهایت انخطا و انحطاض است و غایت تذلل و انکسار حق عبادت او بسیار
و از برای دفع این و همهم در تسبیح سجود لفظاً عالی اختیار افتاده و هم تکرار تکبیر بدون گشته و چون نماز خارج
مؤمن است در آخر نماز کلیات آن سرور علیه علی الیه الصلاوة والسلام و شب معراج بان کلمات مشرف
شده بود خواندن فرمود پس صلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید قال علیه
وعلی الیه الصلاوة والسلام أو قرب ما یکون العبد من السب فی الصلوة و صلی چون مناجاتی است
عن شأنه و مشایخ عظم و جلال است تعالی در وقت ادا ئے نماز جای آنست که در وسع رخ
و سبب پیدا شود از برای تسلی او ختم نماز بتسلیمین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه
الیه الصلاوة والسلام صدبار تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر ترش آنست که در
ادا نماز هر چه از قصور و تقصیر افشوده است به تسبیح و تکبیر تلانی آن باید نمود و اعترا ف بعدم لیاقیت
و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادا عبادت بتوفیق او تعالی میسر شده است تجمید شکر آن نعمت
باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است که چون ادا نماز مقرون بشرائط و آداب

[illegible]

واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و توفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از جمیع قلوب
باین کلمات طبعیه نموده آید آن نمازشایان قبول خداوندی بجلالت آن که در دو صاحب آن نماز مصلی
مُتَّحِجُونَ بِاللَّهِ أَجْمَعِينَ مِنَ الْمُصَلِّينَ الْمُفْلِحِينَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِكَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

کتاب صد و پنجم

نامی نماز و کمال آن و مستی

بیمیر محب الله و ریافت در بیان آن نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی
و مایک شایک لبهم الله الخیر الخیر الحمد لله سکن علی عبادیه الذین اصطفی بدان آید که الله
تعالی که نامی صلوة و کمال آن نزد فقیر عبادت ادنیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز
که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر و رایج این امور از بعد نیست که در نامی نماز آن
را در خلعه باشد خوش نماز نیز مندرج و در بین امور از بعد است و حضور قلب نیز منوط باینها جمیع به علم این امور
انفاست زبده اند و در عمل مسالمة و ممانعت اختیار نموده لا حرم از کمال نماز قلیل التنبیه گشته اند و جمیع
و دیگر تمام حضور قلب بحق سبحانک داشته اند و احوال او بیجه و جوارح کم پروازند و اقتضای فرائض و سنن نمایند
این جامعه نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند و کمال نماز را از غیر نماز گشته همه حضور قلب را از جمله احکام نماز
شمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا یحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب
باشد باین امور از بعد مافتور و در بیان امری از این امور واقع نشود و در این حضور حضور
و دیگر احوال بعین این فقیر نمی در آید سوال چون نامی نماز و کمال آن مربوط باینان امور از بعد گشت
و امری دیگر و رایج اینها و کمال آن بخاطر نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و نماز مبتدی بلکه نماز عامی که
مقرون باینان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عال است نه از راه عمل اگر یک عمل برسط
تفاوت اعمال متفاوت است علیک از عال مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است
از آن آجر که مترتب بر عمل غیر آن عال باشد چه عال هر چه عظیم القدر باشد عمل او جزو عمل الاجر است از آنجا

این کلمات طبعیه
در دو صاحب آن نماز
مصلی
مُتَّحِجُونَ بِاللَّهِ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْمُصَلِّينَ الْمُفْلِحِينَ
مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ
عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِكَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
نامی نماز و کمال آن
و مستی
بیمیر محب الله و ریافت
در بیان آن نماز و فرق
در میان نماز مبتدی و عامی
و در میان نماز منتهی
و مایک شایک لبهم الله
الخیر الخیر الحمد لله
سکن علی عبادیه الذین
اصطفی بدان آید که الله
تعالی که نامی صلوة و کمال
آن نزد فقیر عبادت ادنیان
فرائض و واجبات و سنن و
مستحبات نماز
که در کتب فقهیه تفصیل
بیان یافته است امری دیگر
و رایج این امور از بعد نیست
که در نامی نماز آن
را در خلعه باشد خوش نماز
نیز مندرج و در بین امور
از بعد است و حضور قلب
نیز منوط باینها جمیع به
علم این امور
انفاست زبده اند و در عمل
مسالمة و ممانعت اختیار
نموده لا حرم از کمال نماز
قلیل التنبیه گشته اند و
جمیع
و دیگر تمام حضور قلب
بحق سبحانک داشته اند و
احوال او بیجه و جوارح کم
پروازند و اقتضای فرائض
و سنن نمایند
این جامعه نیز از حقیقت
نماز آگاه گشته اند و کمال
نماز را از غیر نماز گشته
همه حضور قلب را از جمله
احکام نماز
شمرده اند و آنچه در خبر
آمده است لا یحضور القلب
تواند بود که مراد از حضور
حضور قلب
باشد باین امور از بعد
مافتور و در بیان امری از
این امور واقع نشود و در
این حضور حضور
و دیگر احوال بعین این
فقیر نمی در آید سوال
چون نامی نماز و کمال آن
مربوط باینان امور از بعد
گشت
و امری دیگر و رایج اینها
و کمال آن بخاطر نشد پس
فرق در میان نماز مبتدی
و نماز مبتدی بلکه نماز
عامی که
مقرون باینان این امور
باشد چه بود جواب
فرق از راه عال است نه
از راه عمل اگر یک عمل
برسط
تفاوت اعمال متفاوت
است علیک از عال مقبول
و محبوب بوقوع آید اجر
آن اضعاف مضاعف است
از آن آجر که مترتب بر
عمل غیر آن عال باشد
چه عال هر چه عظیم
القدر باشد عمل او جزو
عمل الاجر است از آنجا

اشیائی نامانی علم حق نشد بجو و کلا پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری
اشیا اینجا به نسیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بطلال است و گرفتاری ظلال آن قدر قوت
نست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زایل گردانید پس اول از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاری زایل
گردد و این معرفت است که مخصوص باین درویش است دیگر بے بآن تکلم نکرده . الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْكَ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ .

کتوب ص ۳۰۶ (۲۰۶) ہفتم

بمولانا عبد الواحد لاهوری صد دریافتہ و بیان معنی کلمہ طیبہ سبحان الله و بحمدہ و بکمال ذلک
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ بَایَدِ و است کہ عابد در وقت ادا عبادت بترتیب از
 جَنَسِ حُسْنِ و کمال و عبادت خود بایدان ہمہ راجع بتوفیق خداوندی است بجل سلطانہ و از شرح بیت
 واحسانِ اوست تَعَالٰی و ہرچہ از جنس قصور و ناتمامی و عبادت خود بایدان ہمہ عابد بنفس اوست
 و از شہادت چہلی او ناشی شدہ است و جنابِ قدس او تَعَالٰی هیچ چیز از قسم نفس و قصور راجع نیست
 اینجا ہمہ خیر و کمال است و ہمچنین در عالم وقوع می آید جن و کمال آن راجع بجنابِ قدس اوست
 تَعَالٰی و شمر و نقص آن عابد بر اثر ملکات کہ قدیم راسخ در عدم وار و کہ متشاہر شمر و نقص است
 کلمہ طیبہ سبحان الله و بحمدہ بوجہ ابلغ بیان این دو امر میفرماید و کمال تشہیر و تقدیر او
 تَعَالٰی بپیدا شدہ شایان جنابِ قدس او تَعَالٰی نیست از شمر و نقائص او اسے شکر بعبادت
 حمد کہ راس شکر است بیکندہ صفات و افعال جمیلہ او تَعَالٰی و برائعات و ایستانت چیزیلہ
 او مستحانہ از جناب است کہ در مدیث نبوی آمدہ است عَلَیْکُمْ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ
 کہ ہر کہ این کلمہ طیبہ را در روز یا شب بار بگوید پنج یکے و عمل در آن روز و در آن شب باو برتری
 بخوبید کہ آگاہی او این کلمہ طیبہ را بگوید چگونہ برابری بخوبید کہ ہر عمل و عبادت او او را شکر می است

[illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين
والمخلصين من عباده المخلصين

هـ تو که گشتی از خمینی و دو کاندید سبک بزبان گران و در نیلان اعمال و ست داشته شده بسور حاکمینی سوان اسد الخ ۱۲

وَالسَّلَامُ كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ اللَّهُ الْعَظِيمُ وَجْهَهُ خَفِيَ مَعَ عَلَى اللِّسَانِ ظَاهِرٌ لِقَلْبِهِ الْخُوفُ وَأَمَّا وَجْهٌ ثَقِيلٌ فِي الْمِيزَانِ وَكَوْنُهُمَا حَبِيبَتَيْنِ إِلَى الرَّحْمَنِ فَلِذَاكَ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ مِنَ الْكَلِمَتَيْنِ الْأُولَى يُفِيدُ تَنْزِيهَهُ تَعَالَى وَتَقْدِيرَ يَسَّهَ سُبْحَانَهُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِجَنَابِ قُدْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَابْتِدَاءَ جَنَابِ كِبَرِيَّاتِهِ عَنْ صِفَاتِ النَّقْصِ وَسِمَاتِ الْحُدُوثِ وَالزُّوَالِ وَالْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَةِ يُفِيدُ اثْبَاتَ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَشُيُوءَاتِ الْجَمَالِ لَهُ تَعَالَى سَوَاءٌ كَانَتْ الصِّفَاتُ وَالشُّيُوءَاتُ مِنَ الْقَضَائِلِ أَوْ مِنَ الْفَرَائِضِ وَجَعَلَ الْإِصْنَافَيْنِ لِيَسْتَفْرَقَا فِي الْجُزْأَيْنِ يُفِيدُ ثُبُوتَ جَمِيعِ التَّنْزِيهَاتِ وَالنَّقْصَاتِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَثُبُوتَ جَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَالْجَمَالَ لَهُ تَعَالَى فَحَاصِلُ الْجُزْأَيْنِ مِنَ الْكَلِمَةِ الْأُولَى الْجَمَاعَةُ جَمِيعُ التَّنْزِيهَاتِ وَالنَّقْصَاتِ إِلَى سُبْحَانِهِ وَأَثْبَاتُ جَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَالْجَمَالَ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَحَاصِلُ الْكَلِمَةِ الثَّانِيَةِ ابْتِدَاءُ جَمِيعِ التَّنْزِيهَاتِ وَالنَّقْصَاتِ لِكُلِّ مَا عَرِثَتْهَا لِعَظَمَةِ الْكِبَرِيَاءِ لَعَزَّ وَجَلَّ وَأَشَارَةُ إِلَى تَسَلُّبِ النَّفَاضِ عَنْهُ تَعَالَى لَيْسَ إِلَّا لِجَلِّ عَظَمَتِهِ وَكِبَرِيَّاتِهِ سُبْحَانَهُ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ الْكَلِمَتَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَيْنِ إِلَى الرَّحْمَنِ وَأَيْضًا السَّيِّئُ مِثْلُ التَّوْبَةِ بَلْ رُبْدَةُ التَّوْبَةِ وَخُلَاصَتُهَا كَمَا حَقَّقَتْ فِي بَعْضِ الْمَكَاتِبِ فَيَكُونُ السَّيِّئُ وَسَبِيلَهُ إِلَى مَحْوِ الذُّنُوبِ وَعَفْوِ السَّيِّئَاتِ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ ثَقِيلًا فِي الْمِيزَانِ وَتَرَجَّحَ أَكْثَرُ الْحَسَنَاتِ وَجَبِيبًا إِلَى الرَّحْمَنِ كَذَلِكَ سُبْحَانَهُ يُدْعَى بِهَذَا الْعَفْوِ وَأَيْضًا أَنَّ السَّيِّئَ الْحَامِدَ لِمَا تَزِيدُ جَنَابَ قُدْسِهِ تَعَالَى عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ وَأَثْبَتَ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَالْجَمَالَ لَهُ تَعَالَى فَالْمُجْرِمُ مِنَ الْكَبِيرِ أَلَوْ هَابَ جَلْسَتَانَهُ أَنْ يَنْزِلَ الْمُسَيِّئُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ وَيُوجِدُ فِي الْحَامِدِ صِفَاتِ الْكَمَالِ كَمَا قَالَ تَعَالَى هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَلَا جَرَمَ تَكُونُ الْكَلِمَتَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ لِمَحْوِ السَّيِّئَاتِ بِسَبَبِ تَكَرُّرِهَا حَبِيبَتَيْنِ إِلَى الرَّحْمَنِ لِوُجُودِ الْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ بِوَاسِطَتِهِمَا وَالسَّلَامُ

قوله فلا جرم الخ لمینا چار باشند این دو کلمه گران در میزان دوست داشته شده بسوی ۳۱۸۱۲

۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِحَسْبَانِ بِاسْتِغْفَارٍ وَشُكْرٍ كَفَايَةٍ مِمَّا مَنَعَهُ وَبَارِكْتَ
تَقْدِيرِهِ خَمْسًا كَرَامَةً حَاصِلَةً مِنْ شُكْرِ بَخَائِهِ آيِدٍ وَهَمِ إِيَّاكَ بِإِظْهَارِ نَقْصِ اسْتِغْفَارٍ وَشُكْرِ مِيسَرَتِهِ وَ
رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ وَبَارَكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمَا أَجْمَعِينَ ۝

کتبہ جامعہ

بمولانا محمد با ششم صد و بیست و یک در بیان جامعیت انسان بایضه از آنست که غایضه که تعلق باین مقام
دارد و ماکله است ^{بش} بعد از انکه و الصلوة بیناید که هر چه در انسان از کمالات است همه مستفاد از
مرتبه واجب است ثنالت و تقدس است اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبه است و اگر قدرت است
تیر ما خود از قدرت آن مرتبه ^{عنه} علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه بازده آن مرتبه است علم انسان در
جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم مرده وارو که لاشته محض است نسبت برنده که بحیات ابدی زندگی
یافته باشد و همچنین قدرت انسان و جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عظمیوت دارد که تسامی
بیست خود نماید نسبت به شخصی که بیک دبیدن او آسمانها و زمینها و جبال و بحار پاره پاره کردند و بنیان
منشور شوند کمالات و دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا شیخ
چونست خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان و صورت کمالات مرتبه واجب تعالی و تقدس
گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیز دیگر حاصل نکرده است اینجا
است ان الله خلق آدم علیه صوره و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه این بیان لایح
میگرد و وجه هر چه در نفس است اگر چه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه واجب تعالی
و تقدس است حاصلست اینجا نیز خلافت انسان را در باب چه صورت شده خلیفه شده است
درین مقام نزاع و مجتهد گمان برده اند که خدا عزوجل سلطانیه بصورت انسان است از حیثی

یعنی اگر کسی که حسیت حق تعالی قائل و معذورانه ایشان گوید که بعبودت جان امر و است و نیست بعبودت پیر سفسه ریش تعالی را در عبادت و عبادت

بینه

بینه و این است که در این کتاب آمده است که

و این است که

این کتاب از صاحب این کتاب است که در این کتاب آمده است که

و این است که

و این است که

و این است که

و این است که

وَقَدْ اختلف المشايخ فيه منهم من قال لا يثبت في الكفر وعليه الفتوى ومنهم من قال لا يثبت ومن الغيابة ولا يثبت بالسبابة عند الله هو المختار وهرگاه در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده باشد و بر کره است اشارت فتوای داده باشند و از اشارت و عقد نمی کنند و آن را ظاهر اصول اصحاب گویند مقلدان از انمیرسد که بمقتضای آحادیث عمل نموده جرأت در اشارت نماییم و نه قیاد و چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و نهی گردیم مرتکب این امر حقیقیه از دو حال غالی نیست یا آنکه این علماء مجتهدین را علم آحادیث معروفه و از اشارت اثبات نمینمایند یا آنکه عالم این آحادیث میدانند اما عمل بمقتضای این آحادیث در حق این بزرگواران تجویز نمیکند وی انگار که اینها بمقتضای آراء خود عمل آحادیث حکم حرمت و کره است کرده اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نمیکند آنرا اگر سقییه یا تمجید و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت بر دوشستن در شستن است علماء متقدم است اما علماء متأخر نهی کرده اند از آنکه چون افضیایان و برین فلو که در دستیان ترک کردند برائے نفی تهمت سنی بر افضیایان روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب علم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت است علماء متقدم شده و وجه ترک نفی تهمت گشت حسن ظن باباین اکابر دین آنست که از مانیکه دلیل حرمت یا کره است درین باب برایشان ظاهر نشده است حکم حرمت یا کره است نه کرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند: **هَذَا كَرِهٌ وَالصَّحِيحُ أَنْ لَا تُشَارَكَ حَلَامٌ** معلوم میشود که اول سنیت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نیاموسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیدن غایت از اینست که ما را علم بآن دلیل نیست و این معنی تسلیم قدح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم خلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد و اثبات حل و حرمت معتبر نیست و برین باب ظن مجتهد معتبر است اوله مجتهدین را او همین ازین غفلت گفتن بسیار جرأت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادند و ظاهر اصول اصحاب حقیقیه را باطل ساختند و روایات معتبره مفتی بهایر برهم زدند و شواذ گفتن آحادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد و وفور علم و حصول جرح و نقوض از او و افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ

یعنی قریب و این نشان بیان جرأت

بانیج و حرف سوم و پنجم ششم هاست فو تانی مشب بانیج کردی در باب ۱۲ غ

کیست از شما مثل من در پروردگار خود نیست میکنم و طعام و شراب از آنجا میخورم پس قدرت تقلید نمودن من را شنید
و ایضا صاحب کرامت صحبت خیر الانام علیهم السلام که در آنصفتها خفیه که کثرت جمع محفوظ و مامون بود و دیگر
لایین حفظ و امن بدست نیست بیا نشانت که کثرت جمع البینه صفا بخش است جمیع اصفا که قلب بخشنه و جمع دیگر
صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس ملالت نیست و ظلمت افزا قدامت یونان و غیره
و جوگیه بند بزمه اریاضت گشتی صفا نفس خشنه بصندالت و خسارت دلالت نموده افلاطون بخیر و اعتماد و صفا
نفس خود نموده صورت کشفیه خیالیه خود را امتداد خود ساخته و زید و حضرت عیسی روح الله علی آتین او حکم الصلوة
و السلام که در آنوقت مبعوث شده بود و دیگر وید و گفت من حقم مقدسون که حاجت بنی الی من یهدینا اگر ان صفا
ظلمت افزای داشت صورت کشفیه خیالیه سده او میگشاید و از وصول طلب مانع نمی آید و مبطن این صفا خود
نورانی یافت بدست که این صفا از پوست رقیقه آماره او نگذاشته است و آماره او بر همان خشت و نجاست خود است
بیش ازین نیست که نجاست مظهر را بشکر علق قیق نماید قلب که فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی بر سر او بر سر دیگران
مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک نصفیه نجاست اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد و بخلاف نفس که فی حد ذاته
نجاست است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زانیکه سیاست قلب بیکه بتابعیت سنت و اتباع شریعت علی حد
الصلوة والسلام و الخیر بلکه محض فضل خداوندی بجل سلطان مفرکی و مطهره نگردد و نجاست ذاتی او را نلنگر و درو فلاح
و بهیو و از وی تصور نیست افلاطون از محال چنان صفا خود را که آماره او تعلق داشت در رنگ صفا قلب عیسی داشت
تا چار خود را نیز مبد و مظهر در رنگ خیال کرده از دولت متابعت او علی الصلوة والسلام محروم ماند و بدلیغ
خسارت ابدی میسر گشت اعاذنا الله و سبحان من هذا الب که چون این صفت در نهاد جمیع ممکن بود و اکابر این
طریقه قدس السلام علیهم اجمعین ریاضت جمیع ترک نموده و مطوعا باریاضت اعتدال مجاهده و شیط حال و لالت نموده و منافع
مجموع را با احتمال این عظیم الخط ترک کردند و دیگران منافع جمیع را ملا خط نموده چشم از مضار آن پوشیدند و جمیع ترغیب و
مترع عقل است که با احتمال ضرر منافع کثیره را بمتوان گذشت نزدیک باین مقام است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی
که اگر امری در این باشد میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اثبات سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت

صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس ملالت نیست و ظلمت افزا قدامت یونان و غیره

بانیج و حرف سوم و پنجم ششم هاست فو تانی مشب بانیج کردی در باب ۱۲ غ

بطلوب

بجاول

بکیفیت نام ربانی

معرفه استبعاد وجود حضرت در ایشان سنت از راه دیگر در رفع حجاب است از روی حقیقت مقال ۱۲

توفیق منافع پس احتمال ضرر را بر توفیق منافع ترجیح داده ترک بدعت یا بدعت پس عجب نباشد که در ایشان بدعت ضرر از راه دیگر پیدا شود و تحقیق این سخن آنست که آن بدعت گوینا موقت بان قرن است چون توفیق آنرا بواسطه وقت حفظ جمعی در نیافته اند شاید در تعلیل آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تعلیل نکرده اند و الله اعلم بحکم

بیشتر لکال حاصل سوال دوم آنکه در کتب اکابر این طریق علیه است که نسبت با حضرت صدیق نسبت بجای سایر طرق اگر دشمنی گوید که اکثر طرق با امام جعفر صادق میسرند و حضرت امام حضرت صدیق نسبت پس سلاسل دیگر چه حضرت صدیق نسبت باشد جواب آنکه حضرت امام نیستیم از حضرت صدیق وار و دوم از حضرت امیر علیه السلام

حکما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات نسبت در ایشان جدا است و ادبها یک متمیز است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و حضرت صدیق نسبت گشته و جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیری را اخذ نموده حضرت امیر نسبت گشته اند این فقه بتقریب در گزیده بیان شده بود

که کتب آب گنگ آب جمن جمع اند و با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علی حدیث و آب جمن علی حدیث بر جمعی که در بیان بر زبانی اند که آب یک دیگر خلط نشود و جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از همان آب مجتمع گنگ میخورند و جمعی دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد یار صادق علیه السلام در سوره تفسیریه نموده است که حضرت امیر خواجه حضرت سالت خاتمت علیه علی الله الصلوٰه والسلام و الخیرة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر بن نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدو محال حال خود است یک آب بواسطه تعدو محال خصوصیات متمیزه پدید میآید پس است که نظر خصوصیات هر یک بطریقی با منسوب و حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی اردشیر نیست صاحب فایز استعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده کلان قدس نوشته اند که شمار از ولایت موسوی لایت محمد آورد و وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب محمد صدیق نوشته است که از ولایت موسوی ولایت محمدی برین معلوم التوقع نیست در آن وقت علم بوجود این امر نموده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و تبدیل دارند نوشته اند که شمار از ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا ناقص تصور شود و حاصل سوال پنجم آنکه پیران اصفهان اینجایی پیش حاکم میروند

لکته حضرت صدیق علیه السلام در کتب اکابر این طریق علیه است که نسبت با حضرت صدیق نسبت بجای سایر طرق اگر دشمنی گوید که اکثر طرق با امام جعفر صادق میسرند و حضرت امام حضرت صدیق نسبت پس سلاسل دیگر چه حضرت صدیق نسبت باشد جواب آنکه حضرت امام نیستیم از حضرت صدیق وار و دوم از حضرت امیر علیه السلام

حکما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات نسبت در ایشان جدا است و ادبها یک متمیز است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و حضرت صدیق نسبت گشته و جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیری را اخذ نموده حضرت امیر نسبت گشته اند این فقه بتقریب در گزیده بیان شده بود

که کتب آب گنگ آب جمن جمع اند و با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علی حدیث و آب جمن علی حدیث بر جمعی که در بیان بر زبانی اند که آب یک دیگر خلط نشود و جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از همان آب مجتمع گنگ میخورند و جمعی دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد یار صادق علیه السلام در سوره تفسیریه نموده است که حضرت امیر خواجه حضرت سالت خاتمت علیه علی الله الصلوٰه والسلام و الخیرة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر بن نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدو محال حال خود است یک آب بواسطه تعدو محال خصوصیات متمیزه پدید میآید پس است که نظر خصوصیات هر یک بطریقی با منسوب و حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی اردشیر نیست صاحب فایز استعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده کلان قدس نوشته اند که شمار از ولایت موسوی لایت محمد آورد و وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب محمد صدیق نوشته است که از ولایت موسوی ولایت محمدی برین معلوم التوقع نیست در آن وقت علم بوجود این امر نموده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و تبدیل دارند نوشته اند که شمار از ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا ناقص تصور شود و حاصل سوال پنجم آنکه پیران اصفهان اینجایی پیش حاکم میروند

آورده

و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است بفراموشی آنجا پس توجیه نفی غیر منافی توجیه احادیث نبوی
و منافی توجیه احادیث توجیه غیر نیست نه توجیه نفی غیر و شکیان بمالیهما حاصل سوال منقسم آنکه باید که هر دو که مبتدی
این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی اثبات قلب کلام را میگوید یا نه اگر کلام را میگوید پس
کردن لا بقول و الله بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر کلام را بگوید چه نقصان دارد و که لا را بقول چه
و الله را بجانب بین صرف کند و الا الله را بجانب خود بکشد با آنکه نفی و اثبات را درین طریق بیخیال
میگردد مانند و بکام و زبان کار سه ندارد و نامواطیات قلبی طوطی قول نمائند و این دو سوال اخیر شرا از قبیل
تشکیکات فخر رازی است اگر نه که متوجه میباشند بهین میباشند یقیناً المرام آنکه بعضی از یاران استجایی
مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طلبان کمی پردازند و گرفتاری بجات دارند و مبلغ فتوح بر عمار
خرج میشود و فقرای نصیب مانند این مقدمات ابر بنجی نوشته بودند که شایسته اعتراض از اینجا فخر و کرم گشت
و بهیچ انگاری آمدند که انکار این طائفه ستم قائل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران نفی
که بهیچ آندی رساند و هلاک میر مدی گرداند فکیف که این انکار و این اعتراض عائد به پیر کرد و دو سبب انداز
پیش و متکبران طائفه از دولت ایشان محروم است و متعرض برایشان همه وقت غائب و خاموش از اینک جمع
حرکات و سکنت پیر و نظیر میباشند و زیاده و اید از کمال پیر بهره نیابد و اگر اید بر سراج بود که عاقبت آن
خرابی و سوئی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که پیر دارد و اگر خود برابر پیر و گنجایش اعتراض بر پیر
یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمال پیر نصیب بود و اگر فرض ما میرا در فعلی از افعال پیشه پیدا شود و دفع
نشود باید که از استفسار بر بنجی نماید که از شایسته اعتراض پاک بود و از خطئه انکار متبر او در وقت چون محقق
و بطل مستخرج اند اگر چه این از پیر امر خلاف شریعت ظاهر شود باید که میر در آن امر تقلید نمیکند و محسن ظن
منها لکن از آنکه طلبه و وجه محبت خواهد و اگر وجه محبت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتدا بجهت حق بشکند و بعد
ملتمس و متضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر میر در حق پیشه در ارتکاب امر مباح پیدا شود آن شبهه
اعتباری که پیرگاه مالک الامور و سلطان و در میان مباح منع فرموده باشد و اعتراض نموده و بگریه و زاری رسد که

مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است
بفراموشی آنجا پس توجیه نفی غیر منافی توجیه احادیث نبوی
و منافی توجیه احادیث توجیه غیر نیست نه توجیه نفی غیر و شکیان بمالیهما حاصل سوال منقسم آنکه باید که هر دو که مبتدی
این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی اثبات قلب کلام را میگوید یا نه اگر کلام را میگوید پس
کردن لا بقول و الله بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر کلام را بگوید چه نقصان دارد و که لا را بقول چه

مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است
بفراموشی آنجا پس توجیه نفی غیر منافی توجیه احادیث نبوی
و منافی توجیه احادیث توجیه غیر نیست نه توجیه نفی غیر و شکیان بمالیهما حاصل سوال منقسم آنکه باید که هر دو که مبتدی
این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی اثبات قلب کلام را میگوید یا نه اگر کلام را میگوید پس
کردن لا بقول و الله بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر کلام را بگوید چه نقصان دارد و که لا را بقول چه

الصلوات والبرکات

الحمد لله

الحمد لله رب العالمین والصلوات والبرکات

سید باقر داماد
نور محمد داماد
استاد

کتب اسلام آباد

از خود اعتراض کند بسیار است که در بعضی جا ترک اولی او لے باشد از ایشان اولی در حدیث نبوی آمده
 علی علیها السلام ان الله كما يحب ان يؤتى بالعزيم فيحب ان يؤتى بالشخصية
 خدمت میر جون قبضہ کے منظر طوارند در ایام قبض اگر باحوال مریدان پر وازند و سلی خود بعضی از امور
 میباید نمایند چه جائے اعتراض است و بیوقت عبدالمعتمد حضرت از برای سلی خود و مریدان بکبارت
 و بعضی از شیخ و بیوقت سلی خود سماع و غیره نمودند و السلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین
 و علی الصلوٰۃ والسلام علی الشیخات اکملها و اکملها

حاجت عرضہ اشتہائے کہ حضرت حضرت پناہ مخدوم مرادہ کلان تہذیب نوشہ بود
 عرضہ داشت اول عرضہ اشتہائے کہ مریدان بندگان محمد صادق بعضی شرف میسرند کہ احوال و اوضاع این حدود
 بہترین توہجات علیہ بجمعیست صوفی و صوفی گذرانت قدسیت کہ از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان
 سے بودہ روز تحریر عرضہ میان بدرالدین سید و غیرہ عافیت کامل ساینده فرحت سجد و سرت بے اندازہ
 روئے نمودہ انجل للہ سبحانہ علی ذلک حمد کثیر اکثر اقبلہ کا حافظہ با والدین شب سیر و ہم ختم
 قرآن مجید کرد از شب چهارم حافظ موی شروع کردہ است پنج پنج سیدہ میخواند شب آئینہ کہ شب نوزوم
 است ختم میکند و عشرہ اخیر حافظہ با والدین قرار داده است کہ ختم خواهد کرد و حضرت سلامت شبہ در نماز
 تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقام وسیع پس نورانی ظاہر شد گویا کہ تمام حقیقت قرآنی بودہ و چند باین جرأت
 نمیتواند کرد و چنان معلوم شد کہ حقیقت محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام اجمال این مقام است گویا کہ در بار
 در کونہ در آورده باشند و این مقام تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر از انبیا و اولیاء کل بعد از خود بعضی مقام
 بہرہ دارند و تمام آن مقام بغیر از پیغمبر را علیہ السلام نصیبی نفعہم نشد و این حقیر نیز
 بہرہ یافت حتی سبحانہ و تعالی بتوجہ عالی نصیب کمال روزی گردان و تا ہنوز آن مقام خوب واضح نشدہ
 است باقی احوال بحسب گذرانت و درین ماہ معظم خلیے بکثرت مغفوم میشود و اتوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد
 و اوقات بحسبیت و دیگر میگذرانند و باران شہر نیز بوقت تمام حاضر میشوند و فقیر ناچار حال چہا سید پارہ چہرہ بالاعتظ

کرده است تا در عین ظاهر این سیه پاره یا کند و العبد یکنه عرضده اشت دوم به عرضداشت کمترین
 بندگان محمد صاوق بذروه عرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود مستوجب شکست خیریت آن
 ذات کعبه کرات مع جمیع مادیان و مخلصان مطلوب و مئول است سرفرازان نامی صحیفه گرامی که بمصوحت
 اماعیل مرسل بود بمطالعه آن شرف و تهنیت گردید حق سبحانه و تعالی عا لطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام
 باقی پائیده و ارا و یحیی السید ^{الرحمن} ^{و اله} ^{الکجایه} ^{عکیم} ^{الصکوات} ^{الکها} ^{و من} ^{الشیخات} ^{اکتملها}
 قبله گاه از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از خست و ندامت بر سر اعمال و تضرع احوال مضیه و حال سرایت
 ندارد و آرزوئی است که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضائے او نکالی و تقدیر نکند روان میسر نکند که
 توجیه نادان آن درگاه بدو فرماید و ستایری نماید اگر بایان کار باد شوازیست الحمد لله و الذی که احوال
 یمن توجیه شریف بطریقیکه امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتور راه میساید بلکه روز بروز امید
 ترقی تر آید است بعد از فخر و ظفر و عصر طقه می نشیند و عاقبت باو الدین چون از ترددات فرصت میساید
 قرآن نیز میخواند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بسط و قبض بسط و توجیه و ذوق و آرام و جزا
 به تعلق سیدان دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف مستقیمه اند و نه غافل اگر توجیه اند توجیه آنها مثل
 علم حضور است بلکه عین آن و توجیه و ذوق مئول آن همه را داخل ظلال میدانند و اطل تجاوزه نمی یابد
 و لطائف اولاد سیدان مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از یکدن امر و دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بعضی موقوفه الشروع
 عرض کرده بود احوال از بدن ممتاز در نظر سید آیند و این مقام را مقام تقامیداند و بعد از تقابا با یک نوعی از
 فنا لطائف رونو و نه چنان معلوم شد که بے این فنا که بعد از تقاشود نامی کامیتر نیست و احوال چند روزی
 که مقبوض است و معالیه سرور کم است تا چه ظاهر شود فنا احوال توجیه بعالم نیاید است چون عرض احوال
 ضروری بود و چنانکه حرارت نمود قبله گاه فقیر بر حضرت رانجواب میبندد ^{الکما} ^{اشاء} ^{الله} ^{تعالی} ^{زیاده} ^{چه} ^{نویس}
 که داخل تکلفات سمیه است و العبد یکنه عرضده اشت سیوم به عرضداشت کمترین بندگان
 محمد صاوق بمقتض عرض میرساند که این فقیر نیست که مقبوض و غموم میسود و آخر الامر محض توجیه احوال نیست

در معرفت
 در معرفت
 در معرفت

خداوندی جل شمسو کانه در سید عظمی و نمود و در آن کسطنچان معلوم گشت که چنانچه سابقاً بود و توجیه شد
از جانب این کس مسیود و الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در و پیش از قابلیت قبول
نیسیافت کما فی آیه الی نطلع علیکم النمس فاحرق بذلک الطامع کُل ظلمة و کذلک و غیر این
و اللطائف و حصل فیها کُل نور و برکت و یبغی فالشرح الصدر و التسمع القلب و فصل
البدن کما فی مخرج الطنف من الریح و السیر الذین کانا قبل ذلک و وجدت الخلیج اکل
من بین اللطائف علی القلب فلما انظرت الی القلب ظهرا فی القلب قلبا اخر و الخلیج علی
فلما انظرت الی قلب القلب ظهرا فی ذلک قلبا اخر و الخلیج علیه و هكذا الی عبد الله
فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب اخر فیه و لکن یتوهم الان انه انشع الی القلب البسیط
و لکن یمتیقین و علی ان الحالات السایقة من هذه الحالة بالنسبة الیهما کانت کلها
تکلفات صرفة و کان یخطر ببالهم هذا المقام فمما کتبته لسنو علاء دین قلمه کما این همه
کمترین اثیمیت از آثار توحید اظهر که برین زبان شود هر موعه یک شکر نواز سحر توأم کرد
حضرت سلالت آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان در گاه راجع شرح و در وجه نوسید شب و روز که
هر ساعت و تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که این مطلب آعلی مقصد
عز حصول خواهر پیوست و غیر از متناس و آرزو مندی و تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی چنین
بر وجه و اوفق طرق این دولت عظمی امیستر گرداناد و حج و زیارت و علی الی غیر الصلوات
آنها و از الشکایات اکسملها و العودیه

۲۹۷۵۴

CALL No. { ۱۹۱ } ACC. No. ۱۲۳۲۶

AUTHOR { ۲۵۵۲۱۵ } احمد سید محمد

TITLE مکتوبات امام ربانی

--	--	--	--



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

